
۱۰
تفسیر باران
نگاهی دیگر به قرآن مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر باران جلد ۱۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۶ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره.- ج.۲.آل عمران، نساء.- ج.۳. مائده، انعام، اعراف.- ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود.- ج. ۵. یوسف،رعد، ابراهیم، حجر، نحل.- ج. ۶. اسرا، کهف، مریم، طه.- ج. ۷. انبیا،حج، مومنون، نور، فرقان.- ج.۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم.- ج.۹. لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر.- ج.۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر.- ج.۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.- ج.۱۲.حجرات،ق،ذاریات،طور،نجم،قمر ....- ج.۱۳.جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک ....- ج.۱۴.جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : BP۹۸/خ۶۳ت۷ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص:۱

اشاره

خدامیان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد دهم (یس تا غافر) / مهدی خدامیان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۶۰) ۴ – ۱۵۸ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸ ISBN:

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اِسراء تا طهجلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصّلت تا فتحجلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلاتجلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص.]۳۷۳[– ۳۷۴

۱. قرآن – – تحقیق۲. خداشناسی.الف.عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد دهم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی

ناشر : انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ : ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول ، ۱۳۹۳.

شابک : ۴ – ۱۵۸ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸

آدرس انتشارات : قم ; خ، صفاییه ، کوچه ۲۸ (بیگدلی) ، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس : ۳۷۷۳۵۷۰۰ – ۰۲۵همراه : ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات : ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

 تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

 تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

 آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

 کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین۴۴۶۴۹۰۲

 کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

 اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ – ۲۲۱۶۶۴۸

فهرست

ص:۴

ص:۵

ص:۶

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خوانـدن جلـد دهم کتاب «تفسـیر باران» می باشـید، من تلاش کرده ام تا برای شـما به قلمی روان و شـیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتابِ زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خـدا را سـپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سـفره قرآن نشانـد تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت(علیهم السلام)آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید.

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

ص:۷

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اِسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰یس، صافات، ص، زُمر، غافر.

جلد ۱۱فُصّلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳جمعه، منافقون، تغابُن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمّل، مُدثّر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطفّفین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بیّنه،زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مَسد، اخلاص، فلق،

سوره ی ــــ س

اشاره

ص:۹

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۳۶ قرآن می باشد.

۲ - «سـین»، یکی از نـام هـای محمّـد(صـلی الله علیـه وآلـه) اسـت. خـدا او را بـا ایـن نـام صـدا می زنـد: «یـا سـین!» یعنی «ای محمد(صلی الله علیه وآله)». چون اولین آیه این سوره با این کلمه شروع می شود آن را به این نام خوانده اند.

۳ - این سوره را «قلب قرآن» می دانند.

۴ - موضوعـات مهم این سوره چنین است: اشـاره به نزول قرآن بر قلب پیامبر، سـرانجام کافران در روز قیامت، داسـتان «حبیب نجّار» که به دست کافران مظلومانه به شـهادت رسید، نشانه های قدرت خدا، قیامت، پاداش بهشت برای مؤمنان، عظمت قرآن، آفرینش انسان...

ص:۱۰

یس: آیه ۶ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ یس (۱) وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ (۲) إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ (۳) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۴) تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ (۵) لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶)

در ابتدا، دو حرف «یاء» و «سین» را ذکر می کنی.

یا سین !

ای «سین !». گویا تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را با نام «سین» خطاب می کنی، این نام رمزی میان تو و محمّد(صلی الله علیه وآله) است.

تو با او این گونه سخن می گویی: «ای محمّد ! سوگند به قرآن حکیم که تو از پیامبران من هستی. من تو را برگزیدم و به پیامبری مبعوث کردم تا مردم را به راه راست هدایت کنی».

قرآن، کتابی است که درهای حکمت و دانش آسمانی را به سوی انسان ها باز

ص:۱۱

می کنـد، پس در اینجـا قرآن را به عنـوان «حکیم» ذکر کردی، تـو به قرآن سوگنـد یـاد کردی، سـخن تـو حقّ است و نیـاز به سوگند نداری، امّا می خواهی این گونه عظمت قرآن را به همه نشان دهی.

آری، تو خـدای توانـا و مهربانی هستی و قرآن را بر محمّـد(صـلی الله علیه وآله)نازل کردی و از او خواستی مردمی را هـدایت کند که پدران آنان در غفلت و بی خبری بودند.

ایـن قـانون تـوست کـه راه حقّ را برای همه انسـان هـا آشـکار می کنی، البتّه لازم نیست که در هر شـهری و در هر منطقه ای پیامبری ظهور کند، مهم این است که هر کس بخواهد حقّ را بشناسد، بتواند به حقّ برسد.

در روزگار قبل از اسـلام مردمی که در مکّه زندگی می کردند، بُت پرست بودند، هیچ پیامبری از میان آنان ظهور نکرده بود، امّا در میان آنان کسانی بودند که یکتاپرست بودند، آنان بارها به شام و فلسـطین (سوریه) سـفر کرده بودند و از سخنان موسی و عیسی(علیهما السلام) مطالبی را شنیده بودند. اگر کسی می خواست که حقّ را بشناسد می توانست آن را بیابد.(۱)

* * *

یس: آیه ۹ – ۷

لَقَـدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَـا يُؤْمِنُونَ (٧) إِنَّا جَعَلْنَـا فِى أَعْنَـاقِهِمْ أَغْلَالًـا فَهِىَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (٨) وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (٩)

محمّـد(صـلی الله علیه وآله) قرآن برای مردم می خوانـد و راه هدایت را به آنان نشان می داد، امّا گروهی از بزرگان مکّه او را دروغگو و جادوگر خواندند و با او دشـمنی های زیادی نمودند، آنان پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله) را شکنجه های سختی نمودند و به محمّد(صلی الله علیه وآله)

سنگ پرتاب کردند و بر سرش خاکستر ریختند، با این همه محمّد(صلی الله علیه وآله) برای هدایت آنان تلاش می کرد و وقتی می دید آنان ایمان نمی آورند، اندوهناک می شد و غصّه می خورد.

آنان حقّ را شناخته بودند، امّا تصمیم گرفته بودند که هرگز ایمان نیاورند، تو به آنان اختیار داده بودی، تو هرگز کسی را مجبور به ایمان نمی کنی، قانون تو این است که راه حقّ و باطل را برای همه آشکار می کنی و پس از آن دیگر اختیار با خود انسان است. بیشتر بزرگان مکّه منافع خود را در بُت پرستی می دیدند و برای همین تصمیم گرفته بودند که ایمان نیاورند، تو از راز دل آنان باخبر بودی، تو حکم عذاب را برای آنان حتمی نمودی زیرا می دانستی که آنان ایمان نمی آورند.

تو در این دنیا به آنان مهلت می دهی، امّا در روز قیامت آنان را به سختی عذاب می کنی، در آن روز فرشتگان، غُل و زنجیر بر گردن آنان قرار می دهند که تا زیر چانه آنان می آید چنان که سرهای آنان بالا می ماند، تو فرمان می دهی تا فرشتگان از جلو و پشت سر آنان، سدّ و مانعی قرار دهند و چشمان آنان را بپوشانند تا جایی را نبینند.

* * *

مناسب می بینم دو نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

غُل چیست؟ حلقه های آهنی که بر گردن یا دست های یک زندانی می بستند و سپس آن را با زنجیر می بستند تا او نتواند فرار کند. دست ها را در غُلّ قرار می دادند و سپس آن را به حلقه ای که در گردن زندانی بود، می بستند.

در این آیه از غُلّ سخن گفته شده است که بر گردن کافران می اندازند و این غُل ها تا زیر چانه می آید و سر آن ها را بالا نگه می دارند، آنان دیگر نمی توانند

اطراف خود را ببینند و این عذابی سخت برای آنان است.

* نکته دوم

فرشتگان در جلو و پشت سر کافران، سدّ و مانعی قرار می دهند تا راه فرار بر آنان بسته شود. آیا سمت چپ و راست آنان باز است؟

اگر به واژه «سدّ» دقّت کنم، پاسخ معلوم می شود. سدّ را میان دو کوه قرار می دهند، سدّ فقط در جایی است که سمت چپ و راست آن با کوه های بزرگ، بسته شده است. در واقع منظور این است که کافران در جایی زندانی می شوند که از هر طرف راه بر آنان بسته است و راه فرار ندارند.

* * *

یس: آیه ۱۱ – ۱۰

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰) إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَه وَأَجْر كَرِيم (۱۱)

از بُت پرستانی که سرانجام در عذاب جهنّم می سوزند، سخن گفتی، اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین می گویی: «ای محمّد ! به حال آنان فرقی نمی کند که آنان را از عذاب بترسانی یا نه، آنان لجوجانه از حقّ روی گردان هستند و ایمان نمی آورند. ای محمّد ! نصیحت و هشدار تو برای کسی سودمند است که از قرآن پیروی می کند و از من در خلوت و نهان بیم دارد، پس چنین افرادی را به بخشش من و پاداش بزرگ بشارت بده».

آری، سرگذشت کافران، چیزی جز جهنّم نیست، امّا نیکوکاران در این دنیا به خیر و نیکویی می رسند، آنان در سایه ایمان، آرامش را تجربه می کنند و قطعاً سرای آخرت برای آنان بهتر و نیکوتر از دنیاست.

چه خوب است سرای پرهیزکاران !

سرای آنان، بهشت جاویدان است، بهشتی که نهرهای آب در میان باغ های آن جاری است، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است و تو این گونه پرهیزکاران را پاداش می دهی.(۲)

* * *

یس: آیه ۱۲

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآَثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ (۱۲)

تو خدای یکتا هستی و در روز قیامت همه انسان ها را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند. این وعده توست که در روز قیامت به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش نیکو می دهی، این پاداش بر اساس عدل توست. در روز قیامت، کسانی که راه کفر را برگزیدند، نتیجه اعمال خود را می بینند، آنان در جهنّم گرفتار می شوند.

آری، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حقّ دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدّتی می میرند، آنها کِی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کنند، می گویند انسان پس از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.

حسابرسی روز قیامت بر اساس اعمالی است که انسان ها در این دنیا انجام داده اند، پس تو به فرشتگان فرمان داده ای تا اعمال و نیز آثارِ اعمال انسان ها را

بنویسند، آنچه را انسان ها پیش فرستاده اند و آثار کارهای آنان ثبت می شود.

* * *

یک وقت من کاری انجام می دهم که هیچ اثری از آن در این دنیا باقی نمی ماند، امّا گاهی کاری انجام می دهم که اثر آن حتّی بعد از مرگ من باقی می ماند، اگر کتابی مذهبی و مفید بنویسم و بعد از مرگم، هر کس از آن کتاب بهره ببرد، من در ثواب او شریک هستم. از طرف دیگر اگر کتابی بر ضدّ اسلام بنویسم، بعد از مرگم، عدّه ای با آن کتاب به گمراهی کشیده شوند، گناه من ادامه پیدا می کند. ممکن است پانصد سال از مرگ من بگذرد، امّا کسی با خواندن آن کتاب منحرف شود، اینجا باز من گناه کرده ام !

در این آیه از عمل و آثار عمل سخن به میان آمده است، خدا به فرشتگان فرمان داده است تا به صورت دقیق، هم اعمال مرا بنویسند و هم آثار اعمال مرا.

من امروز این جملات را می نویسم، من می میرم و به خاک تبدیل می شوم، امّا این کتاب می ماند (ان شاءالله). در این صورت در روز قیامت می بینم همه چیز در پرونده من دقیق نوشته شده است: پانصد سال پس از مرگم، چه کسی در چه زمانی و در چه مکانی این کتاب را خوانده است و از آن چقدر بهره برده است !

* * *

در آخرین جمله این آیه چنین می گویی: «من همه چیز را در امامی که حقّ را از باطل جدا می کند، به شماره در آورده ام».

منظور از واژه «امام» در اینجا چیست؟ باید مطالعه و بررسی کنم تا حقیقت را دریابم...

به یاد آیه ۱۰۵ سوره توبه می افتم، گویا جواب سؤال من در آنجاست. در آنجا برایم گفتی که هر کاری انسان ها انجام می دهند، تو از آن آگاه هستی، همچنین به

اذن تو، پیامبر و مؤمنان از آن آگاه هستند. منظور تو از «مؤمنان»، دوازده امام معصوم می باشند، همان کسانی که ولایت آنان را بر همه واجب کردی.(۳)

تو امام را شاهد بر بندگان خود قرار دادی، آنان به اذن تو از اعمال و کردار مردم باخبر هستند، تو این علم و آگاهی را به آنان داده ای، آنان هر چه دارند از تو دارند و از خودشان هیچ ندارند.

با توجّه به مطلب بالا، دیگر فهمیدم که معنای این آیه چه می شود، من فهمیدم که منظور از امامی که حقّ را از باطل جدا می کند، کیست.

مناسب است این حدیث را هم بنویسم: روزی علی(علیه السلام)جمله آخر آیه ۱۳ سوره «یس» را خواند، سپس فرمود: «به خدا سوگند، من همان امام بیان کننده ای هستم که حقّ را از باطل جدا می کنم».(۴)

آری، این امام است که در هر زمانی حقّ را از باطل جدا می کند، راه امامت، ادامه راه توحید و نبوّت است، هر کس از این راه روی برگرداند، بر باطل است و هرگز سعادتمند نخواهد شد.

امروز مهدی(علیه السلام)، امام زمان من است، فرشتگان، هر صبح و شام، پرونده اعمال مرا نزد او می برند، او به اعمال من نگاه می کند، اگر در آن کارهای زیبا ببیند، خوشحال می شود، برایم دعا می کند، اگر من گناهی انجام داده باشم، او ناراحت می شود و دست به دعا برمی دارد و برای من استغفار می کند.

* * *

اکنون می خواهم ماجرایی را نقل کنم که نشان می دهد امام از اعمال انسان ها باخبر است:

ابراهیم یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) بود، یکی از شب ها که او به خانه امام صادق(علیه السلام) رفته بود، سخن به درازا کشید، او از بس مجذوب سخنان امام شده بود،

گذشت زمان را فراموش کرد. وقتی او به خود آمد، فهمید که خیلی از شب گذشته است و مادرش حتماً نگران شده است.

ابراهیم با امام خداحافظی کرد و با سرعت خود را به خانه رساند. وقتی او به خانه رسید، مادرش را خیلی نگران دید، مادر به او گفت: پسرم ! چرا این قدر دیر کردی؟ دلم هزار جا رفت، گفتم نکند مأموران حکومتی تو را دستگیر کرده باشند !

ابراهیم با عصبانیّت بر سر مادر فریاد زد و او را ناراحت کرد. فردا صبح، ابراهیم به سوی خانه امام صادق(علیه السلام) حرکت کرد، وقتی وارد خانه امام شد، سلام کرد، امام جواب سلام او را داد، سپس رو به او کرد و فرمود: ای ابراهیم ! چرا دیشب با مادر خود با صدای بلند سخن گفتی؟ چرا دل او را شکستی؟ آیا فراموش کردی که او برای بزرگ کردن تو چقدر زحمت کشیده است؟

ابراهیم خیلی تعجّب کرد، جریان تندی او با مادر را هیچ کس نمی دانست، ولی امام صادق(علیه السلام) از آن باخبر بود، ابراهیم از امام خیلی خجالت کشید. امام به سخنان خود چنین ادامه داد: سعی کن که دیگر با صدای بلند، با مادرت سخن نگویی و او را ناراحت نکنی.(۵)

* * *

یس: آیه ۱۹ – ۱۳

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَهِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِث فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُرْسَلُونَ (۱۴) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْء إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶)وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷) قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قَالُوا

طَائِرُكُمْ مَعَكَمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (۱۹)

محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا مردم مکّه را به سوی یکتاپرستی دعوت کند، امّا آنان محمّد(صلی الله علیه وآله)را دروغگو پنداشتند و با او دشمنی کردند، اکنون ماجرای مردم شهر «انطاکیه» را نقل می کنی، تو پیامبران خود را به آنجا فرستادی تا آن مردم را از بُت پرستی برهانند، امّا آنان پیامبران خود را دروغگو شمردند و به عذاب گرفتار شدند.

امروزه شهر انطاکیه در کشور ترکیه واقع شده است، تو از زمانی سخن می گویی که مردم آن شهر بُت پرست بودند، تو در آغاز، دو نفر از پیامبران خود را به سوی آنان فرستادی، امّا آن مردم آنان را دروغگو شمردند، سپس تو پیامبرِ سوم را به سویشان فرستادی. آن سه پیامبر با مردم شروع به سخن کردند:

ـــ ای مردم ! ما از طرف خدا به سوی شما آمده ایم. ما پیامبران خدا هستیم و خدا به ما مأموریّت داده است شما را هدایت کنیم.

ـــ دروغ می گویید. شما انسان های معمولی مثل خود ما هستید و خدا پیامی را بر شما نازل نکرده است. شما فقط دروغ می گویید.

ـــ ای مردم ! خدا به خوبی می داند که ما برای هدایت شما آمده ایم.

ـــ ما سخن شما را باور نمی کنیم.

ـــ وظیفه ما فقط این است که پیام خدا را آشکارا بیان کنیم، ما وظیفه نداریم شما را مجبور به ایمان آوردن کنیم، خدا به شما اختیار داده است.

ـــ ما به شما فال بد زده ایم، شما برای ما چیزی جز بدبختی نمی آورید، اگر از این سخنان دست برندارید، شما را سنگسار می کنیم و شکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید.

ـــ ای مردم ! شومی و بدی از خودتان است که بُت ها را می پرستید و به خدای

یگانه کفر میورزید، قدری فکر کنید، ما برای شما دلسوزی می کنیم و شما را به سعادت فرا می خوانیم، چرا ما را شوم می دانید؟ شما با کفر و بُت پرستی به خود ظلم می کنید.

کسانی که منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، به مردم گفتند: «ای مردم ! این سه نفر از شهر دیگری به اینجا آمده اند و می خواهند ما را از دین پدرانمان بازدارند، اگر آیین ما باطل بود، هرگز نیاکان ما آن را انتخاب نمی کردند، ما هرگز دین پدران خود را رها نمی کنیم».

پس از آن بود که مردم تصمیم گرفتند تا آن سه پیامبر را سنگسار کنند، برای همین دست های آنان را بستند و به سوی میدان شهر بردند تا مراسم سنگسار آغاز شود. خبر در همه جا پیچید، همه با سنگ های زیادی به سوی میدان شهر حرکت کردند.

* * *

یس: آیه ۲۷ – ۲۰

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱)وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آَلِهَهً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّی شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ (۲۳) إِنِّی إِذًا لَفِی ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) إِنِّی آَمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِی يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷)

اکنون می خواهی از «حبیب» سخن بگویی، مردی که فقط تو را می پرستید و ایمان خود را از مردم مخفی می کرد، او در دورترین نقطه شهر، نجّاری می کرد. مردم او را به نام «حبیب نجّار» می شناختند.

خبر به گوش حبیب رسید، او کار خود را رها کرد و با عجله به سوی میدان شهر دوید، او دید که مردم جمع شده اند و دست های پیامبران را بسته اند و می خواهند آنان را سنگسار کنند، در دست همه آنان سنگ های کوچک و بزرگ را دید که آماده اند تا دستور سنگسار صادر شود.

حبیب می دانست که تنهاست و هیچ یار و یاوری ندارد، درست است که او ایمان خود را از مردم مخفی می کرد، امّا اکنون باید به میدان بیاید، باید از حقّ دفاع کند، اینان می خواهند پیامبران خدا را به قتل برسانند. او با صدایی بلند فریاد برآورد: «ای مردم ! از پیامبران پیروی کنید، از کسانی که از شما پاداشی نمی خواهند و خود از طرف خدا هدایت شده اند، پیروی کنید».

همه به حبیب نگاه کردند، آنان حبیب را می شناختند، این همان نجّاری که همواره سرش به کار خودش بوده است و آنان از او جز خوبی ندیده اند. سکوت همه جا را فرا گرفته بود. بار دیگر حبیب فریاد برآورد: «ای مردم ! بدانید که من بُت ها را نمی پرستم، من خدای یگانه را می پرستم، چرا نباید خدایی را بپرستم که مرا آفریده است و در روز قیامت همه برای حسابرسی به پیشگاه او حاضر می شوند؟ چرا به جای خدای یگانه، بُت هایی را بپرستم که هیچ نفعی برای من ندارند، اگر در روز قیامت خدا بخواهد مرا عذاب کند، شفاعت این بت ها هیچ فایده ای برای من ندارد، این بُت ها هرگز نمی توانند مرا از عذاب نجات دهند. اگر من بُت ها را بپرستم، در گمراهی آشکاری خواهم بود. ای مردم ! من به خدای یگانه ایمان آورده ام، پس سخن مرا بشنوید و از پیامبرانی که برای هدایت شما آمده اند، پیروی کنید. سخن آنان را بپذیرید که آنان جز حقّ سخنی نمی گویند و ما را به رستگاری فرا می خوانند».

* * *

کسانی که منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، ترسیدند که سخنان حبیب در قلب این مردم اثر بگذارد، پس به مردم گفتند: «ای مردم ! حبیب همدست این سه نفر است، آن ها می خواهند شما را از دین نیاکانمان بازدارند».

آنان دستور سنگسار کردن حبیب را صادر کردند، باران سنگ به سوی حبیب باریدن گرفت، سنگ ها بر سر و صورت او برخورد می کرد، او زیر لب، ذکر تو را می گفت، آن قدر سنگ بر او زدند که او جان داد.

در همان لحظه بود که تو فرشتگان را به سوی حبیب فرستادی و آنان به او چنین گفتند: «ای حبیب ! وارد بهشت شو».

حبیب نگاه کرد، خود را در باغ بزرگی دید، زیر درختان آن، نهرهای آب جاری بود، همه بر روی تخت هایی که کنار نهرها بود، تکیه زده بودند و لبخند بر لب های آنان بود، او خود را غرق نعمت های تو دید، چنین گفت: «ای کاش قوم من می دانستند که خدا گناهانم را بخشید و مرا این گونه گرامی داشت».

* * *

مناسب می بینم در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اوّل

حبیب وقتی وارد بهشت شد، چنین گفت: «ای کاش قوم من می دانستند که خدا گناهانم را بخشید». به راستی منظور حبیب از این سخن چه بود؟

حبیب مدّتی در جهل و نادانی بود، امّا وقتی حقّ را شناخت به آن ایمان آورد، تو به او وعده داده بودی که از خطای جهل و نادانی او درگذری و به این وعده ات وفا کردی.

* نکته دوم

آیا حبیب وارد بهشت شد؟ مؤمنان که روز قیامت وارد بهشت می شوند، هنوز

قیامت برپا نشده است، پس چگونه حبیب بعد از شهادت، وارد بهشت شد؟

اینجاست که بحث «برزخ» مطرح می شود.

برزخ چیست؟

وقتی انسان می میرد، روح از جسمش جدا می شود، جسم او را داخل قبر می گذارند و پس از مدّتی این بدن می پوسد و از بین می رود. امّا روح انسان چه می شود؟

روح انسان به دنیایی می رود که به آن «عالَم برزخ» می گویند. برزخ، مرحله ای است بین این دنیا و قیامت. در زبان عربی به چیزی که بین دو شیء فاصله می اندازد، برزخ می گویند. وقتی من به مسجد می روم، می بینم که صف های مردان و زنان را با پرده ای جدا کرده اند. به این پرده، برزخ می گویند.

اکنون فهمیدم که چرا به مرحله ای که بین دنیا و آخرت وجود دارد، برزخ می گویند.

در برزخ، باغ های زیبا وجود دارد که همانند بهشت است. مؤمنان به آن باغ های زیبا می روند و از نعمت های بی شمار آن استفاده می کنند، در آنجا از میوه های آن باغ ها می خورند و از نوشیدنی های آن می نوشند.

آری، آن باغ ها، بهشتِ اصلی نیست، زیرا هر کس وارد بهشت شود، دیگر از آن خارج نمی شود، کسی که در برزخ به آن باغ ها می رود، قبل از قیامت از آن خارج می شود.(۶)

اکنون که این مطلب را دانستم می توانم بفهمم که معنای سخن فرشتگان چیست، فرشتگان در لحظه جان دادن حبیب به او گفتند: «ای حبیب ! وارد بهشت شو». منظور فرشتگان این بود که حبیب، وارد بهشت برزخی شود. او تا قبل از برپایی قیامت در آنجا خواهد بود.

ص:۲۳

مؤمنان در برزخ در باغ های بهشت گونه هستند، امّا کافران در چه حالی هستند؟ در برزخ، قبر کافر به گودالی از آتش تبدیل می شود، کافر در آن گودال ها در آتش می سوزد و به سختی عذاب می شود. این آتش از جنس آتش دنیا نیست، اگر قبر کافری شکافته شود، آتشی دیده نمی شود، این آتش از جنس برزخ است.(۷)

وقتی خدا بخواهد قیامت را برپا کند، ابتدا زمین و آسمان ها را در هم می پیچد، همه کسانی که در برزخ هستند، نابود می شوند. مدّتی می گذرد، پس از آن خدا قیامت را بر پا می کند و همه را زنده می کند.

* * *

یس: آیه ۳۲ – ۲۸

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْد مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُول إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱) وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۳۲)

آن مردم بر کفر و ستم خویش ادامه دادند، بعد از شهادت حبیب، آنان آن سه پیامبر را سنگسار کردند و به قتل رساندند، اینجا بود که تو تصمیم گرفتی تا آن مردم را کیفر کنی !

آیا تو سپاهی از فرشتگان را برای هلاکت آنان فرستادی؟

هرگز.

تو نیازی به چنین چیزی نداری، این قانون توست، تو برای نابودی کافران، سپاهی از آسمان نازل نمی کنی، تنها یک اشاره تو کافی بود که همه آنان را نابود کنی. ناگهان صیحه ای آسمانی فرا رسید و همه در جای خود خشکیدند، گویی که

مدّت ها است که مرده اند.

* * *

اکنون با انسان هایی سخن می گویی که حقّ را انکار کردند و بر کفر خود ادامه دادند: «وای به حال شما ! هر پیامبری برای هدایت شما آمد، شما او و پیامش را مسخره کردید، آیا ندیدید چقدر از کسانی که قبل از شما زندگی می کردند، به خاطر گناهشان نابود شدند و دیگر کسی سراغ آنان را نمی گیرد و آنان فراموش شدند و از یاد رفتند. فکر نکنید که آنان برای همیشه نابود شدند، نه. روز قیامت که فرا رسد، من همه را زنده می کنم. آنان نزد من حاضر می شوند».

آری، کسانی که در این دنیا به عذاب تو نابود شدند، در روز قیامت به پیشگاه تو حاضر می شوند و آن روز تو فرمان می دهی تا فرشتگان غُل و زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها بیندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنّم ببرند.(۸)

یس: آیه ۳۵ – ۳۳

وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّات مِنْ نَخِيل وَأَعْنَاب وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵)

در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه قدرت تو وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیات دقّت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجّه می شود و می فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان !

هر سال، فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسد، تو بادها را می فرستی تا ابرها را به حرکت درآورند. تو این گونه ابرها را به سرزمین های بی گیاه می بری و باران را از آسمان نازل می کنی، آن وقت، زمین را با گیاهان زنده می کنی و انواع گیاهان زیبا و سرور آفرین می رویانی.

ص:۲۶

در زمستان، درختان چوبی خشکیده به نظر می آیند، چه کسی از این چوب، میوه های خوشمزه و زیبا بیرون می آورد؟

چه کسی دانه های گندم را سبز می کند و کشتزار پدیدار می سازد؟ چه کسی از این خاک، دانه های خوراکی برای انسان فراهم می کند تا غذای انسان فراهم باشد؟

دانه گندم در دل خاک است، وقت بهار که فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر برمی دارد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

روی زمین، باغ هایی از درختان خرما و انگور قرار دادی و چشمه های آب را روان کردی تا انسان از میوه ها بخورد، میوه هایی که نیازی به پختن ندارد و آماده خوردن است، وقتی انسان آن را از درخت می چیند، می تواند آن را بخورد.

به راستی همه این ها نعمت هایی است که تو به انسان ها دادی، آیا نباید انسان شکر تو را به جا آورد؟

* * *

چرا از میان همه میوه ها، فقط این دو میوه را نام بردی: خرما و انگور. وقتی بررسی می کنم می فهمم کسی که این دو میوه را بخورد، بدنی سالم و اعصابی آرام خواهد داشت.

خوب است قدری بیشتر درباره این دو میوه بنویسم.

۱ - خرما: «اعصاب آرام»

خرما به آرامش فکری و اعصاب کمک بزرگی می کند، کسانی که هر روز خرما مصرف می کنند، شادابی و نشاط دارند و آرامش را تجربه می کنند. بسیاری از تنش های عصبی از فقدان «منیزیم» می باشد. خرما، معدن منیزیم است. فسفر موجود در آن به فعّالیّت های فکری کمک زیادی می کند.

این میوه به خون سازی بدن کمک زیادی می کند، املاح و ویتامین های زیادی دارد و قند سالم را در اختیار بدن قرار می دهد.

۲ - انگور: «بدن سالم»

در بدن، یک سیستم دفاعی وجود دارد که با بیماری ها و عفونت ها مبارزه می کند، هر چه که این سیستم دفاعی نیاز دارد، در انگور پیدا می شود، کسانی که انگور مصرف می کنند، سیستم دفاعی قوی خواهند داشت. انگور، خون را صاف می کند و از سرطان جلوگیری می کند.

وقتی انسان به دنیا می آید از شیر مادر تغذیه می کند، در طبیعت فقط یک چیز به شیر مادر شباهت دارد و آن هم انگور است. وقتی که فصل انگور نیست، می توان از کشمش استفاده کرد. کشمش، بهترین قند طبیعی است.

* * *

یس: آیه ۳۶

سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)

تو خدای یگانه ای، از همه عیب ها و نقص ها به دور می باشی، تو به هیچ چیز نیاز نداری، تو نیاز به جفت نداری ! تو یگانه ای امّا همه موجودات را نیازمند جفتشان آفریدی ! انسان نیاز به جفت دارد، حیوانات هم نیاز به جفت دارند.

آری، تو به قدرت خود، موجودات را جفت آفریدی، چه از گیاهان، چه از انسان ها و چه از موجوداتی که انسان ها چیزی از آن ها نمی دانند !

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل

ص:۲۸

از زمـان هـای قـدیم، زوجیّت در درخت خرمـا برای مردم معلوم بود، فصـل بهـار که فرا می رسـید، بـاغ داران گـل هایی را از درخت نر می چیدنـد و سـپس آن گـل هـا را روی گـل هـای درخت مـاده تکان می داننـد تا عمل گردافشانی به خوبی انجام پذیرد، اگر آنان می خواستند منتظر گردافشانی که با باد صورت می گرفت، بمانند، محصول خرما، بسیار کم می شد.

* نکته دوم

انسان ها صدها سال گمان می کردند که زوجیّت فقط در انسان و حیوانات و برخی درختان مثل خرما وجود دارد.

وقتی قرن هجـدهم میلادی فرا رسـید، یک گیاه شـناس سوئـدی به نام «کارل لینه» زمان زیادی درباره گیاهان تحقیق کرد و به این نتیجه رسید که همه گیاهان نر و ماده دارند و با گردافشانی میوه می دهند.

او در این زمینه کتابی نوشت و دانشمندان از کتاب او استقبال کردند، امّا علمای مسیحی که در کلیسا بودند، کتاب او را کتاب «گمراه کننده» اعلام کردند و با او مخالفت زیای نمودند.

آری، سال های سال، راز زوجیّت گیاهان بر همه مخفی بود و علم، آن را ثابت کرد، هر چه علم، پیشرفت بیشتری کند، معنای این آیه، بیشتر آشکار می شود.

* نکته سوم

امروزه ثابت شـده است که همه موجودات جهان از اتم تشـکیل شـده انـد. اتم هم از ذرّاتی هماننـد الکترون و پروتون تشـکیل شده است.

الکـترون، بـارِ الکتریکی منفی دارد. پروتون، بـارِ الکتریکی مثبت دارد، همچنین پروتون، درون هسـته اتم است و الکترون دور هسته اتم می چرخد.

بعضی ها بر این باورند که منظور از «زوجیّت»، مثبت و منفی بودن ذرّات اتم

ص:۲۹

می باشد.

* * *

یس: آیه ۴۰ - ۳۷

وَآیَهٌ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷) وَالشَّمْسُ تَجْری لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ (۳۸) وَالْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّى عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ (۳۹) لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ (۴۰)

در طبیعت، هزاران آیات و نشانه قدرت تو وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به آن ها نگاه کند. اکنون از شب سخن می گویی، هنگام غروب که می شود، تو خورشید را ناپدید می کنی و همه جا تاریک می شود.

شب، نشانه ای از قدرت توست، تو شب را مایه آرامش بشر قرار دادی، اگر همیشه روز بود، برای زندگی چه مشکلاتی پیش می آمد، از طرف دیگر، اگر همیشه شب بود، چه می شد، تو جهان را این گونه با ترکیب روز و شب، روشنی و تاریکی آفریدی.

خورشید هم نشانه دیگری از قدرت توست که در مدار مشخّص خود در حال حرکت است، این است قدرت تو که توانا و دانا هستی !

تو ماه را آفریدی و به او فرمان دادی که هر ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه مدار دور زمین را بپیماید.

ماه، هر شب در جایگاه مشخّصی در آسمان قرار دارد، در اوّل هر ماه قمری، به شکل هلال کوچکی آشکار می شود و هر شب نور آن زیادتر می شود تا این که در نیمه ماه، به صورت مهتاب کامل در می آید، پس از آن از نور آن کم می شود و

سرانجام بار دیگر به صورت هلال آشکار می گردد.

این یک تقویم طبیعی است که تو برای انسان ها قرار دادی تا انسان ها از روی حرکت دقیق ماه، گذشت زمان را به صورت دقیق، محاسبه کنند.

در اوّل ماه قمری وقتی من به هلال ماه نگاه می کنم، دو سر هلال به سوی آسمان و بالا می باشد، امّا وقتی آخر ماه قمری فرا می رسد، دو سر هلال به طرف زمین می باشد، هلال در آخر ماه قمری، همانند شاخه نازک و خمیده و خشکیده درخت خرما می شود.

تو برای حرکت خورشید و ماه، برنامه ریزی نمودی، میلیون ها سال است که خورشید و ماه در آسمان نورافشانی می کنند و با نظم و طبق برنامه، طلوع و غروب دارند، نه خورشید بر ماه پیشی می گیرد و نه شب بر روز پیشی می گیرد. هر کدام از ماه و خورشید در مداری که تو برای آنان قرار داده ای، حرکت می کنند. این برنامه ای است که تو از روی علم و توانایی برای آن دو قرار داده ای. انسان ها می توانند از روی حرکت دقیق و منظّم ماه و خورشید، گذشت زمان را به صورت دقیق، محاسبه کنند.

* * *

مناسب می بینم در اینجا شش مطلب بنویسم:

* مطلب اوّل

از گردش زمین به دور خود شب و روز به وجود می آید، از گردش زمین به دور خورشید، چهار فصل (بهار، تابستان، پاییز و زمستان) ایجاد می شود.

زمین در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر در مدار خود به دور خورشید می چرخد. مدار زمین به دور خورشید ۹۴۰ میلیون کیلومتر است. زمین این مسافت را در ۳۶۵ روز و شش ساعت طی می کند. یک سال، در واقع از گردش کامل زمین به دور

خورشید پدید می آید.

مطالعاتی به تازگی روی سنگ های منطقه ای در کانادا انجام شد، دانشمندان به این نتیجه رسیدند که عمر آن سنگ ها نزدیک ۴ میلیارد سال است. (از زمان خلقت آدم(علیه السلام) تا امروز تقریباً هفت هزار و پانصد سال می گذرد).

* مطلب دوم

ماه در هر ساعت ۳۶۵۹ کیلومتر در مدار خود به دور زمین می چرخد، مدار ماه دو و نیم میلیون کیلومتر می باشد.

وقتی من به آسمان نگاه می کنم ماه و خورشید را به یک اندازه می بینم، امّا می توان ۶۵ میلیون ماه را در خورشید جای داد. (۹)

* مطلب سوم

خورشید، در مرکز منظومه شمسی است. خورشید با تمامی منظومه شمسی، در کهکشان راه شیری قرار دارند. خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر در ثانیه به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد.

۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند، خورشید تاکنون تقریباً ۲۵ بار این مسیر را طی کرده است.

عمر خورشید حدود ۵ میلیارد سال تخمین زده شده است. خورشید در هر ثانیه، چهار میلیون تُن از وزن خود را به انرژی تبدیل می کند. با این وجود خورشید می تواند بیش از ۵ میلیارد سال دیگر نورافشانی کند.

* مطلب چهارم

خورشید و منظومه شمسی در کهکشان راه شیری قرار دارد، به تازگی ستاره شناسان اعلام کردند که در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد.

کهکشان راه شیری با همه ستارگان در حال حرکت در مدار خود است و هر ثانیه ۳۰۰ کیلومتر در مدار خود طی می کند.

قدیمی ترین ستاره کهکشان راه شیری بیش از ۶ هزار میلیارد سال عمر دارد.

* مطلب پنجم

در یک تصویر که با تلسکوپ فضایی «هابل» گرفته شده است، تقریباً ده هزار کهکشان دیده می شود، علم بشر هنوز توانایی کشف آمار دقیق کهکشان ها را ندارد. هزاران هزار کهکشان در جهان وجود دارد.

* مطلب ششم

دورترین کهکشانی که تاکنون کشف شده است، کهکشان «تار عنکبوت» نام دارد، این کهکشان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد و با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه در حال حرکت می باشد.

نور آن می تواند در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، این نور وقتی از ستارگان این کهکشان جدا می شود، ده میلیارد سال طول می کشد تا به زمین برسد.

وقتی من با تلسکوپ های قوی به این کهکشان نگاه می کنم، چه می بینم؟

من به ده میلیارد سال قبل نگاه می کنم ! نور ستارگانی که من می بینم ده میلیارد سال قبل، از ستارگان آن کهکشان جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است !

امشب آن ستارگان در چه وضعی هستند؟ آیا کم نور شده اند؟ آیا پرنور شده اند؟

هیچ کس جز تو نمی داند. من باید ده میلیارد سال صبر کنم تا نورِ امشب آن ستارگان به من برسد. شاید امشب آن ستارگان نابود شده اند، امّا من بعد از ده میلیارد سال می توانم این را بفهمم !

آری، همه این ها درس های یکتاپرستی است، مؤمنان وقتی به آسمان نگاه

ص:۳۳

می کننـد به فکر فرو می رونـد و چنین می گوینـد: «بارخـدایا ! تو جهـان هستی را بیهوده، خلق نکردی، آفرینش این جهـان از روی حکمت بوده است تا دلیلی برای قدرت و عظمت تو باشد».(۱۰)

* * *

یس: آیه ۴۴ – ۴۱

وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۲) وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ (۴۳) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۴۴)

باز برای بُت پرسـتان مکّه از نشانه های قدرت خود سـخن می گویی، اکنون از کشتی سخن می گویی که چگونه بر روی آب حرکت می کند، بُت پرسـتان مکّه فرزندان خود را برای تجارت دریایی می فرسـتادند، تو به آنان می گویی: «فرزندان شـما بر کشتی هایی که پر از بار هستند، سوار می شوند و به این سو و آن سو می روند، این ها نشانه قدرت من است».

آری، کشتی بزرگ ترین و مهم ترین وسـیله حمل و نقل بشـر است، امروزه نزدیک به نود درصـد حمل و نقل جهان با کشتی انجـام می گردد. اگر می خواستی می توانستی آب را به گونه ای خلق کنی که همه چیز در آن فرو رود، امّا تو آب را به گونه ای آفریـدی که کشتی ها بتواننـد در دریاها حرکت کننـد. امروزه بعضـی از کشتی ها می تواننـد ۱۴ هزار کـانتینر را به راحتی حمل کنند.

تو غیر از کشتی، وسایل دیگری را آفریدی که انسان ها از آن بهره بگیرند، در زمان قدیم، انسان از شتر و اسب و... برای سـفر استفاده می کرد، امروزه از ماشین و هواپیما.

آری، تو در طبیعت قوانینی را قرار دادی و مواد اوّلیّه این وسایل را برای انسان آفریدی و همچنین به انسان این هوش و استعداد را دادی تا بتواند ماشین و هواپیما بسازد و از آن بهره ببرد.

* * *

از نعمت کشتی سخن گفتی، اگر تو بخواهی می توانی کسانی را که سوار کشتی هستند، در دریا غرق کنی، تو می توانی موج بزرگی را بفرستی تا کشتی ها را واژگون کند.

آری، تو می توانی طوفانی سهمگین بفرستی طوری که هیچ کس نتواند به آنان کمک کند، هیچ چیز نمی تواند آنان را نجات دهد مگر رحمت و مهربانی تو ! تو می توانی آنان را نجات بدهی و به آنان فرصت بدهی تا زمان مشخّصی به زندگی خود ادامه دهند، تو توانایی داری آنان را از غرق شدن حفظ کنی و آنان به ساحل بیایند و چند روزی دیگر زنده بمانند، امّا سرانجام مرگ به سراغ آنان می آید، هیچ انسانی در این دنیا برای همیشه زنده نمی ماند. سرنوشت همه انسان ها، مرگ است. آنان باید برای سفر قبر و قیامت خویش، توشه ای برگیرند.

* * *

یس: آیه ۴۶ – ۴۵

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَه مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶)

از محمّد(صلی الله علیه وآله) خواستی تا بزرگان مکّه را از عذاب روز قیامت بترساند، محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنان چنین فرمود: «از بُت پرستی دست بردارید، از عذاب خدا بترسید، عذابی که ممکن است در این دنیا به سراغ شما بیاید، از آتش جهنّم بهراسید، باشد که خدا

گناه شما را ببخشد !».(۱۱)

ولی آنان به سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله) اعتنا نکردند و به کفر خود ادامه دادند، هیچ آیه ای برای هدایت آنان نیامد، مگر آن که آن را انکار کردند و از قبول آن روی برگرداندند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای آنان از عذاب جهنّم گفت و آنان جهنّم را دروغ پنداشتند، آنان شیفته دنیا شده بودند و برای این که از لذّت های دنیا بیشتر بهره ببرند، محمّد(صلی الله علیه وآله) را دروغگو می خواندند، تو هم به آنان مهلت دادی و در عذاب آنان شتاب نکردی. آنان خیال کردند که این نعمت ها، همیشه برای آنان خواهد بود، امّا ناگهان مرگ آنان فرا رسید و فرشته مرگ نزدشان آمد تا جانشان را بگیرد، در آن لحظه، پرده ها از جلو چشمشان کنار رفت و عذاب تو را دیدند.(۱۲)

* * *

یس: آیه ۴۷

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷)

مردم مکّه بُت هارا شریک تو می دانستند و می گفتند: «خدا از ما خواسته است، بُت ها را بپرستیم»، آنان تو را به عنوان خدا قبول داشتند ولی برای تو شریک قرار داده بودند و به یگانگی تو باور نداشتند.

بعضی از بزرگان مکّه ثروت زیادی داشتند و در ناز و نعمت زندگی می کردند، در آن شهر، فقیرانی زندگی می کردند که به نان شب محتاج بودند، محمّد(صلی الله علیه وآله) به ثروتمندان مکّه چنین فرمود: «از آنچه خدا به شما روزی داده است به فقیران و نیازمندان انفاق کنید، مگر نمی بیند که آنان از گرسنگی رنج می برند؟».

ص:۳۶

آنان در جواب چنین گفتنـد: «آیا ما به کسانی غـذا دهیم که اگر خـدا می خواست به آنان غذا می داد. خدا خواسـته است که آنان گرسـنه باشند، ای محمّد ! تو در گمراهی آشکاری هستی، تو از ما می خواهی بر خلاف اراده و خواست خدا عمل کنیم، خدا این چنین خواسته است که آنان گرسنه باشند، ما بر خلاف خواسته خدا عمل نمی کنیم».

آنـان خیـال می کردنـد که ثروت نشانه محبّت و دوستی توست و فقر نشانه خشم تو، آنان می پنداشـتند که تو آنان را دوسـت داری و برای همین به آنان ثروت دادی.

* * *

این سـخن ثروتمنـدان مکّه، سـخنی باطـل است، هرگز ثروت، نشانه محبّت تو نیست، همان گونه که فقر نشانه خشم تو نیست. ثروت و فقر فقـط وسـیله ای برای امتحان انسان ها می باشـد، تو یکی را با ثروت امتحان می کنی، دیگری را با فقر. به گروهی ثروت می دهی تا ببینی آیا شـکرگزار تو خواهند بود یا نه، گروهی دیگر را به فقر مبتلا می کنی تا ببینی آیا بر سـختی ها صبر خواهند داشت یا نه.

پس تو اراده کرده ای تا انسان ها را امتحان کنی و برای همین انسان ها را فقیر یا ثروتمند می کنی، امّا تو از ثروتمندان خواسته ای که به فقیران کمک کنند. تو دوست داری که اگر کسـی ثروتی دارد به نیازمندان انفاق کند و به این کار ثواب زیادی می دهی.

* * *

اگر من گرسنه ای را ببینم و توانایی کمک به او را هم داشته باشم، دو نگاه می توانم داشته باشم:

نگاه باطل: «این شـخص گرسـنه است، خدا خواسته است که این شخص گرسنه باشد، پس من چرا به او کمک کنم، اگر خدا می خواست به او غذا می داد».

این نگاه باطل است، این همان سخن ثروتمندان مکّه بود.

نگاه حق: «این شخص گرسنه است، خدا چنین مصلحت دیده است که او در فقر گرفتار باشد، خدا می خواهد او را با سختی ها امتحان کند تا میزان صبر او را بسنجد، امّا این همه ماجرا نیست. خدا به من ثروت داده است تا مرا هم امتحان کند، خدا به من فرمان داده است تا به گرسنگان غذا دهم، اکنون لحظه امتحان من است، اگر من به این فقیر کمک نکنم، در امتحان خود مردود می شوم. خدا دوست دارد که به او کمک کنم».

این نگاه حقّ است، مؤمنان وقتی فقیر و نیازمندی را می بینند، چنین نگاهی دارند و به وظیفه خود عمل می کنند. تو وعده دادی که اگر کسی از ثروت خود به نیازمندان انفاق کند، تو پاداش او را هفتصد برابر می دهی.(۱۳)

ص:۳۸

یس: آیه ۴۹ – ۴۸

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹)

محمّد(صلی الله علیه وآله) بُت پرستان را از عذاب روز قیامت می ترساند، آنان به او می گفتند: «ای محمّد ! تو می گویی در روز قیامت همه ما زنده می شویم، اگر راست می گویی بگو که قیامت کی برپا می شود».

تو زمان قیامت را از همه پنهان داشته ای تا هیچ کس خود را در امان نبیند و قیامت را دور نبیند، انسانی که همواره شیفته دنیا می شود، بهتر است نداند قیامت چه زمانی است، این برای سعادت او بهتر است، زیرا هر لحظه که به یاد قیامت می افتد، آن را نزدیک می بیند.

آری، زمان قیامت را کسی نمی داند، امّا برپایی قیامت برای تو، کار پیچیده و مشکلی نیست، کافی است تو اراده کنی، بانگ آسمانی فرا می رسد، همه چیز

ص:۳۹

عادی است، ناگهان همه غافلگیر می شوند که حتّی فرصت نمی کنند وصیّتی کنند یا به سوی خانواده خود برگردند.

* * *

این بانگ آسمانی چیست که با آن، دنیا به پایان می رسد؟

این بانگ، همان صورِ اسرافیل است.

صور اسرافیل، ندای ویژه ای است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند.

اسرافیل با ندای اوّل، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی می کنند را می رساند. در ندای دوم همه زنده می شوند.

در اینجا سخن از ندای اوّل است. این ندا آن قدر ناگهانی است که انسان ها فرصت پیدا نمی کنند به خانه های خود بروند، انسان ها وقتی مرگ را احساس می کنند، دوست دارند نزد خانواده خود بروند و به آن ها وصیّت کنند، امّا آنان فرصت هیچ کاری را پیدا نمی کنند. با این ندا روح کسانی که در «برزخ» هستند نیز نابود می شود، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس خدا جان عزرائیل را هم می گیرد، فقط خدا باقی می ماند.

* * *

یس: آیه ۵۲ – ۵۰

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْاَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲)

وقتی همه جهان نابود شد، زمانی می گذرد، هیچ کس نمی داند آن زمان چقدر است، جز تو، هیچ کس دیگر زنده نیست تا درکی از آن زمان داشته باشد.

ص:۴۰

پس از آن، هر وقت که تو اراده کنی، قیامت را برپا می کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی و او برای بار دوم در صور خود می دمد، همه زنده می شوند، اینجا است که انسان ها احساس می کنند که زمان بسیار کوتاهی مکث کرده اند. این مکث، مکث در «عدم» است.

انسان ها از قبرها برمی خیزند و شتابان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، کافران می گویند: «وای بر ما ! چه کسی ما را از قبر برانگیخت؟».

در فاصله دو ندای اسرافیل، عذاب از کافران برداشته می شود، برای همین وقتی آنان زنده می شوند و صحنه های قیامت را می بینند، آن سخنان را می گویند.(۱۴)

آنان به زودی متوجّه می شوند و به یادشان می آید که پیامبران وعده چنین روزی را به آنان داده بودند، پس خود، پاسخ سؤال خود را می دهند: «این وعده خدا است که فرا رسیده است و پیامبران هم راست می گفتند».

* * *

یس: آیه ۵۴ - ۵۳

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴)

برپایی قیامت برای تو هیچ کاری ندارد، تو همه انسان ها را با یک ندا زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

در آن روز به هیچ کس، ظلمی نمی شود و هر کس نتیجه کارهای خود را می بیند، روز قیامت، روز سنجش اعمال است، در آن روز، حسابرسی اعمال در نهایت درستی و به حقّ انجام می گیرد.

* * *

یس: آیه ۵۸ – ۵۵

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّهِ الْيَوْمَ فِي شُغُل فَاكِهُونَ (۵۵)هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَال عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ (۵۶) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَهٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ (۵۷) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبّ رَحِيم (۵۸)

اکنون می خواهی از بندگان خوبت سخن بگویی، تو روز قیامت مؤمنان را در بهشت زیبای خودت جای می دهی، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، مؤمنان در آن روز به خوشی و شادمانی مشغولند، آنان همراه با همسرانشان زیر سایه درختان بر تخت ها تکیه می زنند، برای آنان میوه های گوناگون فراهم است و هر چه بخواهند و اراده کنند، برایشان آماده می شود.

آنان غرق نعمت های بهشتی هستند، امّا یک چیز برای آنان از همه نعمت ها بهتر است، وقتی آنان زیر درختان بر روی تخت ها نشسته اند ندایی به گوش آنان می رسد: «سلام بر شما».

این سلام از رحمت و مهربانی تو سرچشمه گرفته است و این بزرگ ترین نعمت برای آنان است.(۱۵)

وقتی آنان می فهمند که تو بر آنان سلام کردی، غرق در محبّت تو می گردند، به راستی چه لذّتی برای آنان بالاتر از این که تو از آنان راضی هستی و به آنان سلام می کنی، این همان رستگاری بزرگ است.

* * *

یس: آیه ۶۴ – ۵۹

وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹) أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۰) وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳)

اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴)

اکنون می خواهی از گناهکـارانی که راه کفر را برگزیدنـد و با حقّ دشـمنی کردنـد، سـخن بگویی، وقتی روز قیامت بر پا می شود، انسـان هـا از قبر برمی خیزنـد، آن هـا منتظرنـد تـا حسابرسـی آغـاز شود که ناگهان تو چنین می گویی: «ای مُجرمان ! از مؤمنان جدا شوید».

اینجاست که گروه مُجرمان جدا می شوند و تو با آنان سـخن می گویی: «آیا من از شـما نخواسـتم که از شـیطان پیروی نکنید، آیا به شـما خبر ندادم که شـیطان، دشـمن آشـکار شـما است؟ آیا نگفتم که مرا بپرستید و خدایان دروغین را نپرستید. پرستش من، راه سعادت شما بود، امّا شیطان عدّه زیادی از شما را گمراه کرد. چرا شما فکر نکردید؟ چرا به سخن من گوش ندادید؟».

آتش جهنّم زبانه می کشد، مُجرمان صدای جهنّم را می شـنوند بار دیگر با آنان سـخن می گویی: «این همان جهنّمی است که در دنیا به شما وعده داده شده بود، آیا به یاد دارید که آن را دروغ می شمردید؟ اکنون وارد جهنّم شوید و در آن بسوزید که این نتیجه کفر شماست».

* * *

در قرآن به گناهکـاری که از گنـاه خود پشـیمان شـده است مژده بخشـش و مهربانی داده شـده است. تو در روز قیامت، مؤمن گناهکار را که از گناه خود پشیمان است، می بخشی. این وعده توست،

در اینجا از مُجرمان سخن گفته شده است، مُجرمان با گناهکاران فرق می کنند.

گناهکار کسی است که خطایی انجام می دهد، امّا این کار را از روی عناد و دشمنی و لجاجت با خدا انجام نمی دهد، بلکه از روی نادانی و غفلت یا به سبب غلبه شهوت و غضب گناهی می کند. وقتی او پشیمان شود، خدا او را می بخشد و

شفاعت پیامبران را نصیب آنان می گرداند. در واقع شفاعت پیامبران برای همین گناهکاران مؤمن است.

امّا مُجرم کسی است که از روی عناد و دشمنی با خدا، به دستورات خدا عمل نمی کند و راه خطا می رود، هدف او چیزی جز لجاجت با خدا نیست، در روز قیامت، مُجرم به عذاب سخت گرفتار می شود.(۱۶)

* * *

یس: آیه ۶۵

الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ (۶۵)

در این هنگام فرشتگان پرونده اعمال آنان را به دستشان می دهند، آنان به پرونده اعمالشان نگاه می کنند، همه گناهان در آن نوشته شده است، کجا با پیامبران دشمنی کردند؟ کجا پیامبران را دروغگو خواندند؟ کجا مردم را از راه حقّ بازداشتند و...

آنان خیال می کنند که می توانند مثل دنیا، حقیقت را انکار کنند، اینجاست که فریاد برمی آورند: «ما چنین کارهایی انجام نداده ایم !».(۱۷)

اینجاست که تو مُهر سکوت بر دهان آنان می زنی، دیگر آنان نمی توانند سخنی بگویند، به فرمان تو، دست ها و پاهای آنان شروع به سخن گفتن می کند و به گناهان آنان گواهی می دهد.

تو بر هر کاری که اراده کنی، توانا هستی، وقتی اراده می کنی تا دست یک انسان سخن بگوید، آن دست به سخن می آید و همه کارهایی را که در دنیا انجام داده است، می گوید: در فلان روز به صورت بی گناهی، سیلی زدم، فلان روز دست به سوی زن نامحرمی دراز کردم و...

* * *

یس: آیه ۶۷ – ۶۶

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (۶۶) وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷)

از عذاب مُجرمان در روز قیامت سخن گفتی، تو می دانستی که وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)این آیات را برای بُت پرستان مکّه بخواند، بعضی از آنان با خود چنین می گویند: «محمّد از عذاب روز قیامت سخن گفت، تا روز قیامت زمان زیادی مانده است، ما فعلاً می توانیم در این دنیا خوش باشیم. چرا خوشی امروز خود را خراب کنیم؟ چرا از لذّت ها و هوس های خود دست بکشیم؟». گویا آنان خیال می کنند که تو نمی توانی آنان را در این دنیا عذاب کنی !

اکنون می خواهی جواب سخن آنان را بدهی: «اگر من اراداه کنم، چشمان شما را کور می کنم به گونه ای که وقتی بخواهید راه بروید دیگر جلوی پای خود را نبینید. اگر من بخواهم می توانم شما را فلج کنم و به گونه ای شما زمین گیر شوید که دیگر نتوانید از جای خود برخیزید».(۱۸)

اگر شما سالم هستید و می توانید راه بروید، به خاطر نعمت سلامتی است که به شما داده ام، امّا شما شکرگزار این نعمت بزرگ نیستید.

* * *

تو می توانی در یک چشم به هم زدن، این نعمت را از آنان بگیری و یک عمر آنان را خانه نشین کنی. بدن آنان را فلج کنی و آنان مانند یک تکّه گوشت در گوشه ای بیفتند، (نه بتوانند سخن بگویند، نه راه بروند، نه دستی تکان دهند).

چنین کاری برای تو سخت نیست، کافی است به رگ های ریزی که در مغز

ص:۴۵

انسان است، فرمان بدهی تا پاره شود و خون روی بافت های اطراف آن ریخته شود، اینجاست که سکته مغزی روی می دهد !!

فقط پاره شدن چند رگ کوچک در مغز می تواند انسان را به طور کامل فلج کند، چنین انسانی فقط نفس می کشد، امّا نمی تواند سخن بگوید، نمی تواند بلند شود و راه برود، نمی تواند دستش را تکان دهد.

چرا انسان ها قدردان نعمت هایی که تو به آنان داده ای نیستند؟

* * *

یس: آیه ۶۸

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸)

اکنون این سخن تو را می خوانم: «به هر کس عمر طولانی دهم، در سنّ پیری، او را ناتوان می کنم، آیا فکر نمی کنید؟».

آری، من می دانم اگر عمر انسان طولانی شود، ضعیف و ناتوان می شود و او هر چه را آموخته است از یاد می برد.

* * *

تو از ذکر این مطلب، چه هدفی داشتی؟ چه پیامی را می خواستی به من برسانی؟

عدّه ای معتقد بودند: «خدایی وجود ندارد، این طبیعت است که انسان را به وجود می آورد، وقتی نطفه انسان در رحم مادر قرار می گیرد رشد می کند و بزرگ می شود، سپس نوزاد انسان به دنیا می آید، او غذا می خورد و به صورت طبیعی رشد می کند. شب ها و روزها می گذرد و او بزرگ و بزرگ تر می شود تا به سنّ بلوغ می رسد، پس از آن، او ازدواج می کند، از او فرزندی متولّد می شود و همین طور نسل بشر ادامه پیدا می کند، این گذشت زمان است که سبب رشد انسان می شود.».

ص:۴۶

در این آیه تو پیام خود را به آنان چنین می گویی: «شما می گویید که گذشت زمان، انسان را رشد می دهد، پس چرا وقتی عمر انسان زیاد شد، گذشت زمان، او را ناتوان تر می کند؟ اگر طبیعت، انسان را به وجود می آورد و او را رشد می دهد، پس چرا یک باره، این انسان به سوی ناتوانی و سستی می رود؟ چرا کسانی که بسیار پیر می شوند دیگر قادر به هیچ کاری نیستند؟ چرا همه چیز را فراموش می کنند؟ چرا حتّی نمی توانند از جای خود بلند بشوند؟ این ضعف و ناتوانی از کجا آمده است؟ اگر طبیعت، انسان را آفریده بود، انسان از کمال به نقصان باز نمی گشت !».(۱۹)

آری، تو انسان را آفریدی، وقتی او به دنیا می آید، ناتوان است، تو او را از ناتوانی به توانایی رساندی، بار دیگر او را در زمان پیری به ناتوانی برمی گردانی تا همه بدانند این توانایی از خودشان یا از طبیعت نیست، این بزرگ ترین درس خداشناسی است، تو بهترین دلیل خداشناسی را در وجود خود انسان قرار داده ای، آیا کسی در آن فکر می کند؟

ص:۴۷

یس: آیه ۷۰ – ۶۹

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِى لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (۶۹) لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰)

قرآن، کلامی زیبا است، هر کس که به زبان عربی آشنا باشد، زیبایی متن آن را درک می کند، هیچ کس نمی تواند مانند قرآن سخن بگوید، هیچ کس نمی تواند سوره ای همانند آن بیاورد، قرآن سخن توست.

بزرگان کافران، زیبایی قرآن را درک می کردند، آنان مخفیانه به آیات قرآن گوش می کردند، امّا برای این که مردم به قرآن ایمان نیاورند به همه می گفتند: «قرآن، شعر است و محمّد هم شاعری بیش نیست».

در این آیه پاسخ آنان را می دهی: «من به پیامبر خود شعر نیاموختم، زیرا شعر و شاعری شایسته مقام او نیست، این سخنانی که او برای شما می گوید، چیزی جز پند و موعظه نیست، این قرآن است که من بر او نازل کردم تا حقّ را برای شما

آشکار کند. من از او خواسته ام تا با این قرآن هر کس را که زنده دل است بیم دهد و از عذاب قیامت بترساند، با این قرآن، حجّت بر کافران تمام می شود و این گونه است که عذاب بر کافران حتمی می گردد».

آری، محمّد(صلی الله علیه وآله)قرآن را برای همه مردم می خواند، گروهی که حق طلب هستند و به آن ایمان می آورند، اینان همان کسانی هستند که دل هایشان زنده است و سخن حقّ را می پذیرند، امّا گروهی دیگر حقّ را می شناسند امّا به آن کفر میورزند، آنان اسیر لجاجت ها و تعصّب های خود شده اند، وقتی پیام قرآن به گوش آنان رسید، حجّت بر آنان تمام می شود، دیگر در روز قیامت نمی توانند بگویند: «خدایا ! ما حقّ را نمی شناختیم»، تو حقّ را برای آنان آشکار کردی و آنان آن را انکار کردند.

* * *

به راستی چرا شعر و شاعری، شایسته مقام پیامبر نیست؟

شاعران غرق در پندار شاعرانه خود هستند، آنان در بند منطق و استدلال نیستند، شعر شاعران از هیجان های عاطفی آنان تراوش می کند، این هیجان ها هر زمانی، شاعران را به هر سویی می برند.

وقتی از کسی راضی و خشنود هستند، با شعر خود او را مدح می کنند و از او فرشته ای زیبا می سازند، امّا ساعتی دیگر، اگر از همان شخص خشمگین شوند، با شعر خود، او را بدترین انسان ها خطاب می کنند. شعر شاعران، منطق ندارد و از احساس آن ها پیروی می کند.

محمّد(صلی الله علیه وآله)هرگز شاعر نیست و قرآن او هم شعر نیست !

قرآن، سخنی حساب شده است و منطق دارد و بزرگ ترین درس های زندگی را

به انسان می دهد. شاعران از خال یار خود سخن می گویند، محمّد(صلی الله علیه وآله)از یکتاپرستی و عدالت سخن می گوید و از مردم می خواهد از زشتی ها دوری کنند. اندیشه های محمّد(صلی الله علیه وآله)، ساختار و نظم دارد.

* * *

یس: آیه ۷۳ – ۷۱

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱) وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲)وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳)

تو به انسان ها نعمت های فراوانی دادی، در اینجا از نعمت چهارپایان سخن می گویی: «آیا آنان نمی بینند که من به دست قدرت خود، چهارپایان را برای آنان آفریدم تا آنان مالک آن ها باشند؟ من چهارپایان را رام آنان قرار دادم، از برخی سواری می گیرند و از گوشت برخی می خورند و از پشم و شیر آنان نیز استفاده می کنند، آیا انسان ها نباید شکرگزار این نعمت باشند؟».

انسان از گوشت و شیر آن ها استفاده زیادی می برد، اگر چهارپایان نبودند، زندگی او با مشکلات زیادی روبرو می شد.

* * *

یس: آیه ۷۵ – ۷۴

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ (۷۴) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ (۷۵)

بُت پرستان به جای این که تو را بپرستند، به پرستش بُت ها رو آوردند، آنان تصوّر می کردند که این بُت ها می توانند به آنان کمک کنند و آنان را از سختی ها

برهانند، امّا این بُت ها، جز قطعه ای از سنگ و چوب نیستند و هرگز نمی توانند به کسی نفعی برسانند یا کسی را یاری کنند.

روز قیامت که فرا رسد، بُت پرستان به صورت لشکری پشت سر بُت ها قرار می گیرند، تو فرمان می دهی که بُت ها را در آتش جهنّم اندازند.

بُت پرستان بُت ها را شریک تو می دانستند، امّا وقتی می بینند که تو فرمان می دهی که همه بُت ها در آتش جهنّم انداخته شوند، امیدشان ناامید می شود. اگر این بُت ها، شریک تو بودند، هرگز در آتش جهنّم نمی سوختند.

تو فرمان می دهی که همه بُت پرستان نیز به سوی جهنّم برده شوند، وقتی آنان در آتش سوزان می سوزند، فریاد می زنند شاید کسی به آنان کمک کند و آنان را از آتش نجات دهد، امّا هیچ کس به آنان پاسخ نمی دهد، آنان سخنی که سبب خوشحالی آنان باشد نمی شنوند و امیدشان ناامید می شود.(۲۰)

* * *

یس: آیه ۷۶

فَلَا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ (۷۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) سال های سال، مردم مکّه را به یکتاپرستی فرا خواند، امّا گروهی از آنان با او دشمنی کردند و او را دروغگو، جادوگر و شاعر خواندند، تو می دانستی که محمّد(صلی الله علیه وآله) از این سخنان دلگیر شده است، همچنین عدّه ای از آنان مخفیانه دور هم جمع می شدند و با یکدیگر نقشه می کشیدند که چگونه مانع رشد اسلام شوند.

تو اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! گفتار کافران تو را

اندوهناک نکند، بدان من از آنچه پنهان می کنند و آنچه را آشکار می کنند باخبر هستم».

آری، تو از همه نقشه هـای آنان باخبر هستی، تو پیامبر و دین اسـلام را از توطئه های آنان حفظ می کنی، این دین هرگز نابود نخواهد شد.

تو همه اعمـال این بُت پرسـتان را می بینی، تو به آنان مهلت می دهی، امّا مهلت دادن به این معنا نیست که تو از کار آنان خبر نداری، در روز قیامت همه آنان برای حسابرسـی در پیشـگاه تو حاضـر می شوند و تو آنان را به آنچه انجام داده اند، آگاه می سازی و کیفر می کنی.

* * *

یس: آیه ۷۹ – ۷۷

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَه فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۷)

محمّـد(صـلی الله علیه وآله) مردم را از عـذاب روز قیامت می ترسانـد و از آنان می خواست دست از بُت پرستی بردارنـد، «ابن خَلَف» یکی از بزرگان مکّه بود، او قطعه اسـتخوانی را برداشت و به دوسـتانش گفت: «محمّـد می گوید ما در قیامت زنده می شویم، من امروز کاری می کنم که همه بفهمند این سخن او دروغ است».

او نزد محمّـد(صـلی الله علیه وآله) آمـد و آن اسـتخوان پوسـیده را با انگشـتانش خرد کرد و گفت: «ای محمّد ! بگو بدانم چه کسی این استخوانی را که پوسیده است، زنده می کند».(۲۱)

ابن خلـف فکر می کرد بـا این سـؤال خـود، دروغ بـودن معـاد را ثـابت کرده است، او پیش خـود خیلی خوشـحال بود، در این هنگام تو این آیات را بر محمّـد(صـلی الله علیه وآله)نازل کردی و از محمّـد(صـلی الله علیه وآله)خواستی تا آن ها را برای ابن خلف بخواند.

* * *

چرا انسان فکر نمی کند که تو او را از نطفه ای ناچیز آفریدی؟ چرا او به جای آن که شکر تو را به جا آورد، دشمن آشکار تو گردید؟ اگر او لحظه ای به گذشته خود فکر کند، قدرت تو را درک می کند، تو او را از نطفه ای بدبو آفریدی و به او حیات و زندگی عطا کردی.

برای غفلت انسان همین بس که او مثالی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: «چه کسی استخوان های پوسیده را دوباره زنده می کند؟ چگونه ما بار دیگر زنده خواهیم شد؟».

تو که بار اوّل انسان را از خاک آفریدی، بار دیگر می توانی او را از خاک زنده کنی.

پدر و مادر او غذاهایی را خوردند که اصل آن از خاک بود، تو از خاک، نطفه آفریدی و سپس از نطفه، انسان را آفریدی.

او استخوانی را در دست گرفت و گفت که چگونه این استخوان زنده می شود، وقتی این استخوان بپوسد، تازه تبدیل به خاک می شود، مگر روز اوّل او خاک نبود؟ مگر تو او را از خاک نیافریدی؟

* * *

وقتی بدن انسان در قبر می پوسد و تبدیل به خاک می شود، ذرّات این خاک در جهان متفرّق می شود، در روز قیامت چگونه این ذرّات بار دیگر به هم می پیوندند و بدن انسان شکل می گیرد؟

هر ذرّه ای در گوشه ای از این جهان است، امّا تو به همه آفریده های خود، علم و

آگاهی داری، دانش تو، بی اندازه است، تو می دانی ذرّه بدن هر انسان در کجاست، آن ذرّات را جمع می کنی و او را زنده می کنی.

* * *

یس: آیه ۸۰

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّة وَهُوَ بِكُلِّ خَلْق عَلِيمٌ (۷۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰)

ابن خلف استخوانی پوسیده را در دست گرفت و به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفت: «چه کسی می تواند این استخوان را زنده کند». تو این قدرت را داری که استخوان ها را زنده کنی.

تو همان خدایی هستی که از درخت سبز، آتش می آفرینی و انسان ها به وسیله آن، آتش می افروزند.

درخت در ابتدا نهال کوچکی است، این نهال با آب رشد می کند و بزرگ می شود تا آنجا که به درختی تنومند تبدیل می شود، انسان ها این درخت را می بُرّند و با هیزم آن، آتش روشن می کنند، آیا آنان فکر کرده اند که چگونه تو آب را به آتش تبدیل کردی؟

آب و آتش، ضدّ یکدیگرند، مگر نه این است که درخت سبز، سرشار از آب است، آب آتش را خاموش می کند، امّا چگونه است که این درخت می سوزد و آتش تولید می کند؟ تو با قدرت خود، آب را به آتش تبدیل می کنی !

این قدرت توست. تو این گونه قدرت خود را برای انسان ها به نمایش

گذاشته ای، امّا کیست که از آن پند گیرد؟

* * *

باید قدری فکر کنم، به راستی چگونه است که چوب در آتش می سوزد؟

درخت مقداری از انرژی خورشید را در خود ذخیره می کند، در واقع، درخت با استفاده از انرژی خورشید می تواند «کربن» را از هوا بگیرد و رشد کند و شاخ و برگ اضافه کند.

وقتی درخت در آتش می سوزد، انرژی خورشید آزاد می گردد و به طبیعت باز می گردد.

انرژی خورشید، داغ و آتشین است، چگونه در شاخه ای سبز ذخیره شود؟ آب و آتش چگونه با هم جمع می شوند؟

این یک نمونه کوچک رستاخیز است !

رستاخیزِ گرما !

گرمای خورشید تبدیل به شاخه سبز درخت شد، سپس بار دیگر به گرما تبدیل شد.

این دنیا محلّ امتحان انسان می باشد، او مدّتی در این دنیا زندگی می کند و سپس مرگ او فرا می رسد و بدن او تبدیل به استخوان پوسیده و خاک می شود. روز قیامت، روز رستاخیز است.

رستاخیزِ خاک !

این خاک به فرمان خدا بار دیگر تبدیل به انسانی زنده خواهد شد.

* * *

ص:۵۵

یس: آیه ۸۳ – ۸۱

أَوَلَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِی بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَیْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکّه از روز قیامت و حوادثی که قبل از آن روی می دهد، سخن گفت. قبل از این که قیامت برپا شود، تو به اسرافیل فرمان می دهی تا در «صور» بدمد، ناگهان همه جهان نابود می شود، آسمان ها و زمین از بین می روند، انسان ها، جنّ ها و فرشتگان هم از بین می روند، پس از آن، تو جان اسرافیل را هم می گیری، فقط تو باقی می مانی.

زمانی می گذرد، هیچ کس نمی داند آن زمان چقدر است، جز تو، هیچ کس دیگر زنده نیست تا درکی از آن زمان داشته باشد. بعد از آن، هر وقت که تو اراده کردی، قیامت را برپا می کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی و او برای بار دوم در صور خود می دمد، همه زنده می شوند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) این سخنان را برای مردم بیان می کرد، آنان با خود گفتند: «وقتی آسمان ها و زمین نابود شوند، چگونه بار دیگر آفریده خواهند شد؟».

در اینجا جواب این سؤال آنان را می دهی: «من که آسمان ها و زمین را آفریدم، می توانم مثل آن ها را بیافرینم، من آفریدگاری دانا هستم».(۲۲)

آری، قدرت تو حدّ و اندازه ای ندارد، هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بی درنگ به وجود می آید. هر چه را که بخواهی بیافرینی، کافی است بگویی: «باش !» و آن، خلق می شود.

تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، تو هرگز ناتوان نیستی ! پادشاهی و حاکمیّت همه چیز در دست قدرت توست.

آری، کار برپایی قیامت برای تو بسیار آسان است، مانند چشم بر هم زدن ! بلکه از آن هم آسان تر، تو به هر کاری توانا هستی.

آری، برای انسان ها هیچ کاری آسان تر از بر هم زدن چشم نیست، این کار زمان بسیار کمی می گیرد، برپایی قیامت برای تو مانند چشم بر هم زدن برای انسان است بلکه از آن هم آسان تر ! (۲۳)

* * *

سوره «یس» به پایان رسید.

مناسب می بینم در اینجا حدیثی از امام صادق(علیه السلام) در فضیلت این سوره نقل کنم: آن حضرت فرمودند: «برای هر چیزی، قلبی است و قلب قرآن، سوره یس است. هر کس آن را در روز بخواند، از بلاهای آن روز در امان خواهد بود و فرشتگان او را حفظ خواهند کرد. هر کس آن را در شب بخواند از بلاهای آن شب در امان خواهد بود و فرشتگان او را حفظ خواهند کرد...».(۲۴)

ص:۵۷

سوره صافات

اشاره

ص:۵۹

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۳۷ قرآن می باشد.

۲ – «صافات» به معنای «کسانی که صف بسته اند» می باشد، در آیه اول این سوره چنین می خوانیم: «سوگند به فرشتگانی که برای اجرای فرمان من، صف بسته اند»، به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ – موضوعات مهم این سوره چنین است: یکتاپرستی، فرشتگان، قیامت، زنده شدن انسان ها در آن روز، نعمت های زیبای بهشتی، عذاب های کافران در جهنّم، اشاره ای به ابراهیم(علیه السلام) که چگونه آماده می شود تا فرزندش اسماعیل را قربانی کند و در امتحان خود پیروز می گردد، خدا گوسفندی برای او می فرستد و ابراهیم(علیه السلام) آن گوسفند را قربانی می کند...

ص:۶۰

صافات: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۱)فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲) فَالتَّالِیَاتِ ذِکْرًا (۳) إِنَّ إِلَهَکُمْ لَوَاحِدٌ (۴)رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (۵)

تو می خواهی انسان ها را به یکتاپرستی فرا بخوانی و آنان را از بُت پرستی نجات بدهی تو نیاز به سوگند نداری، امّا می خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی، پس با آنان چنین سخن می گویی:

سوگند به فرشتگانی که برای اجرای فرمان من، صف بسته اند;

سوگند به فرشتگانی که وسوسه های شیطان را از دل های مؤمنان دور می کنند; سوگند به فرشتگانی که سخن مرا برای پیامبرانم می خوانند;

بدانید که من یگانه ام و هیچ شریکی ندارم، بُت ها هرگز شریک من نیستند، از پرستش آن ها پرهیز کنید و فقط مرا بپرستید، بُت ها هیچ چیز نیافریده اند و هیچ نفع و سودی برای شما ندارند، من آفریدگار آسمان ها و زمین هستم. من آفریدگار

ص:۶۱

همه چیزهایی هستم که بین آسمان و زمین است. من آفریدگار مشرق ها می باشم.

* * *

در اینجا به سه گروه از فرشتگان قسم یاد کردی.

فرشتگان همواره از تو اطاعت می کنند، گروهی از آنان صف می بندند و منتظرند تا تو به آنان فرمان دهی، گروهی را هم مأمور کردی تا وسوسه ها را از دل های مؤمنان دور کنند، تو این گونه در حقّ بندگان خوبت مهربانی می کنی و آنان را از دسیسه ها و فریب های شیطان نجات می دهی. گروهی دیگر نیز مأمورند تا پیام تو را به پیامبران برسانند.

* * *

اکنون در این جمله فکر می کنم: «من آفریدگار مشرق ها می باشم».

به راستی منظور از «مشرق ها» چیست؟

خورشید هر روز از نقطه ای طلوع می کند، اگر من به نقطه طلوع خورشید نگاه کنم، می بینم (مثلاً در فاصله اول تابستان تا اول زمستان)، نقطه طلوع خورشید از شمال شرقی به سمت جنوب شرقی حرکت کرده است.

آری، خورشید هر روز در نقطه ای طلوع کرده است که روز قبل در آن طلوع نکرده است، این معنای «خدای مشرق ها» می باشد.

در غروب خورشید هم این اتّفاق به همین شکل روی می دهد، «خدای مغرب ها» هم به این معنا می باشد، امّا در اینجا این نکته بیان نشده است، چون هر کس واژه مشرق ها را بشنود و با طلوع و غروب خورشید آشنا باشد، این معنا را می فهمد.

* * *

این مشرق ها و مغرب ها چگونه به وجود می آیند؟ چرا خورشید همیشه در یک

نقطه مشخّص طلوع و غروب ندارد؟

وقتی من تحقیق می کنم، می فهمم که اگر خورشید همیشه در یک نقطه طلوع و غروب می کرد، دیگر چهار فصل پدید نمی آمد و همیشه یک فصل بود، از بهار، تابستان، پاییز و زمستان خبری نبود !

زمین به دور خورشید می چرخد، مدار زمین به صورت بیضی می باشد، گردش زمین در این مدار بیضی، سبب به وجود آمدن چهار فصل می شود، این که خورشید هر روز در چه نقطه ای طلوع می کند، بستگی به این دارد که زمین در چه نقطه ای از مدار خود قرار گرفته است.

تو خدای مشرق ها و مغرب ها هستی !

تو فرمان دادی که زمین به دور خورشید بچرخد، زمین در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر در مدار خود دور خورشید را طی می کند، مدار زمین به دور خورشید ۹۴۰ میلیون کیلومتر است. زمین این مسافت را در ۳۶۵ روز و شش ساعت طی می کند. یک سال، در واقع از گردش کامل زمین به دور خورشید پدید می آید.

* * *

صافات: آیه ۱۰ – ۶

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَه الْكَوَاكِبِ (۶)وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَان مَارِد (۷) لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْاعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِب (۸) دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹) إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَه فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰)

تو در قرآن از هفت آسمان یاد کرده ای، در اینجا از آسمان اوّل سخن می گویی، آسمانی که به زمین نزدیک تر است، اکنون از ستارگان سخن می گویی، آری، آسمان را با ستارگان زینت دادی و این گونه آن را از ورود هر شیطان سرکشی

حفظ می کنی.

شیاطین نمی توانند سخنان فرشتگانی که در عالم بالا هستند را بشنوند، اگر شیاطین بخواهند به چیزی گوش دهند، از هر سو با شهاب رانده می شوند، آری، شیاطین به شدّت عقب رانده می شوند و عذاب دائمی در انتظار آنان است. هر گاه شیطانی بخواهد مخفیانه چیزی را بشنود، شهاب فروزان او را دنبال می کند.

* * *

به راستی منظور تو از این سخنان چیست؟

باید بررسی کنم...

همواره بعضی از انسان ها به کار پیش گویی مشغول بودند و حوادث آینده را پیش بینی می کردند، به آنان «کاهن» می گفتند. آنان با جنّ ها ارتباط می گرفتند و از آن ها درباره آینده سؤالاتی می کردند.

امّا جنّ ها از کجا از آینده باخبر می شدند؟

جنّ ها هم به آسمان می رفتند و به سخنان فرشتگان گوش می دادند. فرشتگان از حوادث آینده خبر دارند و گاهی درباره آن سخن می گویند، جنّ ها به دنیای فرشتگان می رفتند و دزدانه سخنان آنان را می شنیدند و سپس به روی زمین می آمدند و به «کاهن» می گفتند.

رفت و آمد جنّ ها به آسمان آزاد بود، امّا وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به دنیا آمد، رفت و آمد آن ها را به آسمان ها ممنوع کردی، تو اراده کردی تا دیگر آنان آزادانه به ملکوت آسمان ها وارد نشوند. منظور از ملکوت، عالم بالا می باشد، دنیایی که از این دنیای مادی برتر و بالاتر است.

تو به فرشتگان دستور داده ای که اگر یکی از جنّ ها، مخفیانه وارد دنیای آن ها شد، آن جن را با نوری عجیب دور کنند.

* * *

بار دیگر سخن تو را می خوانم: «هر گاه یکی از شیاطین بخواهد مخفیانه چیزی را بشنود، شهاب فروزان او را دنبال می کند».

این نکته ها به فهم بهتر این سخن کمک می کند:

۱ - منظور از آسمان در اینجا، ملکوت آسمان ها می باشد، من می توانم از آن به «دنیای فرشتگان» یاد کنم.

۲ - فرشتگان در ملکوت آسمان ها هستند، فرشتگان در دنیای خود درباره حوادثی که در آینده روی زمین روی می دهد، سخن می گویند.

۳ - منظور از شیاطین در اینجا گروهی از جنّ ها هستند که از رحمت تو دور شده اند، آنان پیروان ابلیس هستند و او را در هدفش یاری می رسانند.

۴ - شیاطین دیگر نمی توانند به دنیای فرشتگان راه پیدا کنند.

۵ - شیاطین می خواهند به دنیای فرشتگان نزدیک شوند و از حوادث آینده باخبر شوند.

۶ - به فرشتگان دستور داده ای تا آن شیاطین را با نوری عجیب دور کنند، نوری که شیاطین تاب تحمّل آن را ندارند.

۷ - منظور از «شهاب» در این آیه، شهابی نیست که من در آسمان می بینم، شهابی که من می بینم چیزی جز قطعه سنگ های آسمانی نیست که وقتی وارد فضای زمین می شوند، به علّت سرعت زیاد می سوزند و نور آن ها را من می بینم. منظور از شهاب در اینجا، نوری است که همچون آتش است و جنّ ها تاب تحمّل آن را ندارند، فرشتگان با آن نور، جنّ ها را از دنیای خود دور می کنند.

۸ - قبل از تولّد محمّد(صلی الله علیه وآله)، کاهنان می توانستند آینده را به صورت دقیق پیش بینی کنند، زیرا جنّ ها می توانستند به راحتی به دنیای فرشتگان بروند و ساعت ها در

آنجا بمانند و سخنان فرشتگان را با دقّت بشنوند.

۹ - هنوز افرادی هستند که با جنّ ها ارتباط دارند ولی جنّ ها پس از تولّد محمّد(صلی الله علیه وآله)نمی توانند آزادانه به دنیای فرشتگان رفت و آمد کنند، گاهی بعضی از جنّ ها، مخفیانه به دنیای فرشتگان وارد می شوند و ممکن است که چیزی از حوادث آینده را به صورت ناقص بشنوند.

۱۰ - «کهانت» در اسلام گناه بزرگی است و حرام است. کهانت یعنی پیش بینی کردن آینده به وسیله ارتباط گرفتن با جنّ ها. همچنین رفتن نزد کاهنان و شنیدن سخن آنان نیز حرام است.

* * *

صافات: آیه ۱۱

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ (۱۱)

برایم گفتی که آسمان را با ستارگان زینت دادی. زمین در مقابل خورشید ذرّه ای بیش نیست. می توان یک میلیون و سیصد هزار زمین را در خورشید جای داد، امّا تو ستاره ای آفریده ای که می تواند هشت میلیارد خورشید را درون خود جای دهد.

نام این ستاره «وی. یو» می باشد، در زمان قدیم به آن «کلب اکبر» می گفتند.

این ستاره، ده میلیون میلیارد برابر زمین است (وقتی عدد یک را بنویسم و کنار آن، هفده صفر بگذارم، به این عدد می رسم). وقتی از زمین به این ستاره نگاه می کنم، آن را نقطه نورانی کوچکی می بینم !

این یکی از ستارگان آسمان است. اگر من بخواهم تعداد ستارگانی که تاکنون در آسمان کشف شده را بشمارم، چقدر زمان می برد؟

ص:۶۶

اگر همه انسان های روی زمین را جمع کنم، چقدر زمان می برد تا همه ستارگان را بشماریم؟

اگر همه انسان ها در تمام عمر خود ستارگان را بشمارند و هر نفر در هر ثانیه، ده ستاره را بشمارد، باز سی هزار سال طول می کشد تا بتوانیم تمامی ستارگان را بشماریم !

تعداد ستارگان کشف شده این است: «ده هزار میلیارد میلیارد».

* * *

این گوشه ای از عظمت جهانی است که تو آن را آفریده ای، امّا این انسان چرا دچار غرور می شود؟

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت مردم فرستادی، امّا انسان های مغرور، سخن او را نپذیرفتند،(صلی الله علیه وآله) محمّد برای آنان از روز قیامت سخن گفت، امّا آنان قیامت را دروغ پنداشتند و گفتند: «خدا چگونه می تواند ما را زنده کند؟».

تو اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا از آنان این سؤال را بپرسد: «آیا زنده کردن شما در روز قیامت سخت تر از جهانی است که خدا آفریده است؟».

اگر انسانی در آفرینش آسمان ها، ستارگان و... فکر کند به قدرت تو پی می برد، تو خدایی هستی که این همه قدرت داری، زنده کردن انسان ها برای تو، کار سختی نیست !

همه انسان ها از نسل آدم(علیه السلام) هستند، تو آدم(علیه السلام) را از گِل چسبنده ای آفریدی، تو قدرت داشتی که گل را تبدیل به انسان کنی. وقتی انسان ها می میرند، بدن آنان تبدیل به خاک می شود، تو می توانی بار دیگر این خاک را به انسان تبدیل کنی !

* * *

صافات: آیه ۱۸ - ۱۲

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ (١٢) وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا

يَذْكُرُونَ (١٣) وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (١۴) وَقَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (١۵) أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (١۶) أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (١٧) قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ (١٨)

محمّد(صلی الله علیه وآله) با بُت پرستان مکّه سخن می گفت و از آنان می خواست تا به قرآن ایمان بیاورند، او به آنان فرمود: «اگر در این قرآن شکی دارید، یک سوره مانند آن بیاورید»، آنان هرگز نتوانستند چنین کاری کنند، معجزه بودن قرآن برای آنان ثابت شد و حقّ را شناختند امّا به آن ایمان نیاوردند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنان می فرمود: «من از ایمان نیاوردن شما، تعجّب می کنم، چرا شما حقّ را نمی پذیرید؟ چرا خود را از سعادت محروم می کنید؟». آن بُت پرستان وقتی این سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)را می شنیدند، او را مسخره می کردند. آنان به نصیحت ها و پندهای محمّد(صلی الله علیه وآله) گوش نمی کردند، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) برای آنان قرآن می خواند، قرآن را مسخره می کردند و می گفتند: «این قرآن چیزی جز جادویی آشکار نیست».

محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنان هشدار می داد که از عذاب روز قیامت بترسید، آنان می گفتند: «قیامت دروغی بیش نیست ! آیا وقتی مُردیم و تبدیل به مشتی خاک و استخوان شدیم، باز زنده می شویم؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟ آیا پدران و نیاکان ما زنده می شوند؟ بدن آنان در قبرها پوسیده شده است و از آنان جز مشتی خاک و استخوان نمانده است، آیا آن خاک و استخوان ها، بار دیگر زنده می شوند؟».

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین پاسخ دهد: «آری، شما و پدران شما در روز قیامت زنده می شوید، شما در آن روز خوار و درمانده برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیید».

* * *

ص:۶۸

صافات: آیه ۲۳ – ۱۹

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (١٩) وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (٢٠) هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (٢١) احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (٢٢) مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (٢٣)

قبل از قیامت، به اسرافیل که یکی از فرشتگان توست، فرمان می دهی تا در صور خود بدمد، اینجاست که همه چیز نابود می شود. فقط تو می مانی و هیچ کس و هیچ چیز باقی نمی ماند، پس از مدّتی، تو اراده می کنی که قیامت را برپا کنی، اسرافیل را دوباره زنده می کنی، او بار دیگر در صور خود می دمد و همه زنده می شوند.

کافران می گویند: «وای بر ما ! این همان روز قیامت است، این همان روزی است که همه به سزای اعمال خود می رسند».

فرشتگان به آنان می گویند: «امروز، روز جدایی حقّ از باطل است ! همان روزی که شما آن را دروغ می پنداشتید».

آری، در دنیا مؤمنان و کافران در کنار هم زندگی می کردند، امّا قیامت، روز جدایی است، مؤمنان به بهشت می روند و کافران در آتش جهنّم می سوزند، تو به فرشتگان دستور می دهی: «ستمکاران و پیروان آنان و بُت هایی را که می پرستیدند را جمع کنید و همه را به سوی جهنّم ببرید».

* * *

صافات: آیه ۲۴

وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (٢٤)

«ای فرشتگان ! آنان را نگاه دارید که باید بازخواست شوند».

این فرمان توست.

فرشتگان از فرمان تو، اطاعت می کنند و همه را نگه می دارند تا آنان بازخواست شوند.

این آیه از کدام لحظه قیامت سخن می گوید؟

انسان ها از چه چیزی بازخواست می شوند؟ چه سؤال هایی از آنان پرسیده خواهد شد؟

من باید مطالعه و تحقیق کنم...

* * *

این آیه از «صراط» سخن می گوید !

وقتی روز قیامت فرا رسد، خدا فرمان می دهد تا پلی بر روی جهنّم بزنند، همه باید از روی این پل عبور کنند، نام این پل، «صراط» است.

آتش جهنّم شعله می کشد، صحنه جهنّم هولناک است، همه باید از پل صراط عبور کنند.

پل صراط بر بالای جهنّم قرار دارد و داخل جهنّم نیست، البتّه اگر کسی از این پل بیفتد، به داخل جهنّم سقوط می کند.

عبور از پل صراط برای کافران بسیار سخت است، زیرا این پل برای آنان، بسیار باریک به نظر می آید، امّا این پل برای مؤمنان همانند راهی وسیع است که به راحتی از آن عبور می کنند.

در پل صراط، هفت ایستگاه وجود دارد، وقتی انسان ها از این پل عبور می کنند، باید در این هفت ایستگاه بایستند و فرشتگان تو از آنان سؤال می کنند.

این فرمان توست که به فرشتگان فرمان می دهی تا انسان ها را نگاه دارند تا از همه آنان بازخواست شود.

* * *

من دوست دارم بدانم در این هفت ایستگاه از چه می پرسند.

در روایات چنین آمده است که به ترتیب از این هفت چیز سؤال می شود:

* اوّل: ولایت علی(علیه السلام)

در ایستگاه اوّل، فرشتگان از من می پرسند: آیا ولایت علی(علیه السلام) را قبول داشته ای؟ آیا پیرو دوازده امام معصوم بوده ای؟ آیا امام زمان خویش را می شناختی؟ آیا مطیع مهدی(علیه السلام) بوده ای؟

آری، اگر من ولایت علی(علیه السلام) و امامان معصوم را نداشته باشم، دیگر نمی توانم از پل صراط عبور کنم و به جهنّم سقوط می کنم.

اگر کسی نماز و روزه و عبادت زیادی انجام داده باشد، امّا ولایت علی(علیه السلام) را نداشته باشد، هرگز نمی تواند مسیر خود را ادامه دهد، وقتی او به این ایستگاه می رسد، به جهنّم سقوط می کند و در آتش می سوزد.

* دوم: نماز

در ایستگاه دوم، فرشتگان از من می پرسند: آیا نماز را به پاداشته ای؟ نماز خود را چگونه خواندی؟ آیا در هنگام نماز اخلاص داشتی یا برای خوشایند مردم نماز می خواندی؟

* سوم: زکات

اگر در دنیا ثروت داشتم، زکات بر من واجب بود، من باید مقداری از ثروت خود را به فقیران و نیازمندان می دادم، در این ایستگاه از زکات سؤال می شود، فرشتگان از من می پرسند: آیا زکات را پرداخت کردی؟

* چهارم: روزه

هر مسلمان باید در ماه رمضان روزه بگیرد، در این ایستگاه فرشتگان از من

می پرسند: آیا روزه ماه رمضان را گرفتی؟

* پنجم: حجّ

بر هر مسلمان که توانایی سفر حجّ دارد، واجب است که در طول مدّت عمر خود، یک بار به سفر حجّ برود. اگر شرایط سفر به مکّه برای من فراهم بود و من توانایی این سفر را داشتم، باید حجّ را به جا آورم، در این ایستگاه فرشتگان از من می پرسند: آیا حجّ خانه خدا را به جا آوردی؟

* ششم: جهاد

اگر من توانایی جهاد در راه دین اسلام را داشتم، فرشتگان از من می پرسند: آیا وظیفه خود را انجام دادی؟ آیا با دشمنان اسلام، مبارزه نمودی؟

من باید بدانم: جهاد فقط این نیست که من سلاح در دست بگیرم و به جنگ دشمن بروم !

گاهی دشمن حمله فرهنگی می کند، او اعتقادات و باورهای جامعه را مورد هجوم خود قرار می دهد، من باید با قلم و بیان به مقابله با دشمن بپردازم، اگر در این کار کوتاهی کنم، فرشتگان از من سؤال خواهند کرد.

آری، کسی که ثروت دارد، باید مقداری از ثروت خود را صرف جهاد فرهنگی کند. اگر همه مسلمانان فقط به فکر خود باشند و برای دفاع از دین کاری نکنیم، جبهه فرهنگی اسلام ضعیف می شود، آنوقت است که بی دینی و بی اعتقادی در جامعه رشد می کند.

هفتم: عدل

در این ایستگاه فرشتگان از عدالت و انصاف با مردم سؤال می کنند، آنان از حقّ مردم می پرسند: آیا با مردم با عدالت و انصاف رفتار کردی؟ آیا به کسی ظلم کرده ای یا نه؟ آیا حقّ دیگران را ادا کرده ای یا نه؟ آیا «حقّ الناس» را مراعات

کردی؟ آیا حقّ همسایه خود را مراعات کردی؟

این هفت ایستگاهی است که بر روی پل صراط قرار دارد و فرشتگان از انسان ها بازخواست می کنند، خوشا به حال کسی که بتواند از این هفت مرحله عبور کند، جایگاه چنین کسی بهشت جاودان خواهد بود.(۲۵)

* * *

صافات: آیه ۲۶ – ۲۵

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ (۲۵) بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶)

کسانی که راه کفر و انکار را پیموده اند، نمی توانند از پل صراط عبور کنند، آنان در جهنّم سقوط می کنند و در آتش سوزان آن می سوزند. وقتی شعله های آتش آنان را دربرمی گیرد فرشتگان به آنان می گویند: «شما که در دنیا در مشکلات یکدیگر را کمک می کردید، پس چرا اکنون از یکدیگر یاری نمی طلبید؟».

کسانی که در جهنّم گرفتار شده اند، می دانند که هیچ تکیه گاهی ندارند، همه در آن روز، تسلیم فرمان تو هستند. آنان می دانند که دوستانشان نمی توانند آنان را از عذاب نجات دهند.

آنان با چشم خود می بینند که دوستانشان از خود آنان گرفتارتر هستند و برای همین، دیگر از آنان یاری نمی طلبند. در آن روز، امید همه آنان ناامید می شود.

* * *

صافات: آیه ۳۲ – ۲۷

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْض يَتَسَاءَلُونَ (۲۷)قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۸) قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹) وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَان بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (۳۰)فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ (۳۱) فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا

كُنَّا غَاوِينَ (۳۲)

کسانی که در جهنّم گرفتار شده اند دو گروه هستند: رهبران و پیروان.

پیروان به رهبران خود رو می کنند و می گویند:

شما شیطان صفتان، نزد ما آمدید و خود را دلسوز ما معرّفی کردید و ما را به سوی کفر فراخواندید.

ما هم سخن شما را پذیرفتیم، زیرا فکر می کردیم شما خیرخواه ما هستید، امّا شما ما را فریب دادید و از راه حقّ دور کردید.

همه گناهان ما بر عهده شما است، شما باید به جای ما عذاب شوید، شما بودید که ما را فریب دادید.

* * *

رهبران کافر در جواب به آنان چنین می گویند:

ای کسانی که از ما پیروی کردید و اکنون در جهنّم جای دارید، بدانید که شما خودتان بی ایمان بودید !

ما بر قلب و جان شما تسلّطی نداشتیم، شما خودتان سرکش بودید، اگر شما خواهان کفر و گمراهی نبودید، به سراغ ما نمی آمدید؟

ما شما را به کفر فراخواندیم، پیامبران هم شما را به راه ایمان فرا خواندند، شما می توانستید دعوت آنان را اجابت کنید.

شما به اختیار خود، ما را اجابت کردید، پس معلوم می شود عیب در خود شما بود.

اکنون عذاب بر همه نازل شده است و ما و شما به ناچار عذاب جهنّم را می چشیم.

* * *

در آیه ۲۸ نکته ای ذکر شده است، در بعضی از ترجمه های قرآن چنین نوشته شده است. اهل جهنّم به رهبران کافر خود می گویند: «شما از دستِ راست ما می آمدید».

منظور از «دست راست» در اینجا چیست؟

من یک مثال در اینجا می زنم:

«دست او نمک ندارد». منظور از این سخن چیست؟

اگر من بخواهم این جمله را به زبان دیگری ترجمه کنم باید دقّت کنم که همین واژه ها را ترجمه نکنم. من باید این مفهوم را منتقل کنم: «او کار خیر می کند امّا دیگران از او قدردانی نمی کنند».

جمله «دست او نمک ندارد»، یک کنایه است.

اکنون که این مطلب را دانستم، به تحقیق درباره آیه ۲۸ می پردازم، به این نتیجه می رسم که «دست راست» در این آیه، معنای کنایه ای دارد. منظور اهل جهنّم این است که رهبران از راه خیرخواهی و نیکی با آنان وارد سخن شده اند و این گونه آنان را فریب داده اند.

باید در ترجمه واژه های قرآن بسیار دقّت کرد.

* * *

صافات: آیه ۳۹ – ۳۳

فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳)إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵)
وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُون (۳۶) بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸) وَمَا تُجْزَوْنَ
إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹)

ص:۷۵

واقعیّت این است همه آنـان در عـذاب شـریک هسـتند، هم رهـبران و هم پیروان ! آری، تـو در آن روز، مُجرمـان را این چنین مجازات می کنی، زیرا آنان کسانی بودند که وقتی «لا اله الا الله» را می شنیدند، به جای آن که ایمان بیاورند، سرکشی و تکبّر می کردند.

تو در قرآن آنان را به یکتاپرستی فرا خوانـدی و محمّـد(صـلی الله علیه وآله) را فرسـتادی تا آنان را از عبادت بُت ها نهی کند. محمّد(صلی الله علیه وآله) قرآن را برای آنان می خواند و از آنان می خواست تا به یکتاپرستی رو آورند.

«لا اله الا الله».

خدایی جز خدای یگانه نیست !

کافران و بُت پرستان این سخن را شنیدند و به آن ایمان نیاوردند، آنان محمّد(صلی الله علیه وآله)را شاعری دیوانه خواندند !

وقتی محمّـد(صـلی الله علیه وآله) آنان را به سوی حقّ دعوت کرد، چنین گفتند: «آیا بُت های خود را به خاطر سـخنان شاعری دیوانه رها کنیم؟ ما هرگز چنین کاری نمی کنیم».

آنان محمّـد(صـلی الله علیه وآله) را شاعر می پنداشـتند چون می دیدنـد سـخن او در دل های مردم، اثر می گـذارد و عواطف مردم را تحریـک می کنـد، آنـان خیـال می کردنـد که او شـاعر است و این اثر شـعر اوست، در حـالی که این چنین نبـود، این نورانیّت سخن حقّ بود که دل ها را جذب می کرد.

آنان محمّد(صلی الله علیه وآله) را دیوانه می پنداشتند، زیرا می دیدند که او با همه رسوم غلط زمان خود، مبارزه می کند و به تنهـایی در مقابـل انبوهی از خرافـات می ایسـتد و از زیـادی تعـداد دشـمنانش نمی هراسـد، آنان با خود می گفتنـد که او کار بیهـوده ای می کنـد و هرگز موفّق نمی شـود، آنـان نمی دانسـتند که تـو وعـده دادی او را یـاری کنی و سـرانجام او را بر همه دشمنانش پیروز خواهی کرد.

ص:۷۶

آری، محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز شاعر و دیوانه نبود، او پیام حقّ را برای مردم آورد و راه پیامبرانی که قبل از او بودند را ادامه داد، او به پیامبران ایمان داشت و راه آنان را درست می دانست، محمّد(صلی الله علیه وآله)همچون پیامبران قبلی، مردم را به یکتاپرستی فراخواند و با بُت پرستی مبارزه کرد و در این راه موفّق شد، امّا کسانی که سخن او را نپذیرفتند، به عذاب سختی گرفتار می شوند و جز به آنچه که انجام داده اند، کیفر داده نمی شوند.

* * *

صافات: آیه ۴۹ – ۴۰

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۴۰) أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (۴۱) فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ (۴۲) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۴۳) عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۴) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۴۵) بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ (۴۶) لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (۴۷) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ (۴۸) كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ (۴۹)

سرگذشت کسانی که راه کفر را پیمودند، چیزی جز آتش جهنّم نیست، امّا بندگان با اخلاص تو که از هر شرک و ریا به دور بودند، در بهشت جای خواهند گرفت.

تو به آنان پاداش بی اندازه می دهی و برای آنان روزی معیّن و ویژه ای قرار می دهی، هر کدام به مقدار ایمان و عمل نیکویی که انجام داده اند، جایگاه مناسب خودشان را دارند. همه اهل بهشت با هم یکسان نیستند. آنان هم از میوه های گوناگون می خورند و هم از احترام برخوردارند.

آری، آنان در باغ های پر نعمت بهشت منزل می کنند و هر چه بخواهند برایشان

حاضـر است، آنان روبروی دوسـتان خود می نشـینند و بر تخت ها تکیه می زننـد و با یکدیگر گفتگو می کنند، آنان زیر سایه درختان و در کنار نهرهای آب روان، دور هم می نشـینند و با هم از هر دری سـخن می گوینـد و با یکـدیگر انس می گیرنـد، آنان با یکدیگر مهربان هستند و یکدیگر را دوست می دارند.

در بهشت خادمانی هسـتند که جام هایی از شـرابی پاک را گرداگرد مؤمنان می گردانند، شرابی سفید و روشن که بسیار لذّت بخش است، شرابی که مثل شراب معمولی نیست، نه عقل را از بین می برد و نه مستی می آورد.

در بهشت، نزد مردان مؤمن، همسرانی نشسته اند که جز به شوهران خود نمی نگرند و چشمانی درشت و زیبا دارند.

آن همسـران بسـیار دلربا و سـفید هسـتند، سفیدی آنان همانند سفیدیِ تخم مرغی است که زیر بال و پر مرغ پنهان مانده است. آری، دست هیچ انسانی آن همسران را لمس نکرده است.

* * *

صافات: آیه ۶۱ – ۵۰

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْض یَتَسَاءَلُونَ (۵۰)قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّی کَانَ لِی قَرِینٌ (۵۱) یَقُولُ أَئِنَّکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِینَ (۵۲) أَئِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَدِینُونَ (۵۳) قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاءِ الْجَحِیمِ (۵۵) قَالَ تَاللَّهِ إِنْ کِدْتَ لَتُرْدِینِ (۵۶) وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّی لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ (۵۷) أَفَمَا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ (۵۸) إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (۵۹) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (۶۰) لِمِثْلِ هَذَا فَلْیَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۱)

ص:۷۸

مؤمنان غرق نعمت های زیبای تو هستند، تو به آنان پاداش بی اندازه داده ای، پاداشی که هیچ قلمی نمی تواند آن را وصف کند، گروهی از آنان با گروه دیگر سخن می گویند.

یکی از آنان این چنین می گوید: «من در دنیا دوستی داشتم. او همواره به من می گفت که آیا زنده شدن پس از مرگ را قبول داری؟ سخن او این بود: وقتی ما مُردیم و بدن ما به مشتی خاک و استخوان تبدیل شد، دیگر زنده نمی شویم. ای مؤمنان ! آیا دوست دارید اکنون از آن دوستم خبری بگیرید و ببینید چه به سر او آمده است؟».

تو می دانی که آن مؤمن می خواهد از حال و روزِ دوست خود آگاه شود، پس تو پرده ها را از میان او و جهنّم برمی داری، آن مؤمن از جا برمی خیزد و به جهنّم نگاه می کند و دوست خود را در میان آتش سوزان می بیند، آنگاه به او چنین می گوید: «به خدا قسم، نزدیک بود که مرا نیز به هلاکت بکشانی ! اگر لطف خدا شامل حال من نمی شد، من نیز همانند تو در آتش جهنّم گرفتار می شدم».

آری، وقتی آن مؤمن در دنیا بود، این سخن های کفرآمیز را از دوست خود می شنید، چیزی نمانده بود که وسوسه های آن دوست ناباب در قلب او اثر گذارد، امّا تو او را یاری کردی و با لطف خویش او را راهنمایی کردی و هدایت خویش را برای او فرستادی و او سخنان دوستش را نپذیرفت و بر ایمان خود باقی ماند. آن مؤمن با تمام وجود، شکر تو را به جا می آورد.

سپس او به بقیّه مؤمنان رو می کند و از روی خوشحالی به آنان می گوید: «ای مؤمنان ! بدانید که ما هرگز نمی میریم، ما در دنیا به خدا ایمان آوردیم و مرگ ما فرا رسید، ما یک بار مرگ را تجربه کردیم، سپس خدا ما را زنده نمود و در بهشت جای داد، بدانید که ما برای همیشه در اینجا خواهیم بود و هیچ رنج و عذابی برای

ما نخواهد بود، به راستی که این همان رستگاری و پیروزی بزرگ است».

آری، چه سعادتی بالاتر از این؟

مؤمنان برای همیشه غرق نعمت های زیبای تو هستند، نعمت هایی که هیچ کس نمی تواند آن را بیان کند. شنیدن کی بوَد مانند دیدن ! برای به دست آوردن این رستگاری، همه باید تلاش کنند و عمل نیک انجام دهند.

* * *

به این سخن تو فکر می کنم: وقتی من برای دنیا کار و تلاش می کنم، در واقع دارم عمر با ارزش خود را صرف حبابی می کنم که روی آب است، حبابی که پایدار نیست و بی ارزش است و نابود می شود !

تو مرا دعوت می کنی تا برای آخرت کار کنم، اگر من جوانی و عمر خویش را در راه تو صرف کنم به سعادت جاودان می رسم، سعادتی که هرگز پایان ندارد. بار دیگر سخن تو را می خوانم: «برای رسیدن به بهشت، همه باید تلاش کنند و عمل نیک انجام دهند».

* * *

صافات: آیه ۶۸ – ۶۲

أَذَلِکَ خَیْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَهُ الزَّقُّوم (۶۲) إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَهً لِلظَّالِمِینَ (۶۳) إِنَّهَا شَجَرَهٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیم (۶۴) طَلْعُهَا کَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّیَاطِینِ (۶۵) فَإِنَّهُمْ لَآکِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۶۶) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَیْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِیم (۶۷) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَی الْجَحِیمِ (۶۸)

آیا این نعمت های جاودان بهشت بهتر است یا گیاه تلخ و بدبوی «زقّوم»؟ تو آن گیاه را مایه عذاب کافران قرار داده ای.

زقّوم چیست؟

گیاهی است که در کفِ جهنّم می روید، میوه این گیاه، همچون سرهای شیاطین، ترسناک است، هر کس به آن میوه نگاه می کند، می هراسد. این میوه بدبو و بسیار تلخ است.

کافران در جهنّم غذای دیگری ندارند، آنان میوه زقّوم را می خورند و شکم های خود را از آن پر می کنند، بعد از آن است که آنان تشنه می شوند و فریاد تشنگی سر می دهند و آب می طلبند.

اینجاست که فرشتگان آنان را به سوی چشمه ای می برند که در بیرون جهنّم است.

جگر آنان از تشنگی می سوزد، از دور چشمه آبی را می بینند و به سوی آن می روند، امّا آب این چشمه سوزان است، آبی که از آن می جوشد هم داغ است و هم متعفّن و آلوده ! آنان بسیار تشنه اند، چاره ای ندارند، از این آب می نوشند و تمام دهان و گلو و درون آنان می سوزد، البتّه چون در جهنّم از مرگ خبری نیست و عذاب آنان همیشگی است، بعد از مدّتی وضع بدن آنان به حالت اول باز می گردد. آن ها برای همیشه این گونه عذاب می شوند.

این عذاب دردناکی است که تو برای آنان آماده کرده ای. پس از آن، فرشتگان آنان را به سوی جهنّم بازمی گردانند تا در آتش سوزان آن عذاب شوند.

ص:۸۱

صافات: آیه ۷۴ - ۶۹

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ (۶۹) فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰) وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (۷۱) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ (۷۲) فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (۷۳) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۷۴)

محمّد(صلی الله علیه وآله) این آیات را برای مردم مکّه می خواند و آنان را از آتش جهنّم می ترساند، امّا آنان سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) را دروغ می پنداشتند و می گفتند: «محمّد خواب پریشان دیده است که این سخنان را می گوید».

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) این سخنان آنان را شنید، اندوهناک شد که چرا آنان حقّ را نمی پذیرند و خود را از سعادت محروم می کنند، اکنون تو به او خبر می دهی که قبل از آنان نیز گروه های زیادی بودند که راه کفر را برگزیدند. تو انسان را با اختیار آفریدی، راه حقّ و باطل را به او نشان می دهی.

این قانون توست: تو هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، هر کسی باید

ص:۸۲

خودش، راهش را انتخاب کند.

کـافران پـدران خـود را در گمراهی یافتنـد و بـا وجـود این، بـاز هم به دنبـال پـدران خـود رفتنـد، پـدرانِ آنـان، بُت هـا را می پرستیدنـد، آنـان نیز بـه پرسـتش بُت هـا رو آوردنـد. آری، بیشـتر کسـانی که قبلاًـ روی زمین زنـدگی می کردنـد، راه کفر را برگزیده بودند.

تو پیامبران را برای هدایت آنان فرسـتادی و پیامبران راه حقّ را به روشـنی برای آنان بیان کردند، آنان حقّ را شـناختند و آن را انکار کردند و سرانجام به عذاب تو گرفتار شدند.

من بایـد در تاریـخ مطالعه کنم، ببینم که عاقبت کسانی که در راه کفر قدم گذاشـتند، چه بوده است، تو آنان را به عذاب خود گرفتار ساختی و بنـدگان بااخلاص خود را نجات دادی، آنان کسانی بودنـد که از بُت پرستی و ریا به دور بودند. وقتی عذاب تو فرا رسید، ابتدا آنان را نجات دادی و سپس کافران را نابود ساختی.

* * *

صافات: آیه ۸۲ – ۷۵

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵)وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (۷۷) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۷۸) سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۷۹) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (۸۲)

اکنون می خواهی از نوح(علیه السـلام) یاد کنی. نوح(علیه السـلام)، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرسـتش بُت ها باز داشت، در این مـدّت، کمتر از هشـتاد نفر به او ایمان آوردند، می توان گفت که برای هدایت هر نفر، بیش از ده

ص:۸۳

سال زحمت کشید ! (۲۶)

مردم، نوح (علیه السلام) را بسیار اذیّت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می زدند که سه روز بی هوش روی زمین افتاده بود.

او با مهر و محبّت با مردم چنین سخن می گفت: «ای مردم ! من خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از بُت پرستی دست بردارید»، امّا مردم به نوح(علیه السلام)گفتند: «ای نوح ! اگر از این حرف های خود دست برنداری، تو را سنگسار می کنیم».(۲۷)

اینجا بود که نوح(علیه السلام) از هدایت آن مردم ناامید شد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا ! من و مؤمنانی را که همراه من هستند از شرّ این مردم نجات بده».

این گونه بود که تو او و پیروانش را از اذیّت و آزار آن مردم نجات دادی و دعایش را مستجاب کردی، تو به او دستور دادی تا کشتی بسازد، وقتی کشتی آماده شد، از او خواستی تا از هر نوع حیوانی، یک جفت همراه خود بگیرد و مؤمنان را سوار کشتی کند. بعد از آن بود که طوفانی بزرگ همه جا را فرا گرفت و همه کافران در آب غرق شدند.

پس از غرق شدن کافران، تو فرزندان نوح(علیه السلام) را ادامه دهنده راه او قرار دادی، تو از نسل او پیامبرانی قرار دادی تا مردم را به یکتاپرستی فرا خوانند. تو نام و یاد نوح(علیه السلام) را در میان انسان ها باقی گذاشتی، همه کسانی که تو را می پرستند نام نوح(علیه السلام) را با احترام می برند و او را به عنوان پیامبری دلسوز و مهربان یاد می کنند.

* * *

در اینجا از میان همه جهانیان بر نوح(علیه السلام) درود و سلام می فرستی، آری تو این گونه بندگان نیکوکار خود را پاداش می دهی، به راستی که نوح(علیه السلام) از بندگان مؤمن تو بود، تو او را از غم ها و غصّه ها نجات دادی و دشمنانش را در طوفان غرق

نمودی.

* * *

صافات: آیه ۸۷ – ۸۳

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ (۸۳) إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ (۸۵) أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶) فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۷)

اکنون می خواهی از ابراهیم(علیه السلام) یاد کنی، پس چنین می گویی: «ابراهیم(علیه السلام) از پیروان راستین نوح(علیه السلام) بود». درست است که ابراهیم(علیه السلام) تقریباً دو هزار سال پس از نوح(علیه السلام)زندگی می کرد، ولی او راه نوح(علیه السلام) را ادامه داد و با بُت و بُت پرستی مبارزه نمود.

آری، ابراهیم(علیه السلام) یکی از پیامبران بزرگ تو بود، او با قلبی پاک در این دنیا زندگی کرد و سرانجام از این دنیا به بهشت تو رهسپار شد.(۲۸)

وقتی او کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او هم عمویش را پدر خطاب می کرد.(۲۹)

آذر بُت پرست بود و دوست داشت که ابراهیم(علیه السلام) هم مانند او بُت ها را بپرستد، امّا ابراهیم(علیه السلام) هرگز بُت ها را نپرستید، ابراهیم(علیه السلام) به عمویش و مردم چنین گفت:

ـــ این ها چیست که شما می پرستید؟ آیا خدایان دروغین را به جای خدای یگانه انتخاب کرده اید و آنان را می پرستید؟ شما درباره خدای یگانه چه گمانی می برید؟ آیا خیال می کنید که خدا این بُت های بی جان را شریک خود قرار داده است؟ چرا از خشم و عذاب خدا نمی ترسید؟

ـــ این سخن ها چیست که تو می گویی، ما هرگز پرستش بُت های خود را رها نمی کنیم.

ـــ به خدا قسم، زمانی که نباشید من نقشه ای برای نابودی بُت های شما خواهم

کشید.(۳۰)

* * *

مناسب می بینم در اینجا دو نکته را بنویسم:

* نکته اوّل:

در قرآن بارها از آذر به عنوان پدرِ ابراهیم(علیه السلام) یاد می کنی، در حالی که او عموی ابراهیم(علیه السلام) بود، به راستی هدف تو از این سخن چیست؟

آذر، ابراهیم(علیه السلام) را بزرگ کرده بود و بر او ولایت داشت، ابراهیم(علیه السلام)می خواست در برابر سرپرستی که او را به کفر می خواند، ایستادگی کند و او را از انحراف بزرگی که داشت، برحذر دارد.

تو می خواهی به من بگویی که در گمراهی ها، تحتِ تأثیر قدرت برتر از خودم قرار نگیرم، اگر پدر، جامعه یا حکومت مرا به راهی فرا خواند که رضای تو در آن نیست، هرگز آن را نپذیرم، باید مانند ابراهیم(علیه السلام) در مقابل گمراهی بایستم.

* نکته دوم:

در آیه ۸۳ این سوره چنین آمده است: «ابراهیم یکی از پیروان او بود». آری، ابراهیم(علیه السلام) یکی از پیروان نوح(علیه السلام) بود که در راه او قدم برداشت و برای یکتاپرستی تلاش کرد. این معنایی است که از ظاهر این آیه به دست می آید.

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است.

جابرجُعفی یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)بود، روزی او به دیدار امام صادق(علیه السلام)آمد و این آیه را خواند و از آن حضرت خواست تا آن را تفسیر کند.

امام صادق(علیه السلام) در جواب به او چنین فرمود:

روزی خدا پرده ها را از جلوی چشم ابراهیم(علیه السلام) کنار زد و او به آسمان نگاه کرد و

عرش خدا را دید. او در عرش خدا چهارده نور را دید، پس چنین گفت: «بارخدایا ! این نورها چیست؟». خدا به او چنین وحی کرد: «این نور محمّد و آل محمّد است». خدا نام محمّد و علی و فاطمه(علیهم السلام) را برای ابراهیم(علیه السلام) گفت و سپس نام یازده امامی که از نسل علی و فاطمه(علیهما السلام)هستند را برای ابراهیم(علیه السلام) بیان کرد.

ابراهیم(علیه السلام) آن روز فهمید که راز این چهارده نور چیست، آن ها نور محمّد و دوازده امام و نور فاطمه(علیهم السلام)بودند. سپس ابراهیم(علیه السلام) نورهایی را دید که در اطراف این چهارده نور قرار دارند. ابراهیم(علیه السلام) سؤال کرد:

ـــ بارخدایا ! این نورهایی که در اطراف آن چهارده نور هستند، چیست؟

ـــ این ها، نور شیعیان علی(علیه السلام) می باشند.

ـــ بارخدایا ! مرا هم از شیعیان علی(علیه السلام) قرار بده !

این دعای ابراهیم(علیه السلام) بود و خدا دعای او را مستجاب کرد.(۳۱)

* * *

وقتی من این سخن امام صادق(علیه السلام) را خواندم، فهمیدم که معنای دیگر این آیه چه می باشد. من یک بار دیگر این آیه را می خوانم: «ابراهیم یکی از شیعیان و پیروان او بود».

معنای آیه طبق سخن امام صادق(علیه السلام) چنین می شود: «ابراهیم(علیه السلام) یکی از شیعیان و پیروان علی(علیه السلام) بود».

سخن درباره زندگی علی(علیه السلام) در این دنیای خاکی نیست، من می دانم که بین علی(علیه السلام) و ابراهیم(علیه السلام) تقریباً ۳۵۰۰ سال فاصله است. اینجا سخن از مقام نورانیّت علی(علیه السلام) است.

مقام نورانیّت دیگر چیست؟ من باید در این باره تحقیق کنم...

خدا بود و هیچ آفریده ای با او نبود، زمین و آسمان ها نبود، هیچ چیز نبود، پس از

آن، خـدا اراده کرد تـا جهـان را خلق کنـد، ابتـدا حقیقـتی را آفریـد. آن حقیقت، نور محمّـد و آل محمّـد(علیهم السـلام)بود، حقیقتِ ولایت بود. آن نور، اوّلین آفریده خدا بود.

روزی که خـدا آن نور را آفرید، هنوز زمین و آسـمان ها را خلق نکرده بود، آن نور، خدا را حمد و سـتایش می کرد. چهارده هزار سال بعد از آن، خدا عرش خود را آفرید، آن وقت نور را در عرش خود قرار داد.(۳۲)

آن نور، سالیان سال، در عرش و ملکوت (عالَم بالا) بود، آن نور در آن جا عبادت خـدا را می نمود، بعد از آن خدا اراده کرد و آن نور را به این دنیـا منتقل نمود و در جسم محمّـد، علی، فاطمه، حسن، حسـین(علیهم السـلام) تا مهـدی(علیه السـلام) قرار گرفت.

همان چهارده معصوم پاک !

خـدا دوست داشت تا بندگانش به وسـیله آنان هدایت شوند و به کمال برسـند، پس آن ها را به این دنیا آورد، خدا آنان را از ملکوت خود به این دنیا آورد، خدا آنان را از بزمِ مخصوص خود به این ظلمتکده منتقل نمود تا آنان دست همه را بگیرند و به سوی خدا راهنمایی کنند.

این مقام نورانیّت علی(علیه السلام) و فرزندان پاک اوست، ابراهیم(علیه السلام)وقتی مقام و عظمت این نور را دید، آرزو کرد که خدا او را از شیعیان علی(علیه السلام) قرار دهد، خدا هم دعای او را مستجاب نمود.

* * *

صافات: آیه ۹۳ – ۸۸

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُـومِ (۸۸) فَقَـالَ إِنِّی سَـقِیمٌ (۸۹) فَتَـوَلَّوْا عَنْهُ مُـدْبِرِینَ (۹۰) فَرَاغَ إِلَی آلِهَتِهِمْ فَقَـالَ أَلَـا تَـأْکُلُونَ (۹۱) مَـا لَکُمْ لَا تَنْطِقُونَ (۹۲) فَرَاغَ عَلَیْهِمْ ضَرْبًا بِالْیَمِینِ (۹۳)

ص:۸۸

ابراهیم(علیه السـلام) به دنبال فرصتی بود تا بُت ها را نابود کند، روز عید فرا رسید، همه مردم همراه با نمرود (که پادشاه «بابل» بـود) برای مراسـم عیـد بـه بیرون از شـهر می رفتنـد، آنـان از ابراهیم(علیه السـلام)خواسـتند که همراه آنـان بیایـد، ابراهیم(علیه السلام)لحظه ای فکر کرد و گفت: «من بیمارم و برای همین به مراسم شما نمی آیم».

وقتی مردم این سـخن را شـنیدند، خیـال کردنـد ابراهیم(علیه السـلام) به یـک بیماری همچون طاعون مبتلا شـده است، آنان از ترس این که مبادا به طاعون مبتلا شوند، از او دور شدند، (طاعون بیماری واگیرداری است).(۳۳)

این بهترین فرصت بود: برق شادی در چشـمان او نمایان شـد، لحظه ای که مـدّت ها او انتظارش را می کشـید، فرا رسـیده بود، ابراهیم(علیه السلام) تبری در دست گرفت و به بُت خانه رفت.

او نگاه کرد که مردم غذاهایی را برای تبرّک کنار بُت ها قرار داده اند، او از روی تمسـخر به بُت ها چنین گفت: «چرا شما این غذاها را نمی خورید؟ چرا سخنی نمی گویید؟».

سپس آستین بالا زد و با تبر، ضـربه های محکمی به بُت ها زد و آن ها را در هم شـکست، در بُت خانه بُتی بود که از همه بُت هـا بزرگ تر بـود، ابراهیم(علیه السـلام) آن بُت را سـالم گـذاشت و پس از پایـان کـار خـود، تـبر را بر روی دوش بُت بزرگ گذاشت و از بُت خانه خارج شد. او با این کار می خواست وجدانِ به خواب رفته این مردم را بیدار کند شاید به سوی حقّ باز گردند.

او می دانست که کار او سـر و صـدای زیادی در شـهر بابل ایجاد خواهد نمود، امّا به تو توکّل نمود و با کمال آرامش به خانه باز گشت.

* * *

مناسب می بینم در اینجا دو نکته را ذکر کنم:

* نکته اوّل:

در بیشتر ترجمه های قرآن درباره آیه ۸۸ چنین می خوانم: «ابراهیم به ستارگان نگاهی کرد»، منظور او از این کار چه بود؟

وقتی تحقیق می کنم به این نتیجه می رسم که این یک «کنایه» است. معنای اصلی این سخن این است: «ابراهیم(علیه السلام)فکر کرد».

وقتی مردم شهر بابل می خواستند به خارج شهر بروند، آفتاب طلوع کرده بود و هوا روشن شده بود، در آن وقت روز، ستاره ای در آسمان نبود.(۳۴)

* نکته دوم:

در آیه ۸۹ چنین می خوانم: «ابراهیم به مردم گفت: من بیمارم». به راستی این چه بیماری بود که بعد از رفتن مردم، تبر در دست گرفت و بُت های زیادی را در هم شکست؟

امام صادق(علیه السلام) به یکی از یاران خود چنین فرمود: «ابراهیم وقتی با آن مردم روبرو شد به آنان گفت که من بیمار هستم در حالی که او بیمار نبود، او این سخن را گفت امّا سخن او دروغ هم نبود».(۳۵)

گویا منظور ابراهیم(علیه السلام) این بود که روح او بیمار است، امّا مردم تصوّر کردند که جسم او بیمار است.

روح و جان ابراهیم(علیه السلام) از دیدن این انحراف و کفر و بُت پرستی مردم بیمار بود، او غصّه مردم را می خورد و برای آنان نگران بود، جامعه ای که او در آن زندگی می کرد آکنده از فساد و کفر و گناه بود، ابراهیم(علیه السلام)نمی توانست بی خیال باشد، او بسیار ناراحت بود و روحش سخت اندوهناک شده بود. او به مردم گفت: «من بیمارم»، منظور او این بود که جان و روح من از بُت پرستی شما بیمار است !

* * *

ص:۹۰

صافات: آیه ۹۶ – ۹۴

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ (۹۴) قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (۹۵) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۹۶)

مردم به شهر بازگشتند، به بُت خانه آمدند تا بر بُت های خود سجده کنند، روز عید، روز شکرگزاری از بُت ها بود، آنان به باور خود باید از بُت ها تشکّر می کردند امّا وقتی وارد بُت خانه شدند با منظره ای روبرو شدند، بُت هایی قطعه قطعه بر روی زمین ریخته شده بودند، فریاد برآوردند:

ــــ چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است؟ هر کس این کار را کرده است از ستمگران است و باید مجازات شود تا ما به خشم بُت ها گرفتار نشویم.

ــــ ما شنیدیم که جوانی به نام ابراهیم، از بُت های ما به بدی یاد می کرد.

ــــ باید او را دستگیر کنیم و در حضور مردم او را محاکمه کنیم، باید کسانی که دیده اند او از بُت ها بدگویی می کند، بر این ماجرا شهادت دهند.

در شهر غوغایی به پا شد، زیرا یک جوان، بنیان دینی مردم را به هم ریخته بود و خدایان آنان را نابود کرده بود، مردم سراسیمه نزد ابراهیم(علیه السلام) آمدند و او را دستگیر کردند و برای محاکمه نزد نمرود بردند. نمرود چند نفر را مأمور کرد تا ابراهیم(علیه السلام)را محاکمه کنند، آنان به ابراهیم(علیه السلام) گفتند:

ـ ای ابراهیم ! چرا با خدایان ما چنین کردی؟

ــــ آیا چیزهایی را می پرستید که با دست خودتان، آن ها را تراشیده اید؟ هیچ انسان عاقلی در برابر چیزی که خودش درست کرده است زانو نمی زند ! بدانید که خدا شما و آنچه را می تراشید، آفریده است. آسمان و زمین، همه آفریده خدای یگانه اند، پس او را بپرستید و از بُت پرستی دست بردارید.

* * *

با شنیدن سخنِ ابراهیم(علیه السلام)، مردم به فطرت خود بازگشتند، آنان رو به نمرود و

بزرگان شهر کردند و گفتند: «شما ما را به عبادت این بُت ها دعوت کردید، شما به ما ستم کردید».

ابراهیم(علیه السلام) از فرصت به دست آمده استفاده کرد و گفت: «آیا بُت هایی را می پرستید که نه می توانند به شما سودی برسانند و نه زیانی؟ چرا خدای یکتا را نمی پرستید که به شما این همه نعمت داده است، چرا بُت های بی جان را می پرستید؟ ننگ بر شما و بر بُت های شما ! آیا جا ندارد که قدری فکر کنید و از خواب غفلت بیدار شوید؟».(۳۶)

* * *

صافات: آیه ۹۸ - ۹۷ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ (۹۷) فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۸)

نمرود و دیگر بزرگان بابل احساس خطر کردند، منافع آنان در بُت پرستی مردم بود، اگر مردم از بُت پرستی دست برمی داشتند، ریاست آنان هم پایان می یافت، پس تصمیم گرفتند تا بار دیگر مردم را فریب دهند. باید کاری کرد که دیگر کسی جرأت نکند به بُت ها بی احترامی کند. آنان به مردم گفتند: «آتش بزرگی فراهم کنید و ابراهیم را در آن بسوزانید».

* * *

نمرود دستور داد تا ابراهیم(علیه السلام) را زندانی کنند و تبلیغات را آغاز کنند، گروهی به میان مردم رفتند و با آنان سخن گفتند: ای مردم ! اگر ابراهیم را مجازات نکنیم، بُت ها بر ما خشم می گیرند، ای مردم ! پدران و نیاکان ما بُت می پرستیدند و از خشم آنان می ترسیدند، حالا جوانی پیدا شده است و به سنّت های گذشتگان ما بی احترامی می کند !

روز مشخّصی برای سوزانـدن ابراهیم(علیه السـلام) تعیین شـد، قرار شد تا مردم برای سوزاندن او هیزم بیاورند. در مرکز شـهر، مکانی را انتخاب کردند و هیزم ها را در آنجا قرار دادند، هر کسی برای خشنودی بُت ها، هیزم می آورد !

روز موعود فرا رسید، هیزم ها را آتش زدند، آتش عجیبی شعله ور شد، هیچ کس تا به حال چنین آتشی ندیده بود، مردم همه جمع شدند تا سوخته شدن ابراهیم(علیه السلام) را تماشا کنند.

نمرود هم آمـده است، او در جایگـاه مخصوصـی قرار گرفته است و از بالا منظره را می بینـد. ابراهیم(علیه السـلام)را از زنـدان بیرون آوردند، امّا او را چگونه در آتش بیندازند، این آتش آن قدر سوزنده است که نمی توان نزدیک آن شد.

شیطان به شکل انسانی نزد آنان آمد و گفت: «از منجنیق استفاده کنید، ابراهیم را با منجنیق در آتش اندازید».

همه این فکر را پسـندیدند، منجنیق را آوردنـد و می خواسـتند ابراهیم(علیه السـلام) را در آن قرار بدهنـد، در این هنگـام، آذر عموی ابراهیم(علیه السلام) جلو آمد و به ابراهیم(علیه السلام) گفت:

ـــــ ای ابراهیم ! دست از عقیده خود بردار !

ـــــ این کار را نمی کنم.

آذر دسـتش را بالا آورد و سـیلی محکمی به ابراهیم(علیه السـلام) زد، مأموران، ابراهیم(علیه السلام)را داخل منجنیق گذاشتند. همه منتظرند تا نمرود دستور بدهد و ابراهیم(علیه السلام) را به داخل شعله ها پرتاب کنند.

* * *

در آسـمان ها فرشـتگان دست به دعا برداشـتند و گفتند: خدایا ! آیا اجازه می دهی ابراهیم(علیه السلام) را در آتش بسوزانند؟ تو به آنان گفتی: وقتی او مرا بخواند من جوابش را می دهم و او را نجات می دهم.

ابراهیم(علیه السلام) در منجنیق نشسته بود، نگاه به آتشی می کرد که تا آسمان شعله می کشید، جبرئیل نزد او آمد و گفت:

ـــــ ای ابراهیم ! من جبرئیل هستم، خدا به من قدرت زیادی داده است، آیا به کمک من نیاز داری؟

ـــــ به کمک تو نیازی ندارم، امّا به کمک خدای خود نیاز دارم.

جبرئیل در تعجّب از توکّل ابراهیم(علیه السلام) است، بی خود نیست که خدا او را به عنوان دوست خود برگزید. نمرود فرمان داد، فریاد و هیاهو همه جا را فرا گرفت، مأموران منجنیق را به سوی آتش نشانه گرفتند. ابراهیم(علیه السلام) دست به دعا برداشت: «خدایا ! من تو را به حقّ محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) می خوانم که مرا از این آتش نجات دهی».

ابراهیم(علیه السلام) به سوی آتش پرتاب شد، تو به آتش فرمان دادی: «ای آتش ! بر ابراهیم سرد باش». آتش سرد شد، جبرئیل را فرستادی تا ابراهیم(علیه السلام) را از هوا بگیرد و بر روی زمین قرار دهد، به قدرت تو آتش چنان سرد شد که ابراهیم(علیه السلام)سرمای شدیدی را احساس کرد و دندان های او از شدّت سرما به هم می خورد.

تو به آتش چنین فرمان دادی: «بر ابراهیم بی گزند باش». اینجا بود که سرما برطرف شد، در وسط آتش، گلستان برای ابراهیم(علیه السلام) درست کردی و ابراهیم(علیه السلام) در آنجا نشسته بود و با جبرئیل سخن می گفت.

نمرود از بالای جایگاه خود نگاه کرد، ابراهیم(علیه السلام) را دید که آتش برای او گلستان شده است، اینجا بود که نمرود به آذر رو کرد و گفت: «به راستی چقدر ابراهیم نزد خدایش عزیز است !». سپس رو به اطرافیان خود کرد و گفت: «هر کس می خواهد خدایی برای خود انتخاب کند، باید خدای ابراهیم را انتخاب کند».

آری، تو این گونه بندگان خوب خود را یاری می کنی، هر کس همچون ابراهیم(علیه السلام)

از غیر جدا شود و فقط به تو دل ببندد، تو او را نجات می دهی، آن مردم برای نابودی ابراهیم(علیه السلام) نقشه کشیدند و آتشی با آن عظمت درست کردند، امّا تو آن آتش را برای ابراهیم(علیه السلام) گلستان کردی و آنان را ناکام ساختی.(۳۷)

* * *

صافات: آیه ۱۰۷ – ۹۹

وَقَالَ إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ (۹۹)رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ (۱۰۰) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَام حَلِیم (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قَالَ یَا بُنَیَّ إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَام أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَی قَالَ یَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِینِ (۱۰۳) وَنَادَیْنَاهُ أَنْ یَا إِبْرَاهِیمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (۱۰۵) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِینُ (۱۰۶) وَفَدَیْنَاهُ بِذِبْح عَظِیم (۱۰۷)

تو آتش را بر ابراهیم(علیه السلام) گلستان کردی و او را نجات دادی، پس از این ماجرا، تو به او فرمان دادی تا از شهر بابل مهاجرت کند، پس او چنین گفت: «من برای عمل به فرمان خدای خویش، از این شهر می روم و او مرا رهنمون خواهد بود».

ابراهیم(علیه السلام) بابل را ترک کرد و به فلسطین (بیت المقدس) رفت، همان سرزمینی که آن را برای جهانیان پربرکت قرار داده بودی، فلسطین سرزمینی حاصلخیز و سرسبز بود و تو آنجا را کانون پرورش پیامبران قرار دادی.

مدّت ها گذشته بود و ابراهیم(علیه السلام) هیچ فرزندی نداشت، روزی او دست به دعا برداشت و چنین گفت: «بارخدایا ! به من فرزندی صالح عنایت کن»، تو هم دعای او را مستجاب کردی و مژده بشارت فرزندی بردبار و صبور به او دادی.

او نام پسرش را «اسماعیل» نهاد، کم کم اسماعیل(علیه السلام) بزرگ شد و به سنّ نوجوانی

ص:۹۵

رسید. تو می دانستی ابراهیم(علیه السلام) مانند همه پدرها، خیلی به پسرش علاقه دارد و او را بیشتر از جانش دوست می دارد.

امّا نباید این پسر، بُت او شود، تو اراده کردی او را امتحان کنی. ابراهیم(علیه السلام)چندین بار برای انجام حجّ به مکّه سفر کرد. در یکی از سفرها وقتی او در مکّه بود، در خواب به او وحی کردی که پسرش را قربانی کند.

ابراهیم(علیه السلام) از خواب بیدار شد، به سوی کعبه رفت و دور آن طواف کرد، پسرش اسماعیل نیز همراه او بود، وقتی طواف تمام شد او به سوی کوه «صفا» رفت تا در آنجا عمل «سعی» را انجام دهد.

پیمودن فاصله بین کوه «صفا» و «مروه» یکی از اعمال حجّ می باشد، به این عمل، «سَعی» گفته می شود. وقتی که ابراهیم(علیه السلام) می خواست سعی انجام دهد، رو به پسرش کرد و گفت:

ــــ فرزندم ! من در خواب دیده ام که باید تو را در راه خدا قربانی کنم. نظر تو در این باره چیست؟

ــــ ای پدر ! تو مأموریّت خود را انجام بده، ان شاءالله مرا از بندگان با صبر و شکیبا می یابی ! (۳۸)

* * *

ابراهیم(علیه السلام) همراه با پسرش به سوی سرزمین «مِنا» حرکت کرد، سرزمینی که تو فرمان داده بودی تا پسرش را در آنجا قربانی کند. آری، ابراهیم و اسماعیل(علیهما السلام)، هر دو تسلیم فرمان تو بودند.

وقتی آنان به قربانگاه (همان سرزمین مِنا که نزدیک مکّه است) رسیدند، ابراهیم(علیه السلام) صورت پسرش را بر خاک نهاد تا او را قربانی کند، او «بسم الله» گفت و کارد را بر گلوی پسر کشید; امّا کارد گلویِ اسماعیل را پاره نکرد، دوباره کارد را

کشید، زیر گلوی اسماعیل سرخ شد. صدایی در آسمان طنین انداز شد: «ای ابراهیم ! آنچه را که در خواب مأموریّت یافتی، انجام دادی، من این گونه نیکوکاران را پاداش می دهم. این آزمون و امتحانی بود که آشکار کرد که تو تسلیم فرمان من هستی».

در این هنگام جبرئیل آمد و گوسفندی به همراه آورد و آن را به ابراهیم(علیه السلام)داد تا آن را قربانی کند.

ابراهیم(علیه السلام) گوسفند را به سمت قبله خواباند و او را قربانی کرد و این گونه بود که تو قربانیِ بزرگ را فدای اسماعیل(علیه السلام)نمودی.

به راستی منظور از این «قربانی بزرگ» چیست؟

تو نام و یاد ابراهیم(علیه السلام) را برای آیندگان به نیکی باقی گذاشتی، همه انسان های با ایمان با احترام از ابراهیم(علیه السلام)یاد می کنند.(۳۹)

این حکایت، همیشه برای دوستان تو هست، آنان باید آماده باشند تا از هرچه به آن علاقه دارند، دل بکنند.

دنیا و ثروت دنیا، شیفتگی عجیبی دارد، دل انسان را اسیر خود می کند، تو از هر کس که به مکّه می رود و حجّ به جا می آورد، می خواهی تا گوسفند یا شتری را تهیّه کند و آن را در راه تو قربانی کند.

وقتی او این کار را بکند، دلش از بیماری عشق به دنیا شفا می گیرد. این رازی است که در قربانی حجّ نهفته است، تو دوست داری حاجیان همه شبیه ابراهیم(علیه السلام)عمل کنند، از همه وابستگی ها دل بکنند و فقط تو را بپرستند.

* * *

در اینجا مناسب می بینم دو نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

ابراهیم(علیه السلام) به خاطر یک خواب تصمیم گرفت تا فرزندش را قربانی کند، زیرا خواب پیامبران مانند خواب انسان های دیگر نیست، خوابی که پیامبران می بینند وحی است و هرگز در آن اشتباهی نیست.

انسان های معمولی ممکن است خوابی را ببینند که شیطانی باشد، برای همین آن ها باید درباره خواب خود تحقیق کنند که آیا چیزی که در خواب دیده اند با دین و شریعت اسلام سازگاری دارد یا نه. یک مسلمان حقّ ندارد به خاطر یک خواب، کاری را انجام دهد که مخالف دستور قرآن و دین اسلام می باشد، اگر کسی در خواب به چیزی فرمان داده شد که مخالف قرآن و اسلام است، هرگز نباید به آن عمل کند، زیرا این چنین خوابی، قطعاً شیطانی است. (۴۰)

* نکته دوم

در آیه ۱۰۴ چنین می خوانم: «من قربانیِ بزرگی را فدای اسماعیل نمودم».

من با خود فکر می کنم، می خواهم بدانم چرا از گوسفندی که به جای اسماعیل قربانی شد، به عنوان «قربانی بزرگ» یاد کردی؟

آن گوسفندی که به جای اسماعیل ذبح شد، گوسفند بزرگی بود و گوشت زیادی داشت، ابراهیم(علیه السلام)گوشت آن گوسفند را به فقیران داد، آن گوسفند را تو از بهشت برای ابراهیم(علیه السلام)فرستادی و آن گوسفند سبب نجات اسماعیل(علیه السلام)شد، مقام اسماعیل(علیه السلام) نزد تو بسیار بزرگ بود، زیرا او در راه این امتحان سخت، صبر و شکیبایی نمود، پس در این آیه از این قربانی به عنوان «قربانی بزرگ» یاد کردی، قربانی که خودش بزرگ بود و فدای شخصیّت بزرگی شد.

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: امام رضا(علیه السلام) به یکی از یاران خود چنین فرمود: «خدا به ابراهیم(علیه السلام)خبر داد که روزگاری می آید که عدّه ای از ستمگران،

حسین(علیه السلام)را به قتل می رسانند، آن ستمگران خود را از امّت محمّد(صلی الله علیه وآله)می دانند امّا پسر دختر پیامبر خود را مظلومانه به شهادت می رسانند، آنان سر حسین(علیه السلام)را از بدن جدا می کنند. وقتی ابراهیم(علیه السلام) این سخن را شنید، قلبش به درد آمد و اشکش جاری شد...».(۴۱)

وقتی سخن امام رضا(علیه السلام) به اینجا رسید، آیه ۱۰۴ این سوره را خواند، آری، حسین(علیه السلام)همان قربانی بزرگی است که با خون خود، درخت ایمان را آبیاری نمود.

* * *

از کربلا و حسین(علیه السلام) یاد می کنم، آن لحظه ای را به خاطر می آورم که حسین(علیه السلام)دیگر هیچ یار و یاوری نداشت، عصر عاشورا بود و همه یارانش به شهادت رسیده بودند، او قرآنی را روی سر گذاشت و رو به سپاه کوفه کرد و فرمود: «ای مردم ! قرآن، بین من و شما قضاوت می کند. آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم، چه شده که می خواهید خون مرا بریزید؟»(۴۲)

هیچ کس جوابی نداد، سکوت بود و سکوت !

حسین(علیه السلام) سوار بر اسب خویش در میدان می رزمید که ناگهان، باران تیر و سنگ و نیزه باریدن گرفت. او تک و تنها در میدان بود، یک طرف خیمه ها، اشک ها، سوزها، زنان بی پناه، تشنگی ! یک طرف باران سنگ و تیر و نیزه ! و حسین(علیه السلام) در وسط میدان، تنها ایستاده است. تیرها بر بدن او اصابت کرد.(۴۳)

لحظاتی گذشت، سنگی به پیشانی حسین(علیه السلام) اصابت کرد و خون از پیشانی او جاری شد.(۴۴)

حسین(علیه السلام) لحظه ای صبر کرد، امّا دشمن امان نمی داد، تیری زهر آلود بر قلب او نشست. صدای حسین(علیه السلام) در دشت کربلا پیچید: «بسم الله و بالله ! بارخدایا ! من

به رضای تو راضی هستم».(۴۵)

حسین(علیه السلام) با صورت به روی خاک گرم کربلا افتاد، صدای مناجات او به گوش رسید: «خدایا ! در راه تو بر همه این سختی ها صبر می کنم».(۴۶)

لحظاتی گذشت، آسمان تیره و تار شد. طوفان سرخی همه جا را فرا گرفت و خورشید، یکباره خاموش شد. صدایی در زمین و آسمان پیچید: «وای حسین کشته شد».(۴۷)

آری، حسین(علیه السلام)از نسل اسماعیل(علیه السلام) است. او همان «قربانی بزرگ» است !

* * *

صافات: آیه ۱۱۳ – ۱۰۸

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۱۰۹) كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱) وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲) وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳)

اکنون بر ابراهیم(علیه السلام) سلام و درود می فرستی و تو این چنین پاداش نیکوکاران را می دهی، به راستی که ابراهیم(علیه السلام) از بندگان مؤمن تو بود.

تو به او مژده دادی که پسر دیگری به او عطا می کنی که آن پسر نیز پیامبری نیکوکار خواهد بود. ابراهیم(علیه السلام)نام پسر دوم خود را «اسحاق(علیه السلام)» نهاد.

آری، تو به ابراهیم و اسحاق(علیهما السلام) (این پدر و پسر) خیر و برکت زیادی عطا کردی. از خاندان این دو، هم افراد نیکوکار به دنیا آمدند و هم افرادی که به خاطر کفر و بی ایمانی به خود ستم کردند.

* * *

در اینجا مناسب می بینم سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل:

ابراهیم(علیه السلام) دو پسر داشت: اسماعیل و اسحاق(علیهما السلام). در قرآن فقط نام اسحاق(علیه السلام)به عنوان «پیامبر» ذکر شده است.

اسماعیل(علیه السلام) قبل از ابراهیم(علیه السلام) از دنیا رفت، در واقع تنها وارث ابراهیم(علیه السلام)، اسحاق(علیه السلام) بود، برای همین در اینجا فقط از اسحاق(علیه السلام) به عنوان «پیامبر» یاد شده است.

البتّه آخرین پیامبر خدا از نسل اسماعیل(علیه السلام) است، وقتی نزدیک به ۳۵۰۰ سال از مرگ اسماعیل(علیه السلام) گذشت، محمّد(صلی الله علیه وآله) به دنیا آمد. اسماعیل(علیه السلام) قبل از وفاتش ازدواج کرد و چند فرزند از او به دنیا آمد، او با مادرش هاجر در مکّه زندگی می کرد.

* نکته دوم:

وقتی اسحاق(علیه السلام) بزرگ شد، ازدواج کرد و خدا فرزندی به نام یعقوب(علیه السلام) به او عطا کرد، نام دیگر یعقوب(علیه السلام)، اسرائیل بود، یعقوب(علیه السلام)، دوازده پسر داشت، یکی از آنان یوسف(علیه السلام)بود، از نسل این دوازده پسر، بنی اسرائیل پدیدار شدند (بیشتر بنی اسرائیل، یهودیانی بودند که با آمدن موسی(علیه السلام) به دین یهود ایمان آوردند).

آری، از نسل اسحاق(علیه السلام) پیامبرانی همچون یعقوب، زکریا، یحیی، عیسی، موسی(علیهم السلام)مبعوث شدند، همچنین مریم(علیها السلام) که بنده خوب خدا بود از نسل اسحاق(علیه السلام) است. امّا گروهی هم از نسل اسحاق(علیه السلام) راه کفر را برگزیدند، آنان فرزندان ناشایسته ای برای نیاکان خود شدند، آنان از نسل ابراهیم(علیه السلام)بودند، امّا نماز را ترک کردند و از شهوت ها پیروی نمودند، آنان به زودی سزای این گمراهی خود را خواهند دید.

این عذاب تو حتمی است، آری، هر کس که از راه پیامبران جدا شود و از شیطان

ص:۱۰۱

پیروی کند، سزایش آتش جهنّم است، (هر چند که او از نسل اسحاق و ابراهیم(علیهما السلام)باشد).

* نکته سوم:

یهودیان خود را برتر از دیگران می دانستند و باور داشتند که تو به آنان امتیاز ویژه ای داده ای، آنان خود را اهل نجات می دانستند و تصوّر می کردند اگر گناهی مرتکب شوند، فقط چند روزی عذابشان می کنی و سرانجامِ آنان بهشت است. آنان می گفتند: «ما از نسل اسحاق و ابراهیم(علیهما السلام) هستیم، پس همه ما سرانجام به بهشت می رویم».

در آیه ۱۱۳ این سوره این سخن را باطل اعلام می کنی، تو می گویی عدّه ای که از نسل اسحاق و ابراهیم(علیهما السلام) بودند، ستمگر بودند و جایگاه ستمگران جایی جز جهنّم نیست.

آری، آن ها از یاد برده بودند که همه انسان ها نزد تو مساوی هستند و تفاوتی در رسیدگی به اعمال و کردار و پاداش و کیفر آنان وجود ندارد، معیار نجات و رستگاری، ایمان و اعمال شایسته است، تو بهشت را به بها می دهی، نه به بهانه !

اکنون می فهمم که نباید خود را بهتر از دیگران بدانم، تو با هیچ کس پیمان نبسته ای که بی دلیل او را وارد بهشت کنی، همه در برابر قانون تو یکسان هستند و با هیچ کس پیمان نجات نبسته ای.

کسی که می خواهد اهل بهشت شود باید باایمان باشد و به نیکی رفتار کند، آری، ایمان و عمل شایسته، تنها راه سعادت است. کسانی که در دنیا به گناه و معصیت رو آورند، روز قیامت در آتش جهنّم گرفتار خواهند شد.

ص:۱۰۲

صافات: آیه ۱۲۲ – ۱۱۴

وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ (۱۱۴) وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵) وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۱۱۶) وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱۷) وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِى الْآخِرِينَ (۱۱۹) سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ (۱۲۰) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱) إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲)

اکنون از موسی(علیه السلام) و برادرش هارون(علیه السلام) سخن می گویی، تو به آنان لطف فراوان، ارزانی داشتی. تو به موسی(علیه السلام)معجزاتی دادی و از او خواستی تا همراه برادرش نزد فرعون برود و او را به راه راست فرا خواند، امّا فرعون سخن آنان را نپذیرفت و برای مقابله با او، جادوگران را فرا خواند و از آنان خواست تا موسی(علیه السلام) را شکست دهند.
تو موسی(علیه السلام) را بر جادوگران پیروز ساختی.

پس از مدّتی به موسی(علیه السلام) فرمان دادی تا بنی اسرائیل را از سرزمین مصر به سوی

ص:۱۰۳

فلسطین ببرد، موسی(علیه السلام) در تاریکی شب همراه با بنی اسرائیل حرکت کرد، فرعون از این ماجرا باخبر شد و با سپاه بزرگی به سوی آنان حرکت کرد تا آنان را به قتل برساند، وقتی بنی اسرائیل سپاه فرعون را از دور دیدند، دچار اندوه بزرگی شدند.

تو فرمان دادی که موسی(علیه السلام) عصای خود را به رود نیل بزند. رود نیل شکافته شد و موسی(علیه السلام) و همراهانش از رود نیل عبور کردند و به آن سوی رود رفتند.

وقتی فرعون به رود نیل رسید دستور داد سپاهیانش وارد شکاف آب شوند تا موسی(علیه السلام) و یارانش را دستگیر کنند، وقتی فرعون و سپاه او وارد شکاف آب شدند تو به آب نیل فرمان دادی تا به صورت اوّلش درآید و این گونه بود که فرعون با همه سپاهش در آب غرق شد، آری، تو موسی و هارون(علیهما السلام) و قوم بنی اسرائیل را از اندوه بزرگی نجات دادی و آنان را یاری کردی تا بر دشمنان خود پیروز شدند.

* * *

تو به موسی و هارون(علیهما السلام) کتاب تورات را دادی، کتابی که راه حقّ را آشکار می کرد، تو آنان را به راه راست رهنمون کردی و نام و یادشان را در میان انسان ها باقی گذاشتی، همه کسانی که تو را می پرستند نام آن دو را با احترام می برند.

اکنون تو بر موسی و هارون(علیهما السلام) سلام و درود می فرستی و تو این گونه پاداش نیکوکاران را می دهی، به راستی که آنان از بندگان مؤمن تو بودند.

* * *

صافات: آیه ۱۳۲ – ۱۲۳

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵) اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۱۲۶) فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۲۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ (۱۳۰) إِنَّا كَذَلِكَ

ص:۱۰۴

نَجْزِی الْمحْسِنِینَ (۱۳۱) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ (۱۳۲)

اکنون می خواهی مرا با الیاس آشنا کنی، او یکی دیگر از پیامبران تو بود، تو او را برای هدایت مردمی فرستادی که در سرزمین «شام» زندگی می کردند، آن مردم بُتی را به نام «بَعل» می پرستیدند و او را شریک تو می پنداشتند.

الیاس(علیه السلام) به آنان گفت: «چرا از عذاب خدا نمی ترسید؟ چرا بَعل را می پرستید؟ چرا خدایی را نمی پرستید که همه خوبی ها و نعمت ها را آفریده است؟ چرا خدای یگانه را از یاد برده اید؟ همان خدایی که شما و نیاکان شما را آفریده است».

آری، او برای هدایت و رستگاری مردم تلاش زیادی کرد، امّا مردم او را دروغگو خواندند و به او ایمان نیاوردند، تو آن مردم کافر را به عذاب جهنّم گرفتار می کنی و آنان نتیجه کفر خود را می بینند، البتّه گروهی از آن مردم به الیاس(علیه السلام) ایمان آوردند، آنان از هرگونه شرک و بُت پرستی دوری نمودند و بندگان بااخلاص تو بودند، تو در روز قیامت آنان را در بهشت خود جای خواهی داد، آری، در روز قیامت، هرگز مؤمنان با کافران یکسان نخواهند بود !

تو یاد الیاس(علیه السلام) را در میان انسان ها باقی گذاشتی، کسانی که تو را می پرستند نام او را با احترام می برند.

* * *

این پیامبر تو، دو نام دارد: اِلیاس و اِلیاسین.

در آیه ۱۲۳ از او به عنوان «الیاس» نام بردی، اکنون در آیه ۱۳۰ نام دوم را ذکر می کنی و چنین می گویی: «سلام بر الیاسین ! من این گونه پاداش نیکوکاران را می دهم، به راستی که او از بندگان مؤمن من بود».

* * *

اصل واژه «الیاس» از زبان سریانی گرفته شده است. در زبان سریانی، گاهی در

آخر واژگان دو حرف «ی» و «ن» اضافه می شده است. به این موارد توجّه کنید:

سینا: سینین.

اسماعیل: اسماعین.

اسرائیل: اسرائین.

الیاس: الیاسین.

با توجّه به این نکته، روشن است که واژه «الیاسین» نام دیگری برای «الیاس» می باشد، همان گونه که دانشمندان واژه شناس به این مطلب اشاره کرده اند.(۴۸)

در آیه ۱۳۰ واژه «الیاسین» به صورت «اِل یاسین» نوشته شده است، گویا نوشتن آن به این صورت برای رسم الخطّ زبان عربی مناسب تر بوده است.

اصل این واژه به زبان سریانی است و حروف این زبان با حروف مخصوص خودش نوشته می شود، وقتی این واژه از زبان سریانی به زبان عربی آمد، در آغاز به صورت «اِل یاسین» نوشته شد.

برای همین است که در قرآن می بینیم این واژه به همان صورت اوّلیّه نوشته شده است. ما امروزه «اِل یاسین» را به صورت «الیاسین» می نویسیم.

از آن جهت که قرآن کتاب مقدّسی است و نباید در آن هیچ تغییری صورت بپذیرد، ما در هنگام نوشتن آیه ۱۳۰ این سوره این واژه را به صورت «اِل یاسین» می نویسیم، امّا در هنگام ترجمه آن به فارسی می توانیم آن را به صورت «الیاسین» بنویسیم.

* * *

بعضی بر این باورند که این آیه را باید به این صورت خواند: «سلامٌ علی آلِ یاسین: سلام بر آلِ یاسین».

آنان می گویند که منظور از «یاسین» در اینجا، محمّد(صلی الله علیه وآله)می باشد و منظور از

«آلِ یاسین» در اینجا «آلِ محمّد(علیهم السلام)» می باشد.

در اینجا مناسب می بینم شش نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

در این که یکی از نـام های پیامبر اسـلام، «یاسـین» می باشـد، هیـچ شـکی نیست، همان گونه که «آل یاسـین» یکی از نام های خاندان پیامبر است. ما زیارت نامه ای داریم که به «زیارت آل یاسـین» مشـهور است. شـیعیان هر وقت می خواهند به امام زمان خود سـلام بدهنـد، این زیـارت نامه را می خواننـد. آن زیارت با این جمله آغاز می شود: «سـلامٌ علی آلِ یاسـین: سـلام بر آل یاسین».

* نکته دوم

«آل محمّد» همان «آلِ یاسین» هستند، این مطلب حقّ است، امّا هر مطلب حقّی در قرآن نیامده است.

مثالی می زنم: نماز صبح دو رکعت است، هیچ مسلمانی در این مطلب، شکّی ندارد، امّا این مطلب حقّ در قرآن نیامده است.

بار دیگر تأکیـد می کنم: این که «آل محمّـد(علیهم السـلام)» همان «آلِ یاسـین» هسـتند، مطلب حقّی است، امّا لازم نیست این مطلب حق، حتماً در قرآن ذکر شده باشد.

* نکته سوم

ثابت شـد که «آل یاسـین» یکی از زیباترین نام های «آل محمّد(علیهم السـلام)» است، اکنون باید بررسـی کنیم که واژه ای که در آیه ۱۳۰ آمده است را چگونه بخوانیم؟

۱ – «اِل یاسین»: نام دوم الیاس که یکی از پیامبران خدا بود.

۲ – «آل یاسین»: که نام دیگری برای «آل محمّد(علیهم السلام)» است.

ما اعتقاد داریم که قرآن هرگز دچار تغییر نشـده است، قرآنی که اکنون در دست ما می باشـد، به دور از ذرّه ای تغییر در واژه ها می باشد.

ص:۱۰۷

در قرآن، این واژه به صورت «اِل یاسین» آمده است و جای هیچ شکّی در این زمینه نمی باشد، ما باید این واژه را این گونه بخوانیم و هرگز در آن تغییری ندهیم.

* نکته چهارم

من یک بار دیگر این سوره را بررسی می کنم و به این نتیجه می رسم:

۱ - خداوند در آیه ۷۴ از نوح(علیه السلام) یاد می کند و سپس در آیه ۷۹ به نوح(علیه السلام)سلام می فرستد.

۲ - در آیه ۸۳ از ابراهیم(علیه السلام) یاد می کند و سپس در آیه ۱۰۸ به ابراهیم(علیه السلام) سلام می فرستد.

۳ - در آیه ۱۱۴ از موسی و هارون(علیهما السلام) یاد می کند و سپس در آیه ۱۲۰ به آنان سلام می فرستد.

۴ - در آیه ۱۲۳ از الیاس(علیه السلام) یاد می کند و در آیه ۱۳۰ می گوید: «سلام بر اِل یاسین». قبلاً ذکر کردم که «الیاسین» نام دیگر «الیاس» است.

وقتی این نکته را دانستم فهمیدم که این روش این سوره است: از پیامبری نام برده می شود و بعد درباره او قدری سخن گفته می شود و سپس به او سلام و درود فرستاده می شود.

اکنون روشن شد که خدا در آیه ۱۲۳ از الیاس(علیه السلام) نام می برد و سپس درباره او سخن می گوید و بعداً در آیه ۱۳۰ به او سلام می فرستد، با توجّه به این نکته، منظور از «اِل یاسین» همان «الیاس» می باشد، زیرا شیوه و روش این سوره به این صورت می باشد.

* نکته پنجم

من چند حدیث در بعضی از کتاب ها دیدم که بعضی خواسته اند از آن ها استفاده کنند که ما باید آیه ۱۳۰ این سوره را «آلِ یاسین» بخوانیم. نکته مهم این است که

این چند حدیث در کتاب های معتبر شیعه ذکر نشده است. شیعه چهار کتاب بسیار معتبر دارد. نام این چهار کتاب چنین است: «اصول کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه».

در این کتب چهارگانه، هیچ اثری از این احادیث دیده نمی شود.(۴۹)

* نکته ششم

قرآن، همچون ناموسِ خداست، خدا خودش وعده فرموده است که قرآن را از هرگونه تغییر حفظ نماید. ما نباید به سخنی که می خواهد واژه های قرآن را تغییر دهد، اعتنا کنیم. من بعضی را دیده ام که وقتی به آیه ۱۳۰ این سوره می رسند، به جای «اِل یاسین» می گویند: «آلِ یاسین». این کار، هرگز پسندیده نیست !

قرآن، سرمایه جاوید دین است، ناموس دین است، ما نباید هنگام خواندن آن، ذرّه ای تغییر در آن بدهیم.

آری، باور ما این است:

یک حرف از قرآن هم تغییر نکرده است.

یک نقطه آن هم عوض نشده است.

یک حرکت آن نیز تغییر نکرده است.

یک فتحه یا ضمه یا کسره آن هم عوض نشده است !

این قرآنی که امروز در دست ماست، همان چیزی است که خدا بر قلب پیامبر نازل کرده است.

خدایا ! خودت شاهد باش ! من شیعه هستم و پیرو اهل بیت(علیهم السلام) ! این باور و عقیده من است، قرآن، هرگز تحریف نشده است.

در سال ۱۳۸۸ در مکّه بودم، بعد از طواف کعبه به سمت درِ کعبه رفتم، من می دانستم آنجا همان جایی است که مهدی(علیه السلام)می ایستد و فریاد برمی آورد: «ای

مردم ! من حجّت خدا هستم».(۵۰)

من در آنجا ایستادم، می خواستم برای ظهور مهدی(علیه السلام) دعا کنم، با خود فکر کردم خوب است زیارت «آلِ یاسین» را بخوانم. چند جمله بیشتر نخواندم که دیدم یکی با مشت محکم به پهلوی من کوبید !

او یکی از وهّابی ها بود، او وقتی صدای مرا شنیده بود، به سختی برآشفته شده بود. او به من گفت: «شما شیعیان باور دارید که قرآن تحریف شده است، شما کافر هستید».

او زیارت خواندن مرا شنیده بود، امّا قرآن خواندن مرا نشنیده بود.

من در زیارت «آلِ یاسین» چنین گفته بودم: «سلامٌ علی آلِ یاسین». آری، من «آلِ محمّد(علیهم السلام)» را «آلِ یاسین» می دانم، امّا آیه ۱۳۰ این سوره را «سلامٌ علی اِل یاسین» می خوانم.

افسوس که او صبر نکرد که برای او این مطالب را بگویم، او وقتی به من دشنام داد، راه خود را گرفت و رفت.

* * *

از زیارت «آلِ یاسین» سخن گفتم، نمی دانم چرا دوست دارم کمی از این زیارت را در اینجا بنویسم. این سخن عشق است.

کدامین سخن از سخن عشق، خوش تر است؟

ای قلم ! بنویس ! از عشق من به امام زمانم بنویس !

وقتی دلم برای امام زمانم تنگ می شود، وضو می گیرم و رو به قبله می ایستم و چنین می گویم. خودِ امام زمان این زیارت نامه را به شیعیان خود آموخته است. پس با تمامی عشقی که در سینه ام دارم، چنین می گویم:

سلام بر آلِ یاسین !

ص:۱۱۰

سلام بر تو ای آقای من که مرا به سوی خدا فرا می خوانی و مرا به سوی خدا می بری !

سلام بر تو که خلیفه خدا و حجّت خدای آسمان ها و زمین هستی. اگر من تو را خوشحال کنم، خدا را خوشحال نموده ام.

تو قاریِ قرآن هستی و من تفسیر آن را باید از تو بشنوم.

دوست دارم همیشه سلام خویش را هدیه ات کنم، در همه لحظات بر تو سلام می کنم.

سلام ای ذخیره خدا روی زمین !

سلام بر تو که پیمان بزرگ خدایی ! همان پیمانی که خدا بر آن تأکید زیادی کرده است. تو موعودی هستی که خدا وعده آن را به اهل ایمان داده است.

تو راه سعادت را برای ما روشن می کنی، نور تو هدایت کننده همه است، تو صاحب پرچمی هستی که خدا آن را برافراشته می سازد.

تو جلوه مهربانی خدا هستی، اگر من به دنبال مهربانی خدا هستم، باید به سوی تو بیایم.

مولای من ! آقای من !

سلام بر تو زمانی که به امر خدا قیام می کنی !

سلام بر تو زمانی که از دیده ها پنهان و در پسِ پرده غیبت هستی !

سلام بر تو هنگامی که قرآن می خوانی و برای دیگران سخن می گویی !

سلام بر تو زمانی که نماز می خوانی و به رکوع و سجده می روی !

سلام بر تو زمانی که برای شیعیانت طلب بخشش می کنی.

سلام بر تو هنگامی که صبح فرا می رسد !

سلام بر تو هنگامی که شب آغاز می گردد !

سلام بر تو ای امام مهربان من ! ای که همچون پدر برای شیعیان خود دلسوزی می کنی، تو امام و پیشوای من هستی، تو آرزوی همه خوبان هستی...

من آمادگی خود را برای یاری تو اعلام می کنم، من آماده ام و منتظرم تا روزگار ظهور تو فرا رسد.

آقای من ! در قلب من، فقط محبّت تو جای دارد و بس ! من هیچ کس را به اندازه تو دوست ندارم.

بارخدایا ! من با امام زمان خود سخن گفتم و از عشق و محبّت خود به او پرده برداشتم، من آمادگی خود را برای یاری او اعلام نمودم، اکنون از تو می خواهم تا مرا یاری کنی تا در این راه ثابت قدم بمانم.(۵۱)

ص:۱۱۲

صافات: آیه ۱۳۸ - ۱۳۳

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵) ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ (۱۳۶) وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷) وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۳۸)

اکنون از لوط(علیه السلام) سخن می گویی، لوط(علیه السلام)، پسرخاله ابراهیم(علیه السلام)بود و همراه او از بابل (عراق) به فلسطین هجرت نمود و پس از آن او را به پیامبری انتخاب کردی. لوط(علیه السلام)به فرمان تو به سرزمینی رفت که امروزه «اُردُن» نام دارد.

آن مردم دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اوّلین گروهی بودند که به همجنس بازی رو آورده بودند. لوط(علیه السلام) به آنان گفت: «ای مردم ! چرا عمل زشت را با مردان انجام می دهید؟».

آن مردم به جای آن که به سخنان لوط(علیه السلام) گوش کنند به او گفتند: «ای لوط ! اگر دست از این سخنان خود برنداری، تو را از این شهر بیرون می کنیم».

ص:۱۱۳

سرانجام تو اراده کردی که آن مردم را کیفر کنی، ابتدا لوط(علیه السلام)و دخترانش را که به او ایمان آورده بودند، از عذاب نجات دادی، آنان در تاریکی شب، آن شهر را ترک کردند. البتّه زنِ لوط (که زن سالخورده ای بود) با آن مردم به عذاب گرفتار شد، زیرا او اسرار لوط(علیه السلام) را برای دشمنان بازگو می کرد و کافران گناهکار را دوست می داشت.

هنگامی که لوط(علیه السلام) و دخترانش از آن شهر رفتند، تو بارانی از سنگریزه بر آن شهر نازل کردی، این عذابی بود که آنان را نابود کرد.

* * *

خرابه های شهر آنان در زمان محمّد(صلی الله علیه وآله) باقی مانده بود، بیشتر مردم مکّه به تجارت مشغول بودند و به شام سفر می کردند، آنان صبح و شام از کنار خرابه های آن شهر عبور می کردند، تو اکنون به آنان هشدار می دهی که از سرگذشت قوم لوط(علیه السلام)عبرت بگیرند و عذاب تو را دروغ نشمارند.

* * *

آیا همسر لوط(علیه السلام)، مادر دختران او بود؟

لوط(علیه السلام) با زنی مؤمن ازدواج کرده بود و از او دخترانی داشت که آن ها هم مؤمن بودند. آن زن مؤمن از دنیا رفت، پس از آن، لوط(علیه السلام) با زن دیگری ازدواج کرد امّا آن زن به او کفر ورزید، در واقع همسر لوط(علیه السلام) که به عذاب گرفتار شد، نامادری دختران لوط(علیه السلام)بود.(۵۲)

* * *

صافات: آیه ۱۴۸ - ۱۳۹

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ

مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِیمٌ (۱۴۵) وَأَنْبَتْنَا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِنْ یَقْطِین (۱۴۶) وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَی مِئَهِ أَلْف أَوْ یَزِیدُونَ (۱۴۷) فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَی حِین (۱۴۸)

اکنون از یونس(علیه السلام) یاد می کنی، تو او را به پیامبری برگزیدی و از او خواستی تا به سوی مردمی برود که در نینوا (در کشور عراق) زندگی می کردند. او به نینوا رفت و سی و سه سال، مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد، در این مدّت فقط دو نفر به او ایمان آوردند، مردم با یونس(علیه السلام) تندی می کردند و او را تهدید به قتل نمودند، سرانجام یونس(علیه السلام) آنان را نفرین کرد و از تو خواست تا بر آنان عذاب را نازل کنی.

به یونس(علیه السلام) وحی کردی که طلوع آفتاب روز چهارشنبه، نیمه ماه عذاب نازل می شود، یونس(علیه السلام) زمان نزول عذاب را به دیگران خبر داد، او از دست مردم بسیار عصبانی بود که چرا فریب شیطان را خورده اند و به گمراهی افتاده اند، سپس او شتابان به سوی رود فرات رسید.

شهر نینوا کنار رود فرات واقع شده بود، یونس(علیه السلام) وقتی به رود فرات رفت سوار کشتی شد. رود فرات رود بزرگی بود و کشتی ها به راحتی در آن رفت و آمد می کردند، یونس(علیه السلام)سوار کشتی شد. کشتی به سوی «خلیج فارس» حرکت کرد. وقتی کشتی به وسط دریا رسید، تو نهنگ بزرگی را بر اهل آن کشتی مسلّط کردی، آن ها فهمیدند که نهنگ، یکی از آنان را می خواهد، آنان قرعه زدند و قرعه به نام یونس(علیه السلام)درآمد، آن ها یونس(علیه السلام) را به آب انداختند. یونس(علیه السلام) درون شکم نهنگ قرار گرفت. (بعضی از نهنگ ها بیش از ۳۰ متر طول دارند).

یونس(علیه السلام) تقریباً یک هفته در شکم نهنگ باقی ماند، زنده ماندن یک انسان در شکم نهنگ به قدرت و اراده تو بود، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی.(۵۳)

ص:۱۱۵

یونس(علیه السلام) سزاوار این سرزنش و سختی بود، زیرا او نباید قبل از آن که تو به او فرمان بدهی از مردم جدا می شد، او کمی عجله کرد، او باید صبر می کرد تا تو به او فرمان دهی که از شهر بیرون برود.

یونس(علیه السلام) به معجزه تو در آنجا زنده ماند. او در تاریکی گرفتار شده بود !

شب بود و دل دریا هم تاریک بود و شکم نهنگ هم تاریک تاریک !

او در این تاریکی ها تو را خواند و گفت: «جز تو خدایی نیست، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، این من هستم که به خود ستم کردم».

اگر او تو را این گونه ستایش نمی کرد، تا روز قیامت در شکم نهنگ باقی می ماند، امّا وقتی او تو را با تمام وجودش، صدا زد، تو دعایش را مستجاب کردی. تو به آن نهنگ فرمان دادی که به ساحل بیاید و یونس(علیه السلام)را به آنجا افکند.

یونس(علیه السلام) بسیار ضعیف شده بود، او در ساحلی قرار گرفته بود که هیچ گیاهی در آنجا نبود، آفتاب بر بدن ضعیف او می تابید و او را آزار می داد. تو برای او گیاه «کَدو» رویاندی تا در سایه برگ های پهن و مرطوب آن آرامش یابد.

مدّتی گذشت تا او سلامتی خود را بازیافت و به سوی قوم خود رفت، قوم او بیش از صدهزار نفر بودند، مردم با دیدن او بسیار خوشحال شدند و به او ایمان آوردند و تا زمان مرگشان همه آنان را از نعمت های خود بهره مند ساختی.

آری، من نباید از رحمت و مهربانی تو ناامید شوم، گناه من هر چقدر بزرگ باشد، رحمت تو از گناه من بزرگ تر است، تو خدای مهربانی هستی که اگر کسی واقعاً از گناهش توبه کند، او را می بخشی و رحمت خویش را بر او نازل می کنی.

ذکر این نکته لازم است که یونس(علیه السلام) تقریباً چهار هفته از قوم خود دور بود، یک هفته طول کشید تا به وسیله کشتی از نینوا به خلیج فارس برود، یک هفته هم در شکم نهنگ بود، یک هفته هم در ساحل خلیج فارس استراحت کرد تا سلامتی

خود را به دست آورد، یک هفته هم طول کشید تا از ساحل خلیج فارس خود را به نینوا برساند.(۵۴)

* * *

در اینجا می خواهم خاطره ای را بنویسم:

چنـد سال قبل در فصل تابسـتان به یکی از روسـتاهای اطراف اصـفهان رفته بودم و چنـد شب در خانه یکی از دوسـتانم مهمان بودم.

شب ها در حیاط و زیر نور مهتاب استراحت می کردم. خوابیدن زیر نور مهتاب در خلوت روستا برایم بسیار دلنشین بود !

شبی یـک نفر مرا به خـانه اش دعوت کرد، من دوست داشـتم مثـل شب های قبل در حیاط بخوابم، امّا آن شب تا صـبح اصـلاً نتوانستم بخوابم، زیرا پشه ها حسابی مرا آزار دادند.

من با خود گفتم: «من چند شب است در این روستا می خوابم، چرا در خانه دوستم از پشه ها هیچ خبری نبود؟ مگر این خانه با آن خانه چه فرقی دارد؟». هر چه فکر کردم نتوانستم جوابی پیدا کنم.

فردای آن روز به خـانه دوسـتم برگشـتم و مـاجرا را به او گفتم، دوسـتم مرا کنـار تختی برد که شب هـا روی آن استراحت می کردم. او چنـد گیاه «کدو» را نشانم داد و گفت: نگاه کن ! من این کدوها را هر سال در اینجا می کارم، حشـرات از کدو فرار می کنند. در جایی که گیاه کدو باشد، هیچ پشه ای به چشم نمی آید.

وقتی این سخن را شنیدم فهمیدم که چرا خدا برای یونس(علیه السلام) گیاه کدو را رویاند، یونس(علیه السلام) مدّتی در شکم نهنگ بود و پوست بدنش آسـیب دیده بود، حشـراتی مثل مگس و پشه به سوی بدن او هجوم آوردند، خدا برای او بوته کدو را رویاند، پس حشرات فرار کردند !

ص:۱۱۷

صافات: آیه ۱۵۷ – ۱۴۹

فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۳) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ (۱۵۶) فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت مردم فرستادی، او با مردم مکّه سخن می گفت تا آنان را از خرافات نجات دهد، گروهی از آنان، فرشتگان را دختران خدا می دانستند و آنان را می پرستیدند.

آنان همواره دوست داشتند که فرزندشان پسر باشد و دختر را برابر با خواری و ذلّت می دانستند، بُت پرستان دختر داشتن را برای خود ننگ می دانستند، ولی باور داشتند که تو دختر داری !

ص:۱۱۸

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) خواستی تا با آنان چنین سخن بگوید: «ای مردم ! شما دختر داشتن را ننگ و عیب می دانید، اگر واقعاً داشتن دختر عیب و ننگ است، چرا فرشتگان را دختران خدا می دانید؟».

آری، تو دختران را نه تنها مایه عیب و ننگ قرار ندادی، بلکه آنان را مایه برکت و رحمت قرار داده ای، امّا در اینجا با توجّه به عقیده بُت پرستان با آنان سخن می گویی.

* * *

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به آنان چنین بگوید:

ای مردم ! این حرف باطلی است که شما می گویید ! آیا خدا فرزندان دختر دارد و شما فرزندان پسر؟

آیا وقتی خدا فرشتگان را می آفرید، شما آنجا بودید و دیدید که فرشتگان، دختر هستند؟

شما سخن دروغ می گویید و یاوه گویی می کنید.

شما می گویید خدا فرزند آورده است. این سخن شما دروغ است، خدا هرگز فرزندی ندارد.

شما دختران را مایه ننگ می دانید پس چرا می گویید خدا فرزند دختر برای خود برگزیده است؟

شما را چه شده است؟ آیا می فهمید چه می گویید؟ چرا چنین جاهلانه حکم می کنید؟ چرا فکر نمی کنید؟ چرا سخن حقّ را نمی پذیرید؟

آیا شما برای این سخن باطل خود، دلیل روشنی دارید؟

در کدام کتاب آسمانی آمده است که خدا، دختر دارد؟ اگر راست می گویید آن کتاب را بیاورید؟

ص:۱۱۹

* * *

صافات: آیه ۱۵۸

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّهِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّهُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸)

بُت پرستان مکّه بر این باور بودند که فرشتگان دختران تو هستند، آنان تو را پدرِ فرشتگان می دانستند و جنّ ها را مادرِ فرشتگان ! آنان نسبت های ناروا به تو می دادند و می گفتند: «خدا با جنّ ها ازدواج کرده است و از این ازدواج، فرشتگان به دنیا آمده اند».(۵۵)

چه عقیده باطلی و چه سخن کفرآمیزی !

آخر چگونه می شود که تو با جنّ ها ازدواج کنی !

تو بالاتر از این سخنان کفرآمیز هستی ! تو هرگز همسر نداری همان گونه که فرزند نداری ! تو خدای یگانه ای !

بُت پرستان این نسبت زناشویی را بین تو و جنّ ها قرار دادند ! تو در روز قیامت کسانی که این عقیده باطل را دارند به جهنّم گرفتار می سازی. جنّ ها به خوبی می دانند که این عقیده باطل است و هر کس این سخن را بگوید در آتش جهنّم خواهد سوخت.

آری، تو خدای یگانه ای، هیچ فرزندی نداری، نه پسر نه دختر، انسان که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد. این قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. تو هرگز فرزند نداری، برای همین هرگز پایانی نداری. تو همیشه بوده و خواهی بود.(۵۶)

* * *

صافات: آیه ۱۶۰ – ۱۵۹

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۵۹) إِلَّا

عِبَادَ اللَّهِ الْمخْلَصِينَ (۱۶۰)

تو از این سخنان کفرآمیز به دور هستی !

هیچ کس نمی تواند تو را وصف کند، جاهلان از روی جهل و نادانی به تو نسبت های ناروا دادند، تو از آن نسبت ها به دور هستی.

به راستی چه کسی می تواند تو را وصف کند؟

بندگان خوب تو که قلب آنان از هر پلیدی پاک است می توانند تو را وصف کنند. تو به محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) علم و معرفت عطا کردی، آنان می توانند برای من از تو سخن بگویند. تو از من می خواهی برای شناخت تو به سخن آنان گوش فرا دهم. اگر من سخن آنان را بشنوم، راه شناخت تو را پیدا کرده ام.

* * *

اکنون که فهمیدم قرآن از من می خواهد وصف خدا را از اهل بیت(علیهم السلام)بشنوم، پس فرصت را غنیمت می شمارم و سه مطلب زیر را ذکر می کنم تا از آموزه های زیبای اهل بیت(علیهم السلام)بهره ای برده باشم:

* مطلب اوّل

فَتح، نام یکی از یاران امام رضا(علیه السلام) بود، روزی، امام رضا(علیه السلام) به او رو کرد و فرمود:

ای فتح ! بدان که خدا در قرآن، خودش را وصف نموده است و تو باید خدا را همان گونه وصف کنی که در قرآن آمده است، فراموش نکن که هیچ کس نمی تواند خدا را وصف کند، زیرا ذهن بشر فقط می تواند چیزی را وصف کند که آن را با حسّ های خود درک نماید، تو خود می دانی که خدا را هرگز نمی توان با حسّ های بشری درک کرد.

ای فتح ! خدا دارای مقامی بس والاست ! امّا به بندگانش نزدیک است. اوست که مکان را آفریده است، برای همین نباید بپرسی که او کجاست.

ای فتح ! بدان که خدا جسم ندارد، صورت ندارد، پایان نمی پذیرد، هرگز ذات و حقیقت او، کم و زیاد نمی شود، هیچ دگرگونی در او راه ندارد. او هیچ کدام از صفات مخلوقات خود را ندارد، او شنونده و بیناست، او یکتاست و بی همتا.

وقتی سخن امام رضا(علیه السلام) به اینجا رسید، سؤالی به ذهن فَتح رسید، او از امام رضا(علیه السلام)چنین پرسید:

ـــــ مولای من ! من می دانم که خدا یکی است، من هم یکی هستم. آیا من و خدا در صفت یکی بودن شبیه هم نیستیم؟ شما برای من گفتی که خدا هیچ کدام از صفات مخلوقات خودش را ندارد.

ـــــ تو یکی هستی، معنای این سخن این است که تو یک جسم داری، ولی همین جسم تو اجزای زیادی دارد، خون تو غیر از گوشت تو، گوشت تو غیر از خون توست. موی تو غیر از پوست تو و پوست تو غیر از موی توست. پس تو در حقیقت، یکی نیستی، اجزای زیادی داری ولی همه اجزای تو، جسم واحدی را تشکیل می دهد. امّا وقتی می گوییم خدا یکی است، منظور این است که هیچ جزئی ندارد، فقط اوست که یگانه است.

ـــــ آقای من ! برایم گفتی که خدا شنونده و بیناست. او چگونه می بیند و می شنود؟

ـــــ خدا می بیند، امّا نه با چشم. او می شنود نه با گوش. او به همه چیز آگاهی دارد، او از راه رفتن مورچه ای در شب تاریک خبر دارد، وقتی تو می خواهی از چیزی باخبر باشی به آن نگاه می کنی و با نگاه کردن به آن اطّلاع پیدا می کنی. امّا خدا بدون این که نیاز به دیدن داشته باشد از همه چیز باخبر و آگاه است. وقتی ما می گوییم: «خدا می بیند»، منظورمان این است که او باخبر است. وقتی می گوییم او صدای ما را می شنود منظورمان این است که او از سخن ما باخبر است، می داند که ما چه می گوییم و از او چه می خواهیم. او از تمام وجود ما باخبر است.

آن روز، فَتح بسیار خوشحال شد که معرفت واقعی را فرا گرفته است، او به دریایی از آرامش وصل شد و خدا را سپاس می گفت که این توفیق را به او داد.(۵۷)

* * *

* مطلب دوم

اسم او، «محمّدبن زیاد» بود، او یکی از یاران باوفای امام کاظم(علیه السلام) بود، روزی او نزد امام کاظم(علیه السلام) رفت و چنین گفت: «آقای من ! از شما می خواهم تا توحید را به من بیاموزید».

امام کاظم(علیه السلام) از این سخن خیلی خوشحال شدند، با مهربانی لبخندی زدند و چنین فرمودند:

ای محمّدبن زیاد ! اگر می خواهی خدا را بشناسی باید به قرآن مراجعه کنی و ببینی که خدا در آن کتاب آسمانی، خودش را چگونه معرّفی کرده است، باید مواظب باشی مبادا صفتی را به خدا نسبت دهی که در قرآن نیامده است.

ای محمّدبن زیاد ! بدان آنچه اکنون برایت درباره خدا می گویم در قرآن آمده است:

خدای تو خدایی است یگانه و بی نیاز !

او نه می زاید و از کسی هم زاده نشده است. او همسر و فرزند و شریکی ندارد.

او زنده ای است که هرگز نمی میرد، توانایی است که هرگز ناتوان نمی گردد، قدرتمندی است که هرگز شکست نمی خورد، بردباری است که عجله نمی کند، او هرگز نابود نمی شود و پایان نمی پذیرد.

خدای تو هرگز نیازمند نمی شود، عزیزی است که هرگز ذلیل و خوار نمی شود، دانایی است که هرگز نادان نمی گردد.

ص:۱۲۳

او عادل است و هرگز ستم نمی کند، او به بندگان خود عطاو بخشش می کند و هرگز بخل نمیورزد.

او همه جا هست و لحظه ای از بندگان خود بی خبر نیست. هر چه در جهان وجود دارد، آفریده اوست. فقط اوست که آفریده نشده است.

فقط اوست که آغازی و پایانی ندارد. قبل از او هیچ آفریده ای نبوده و پس از او نیز هیچ آفریده ای نیست.

هر صفت و ویژگی که در مخلوقات می بینی، آن صفت در خدای تو وجود ندارد. خدا بالاتر و والاتر از همه آن هاست.(۵۸)

سخن امام کاظم(علیه السلام) در اینجا به پایان رسید، محمّدبن زیاد خدا را شکر کرد که به پاسخ سؤال خود رسیده است.

* * *

* مطلب سوم

روزی، یکی از یاران امام جواد(علیه السلام) از ایشان درباره توحید سؤال نمود، امام جواد(علیه السلام) در پاسخ به او چنین فرمود: «خدا را نمی توان با عقل بشری درک کرد. شاید تو در ذهن خود تصوّری از خدا داشته باشی، ولی بدان که خدا غیر از آن چیزی است که در ذهن توست ! خدا به هیچ چیز شبیه نیست، تو نباید در ذهن خود خدا را به چیزی تشبیه کنی. فراموش نکن که عقل بشر نمی تواند به ذات خدا پی ببرد. هر تصوّری را که از حقیقت خدا در ذهن خود ساخته ای، بدان که حقیقتِ خدا، غیر از آن است ! خدا چیزی است که حدّ و اندازه ای ندارد و نمی توان با عقل آن را درک نمود».(۵۹)

وقتی من این سخن را خواندم، فهمیدم که باید خیلی دقّت کنم، گاه می شود که من تصوّری از خدا در ذهن خود می سازم، امّا آن تصوّر چیزی است که من آن را

بـا عقـل بشـری خود ساخته ام، خـدا را به چیزی تشبیه کرده ام، امام به من آموختنـد که خـدا غیر از آن چیزی است که من در ذهن خود تصوّر می کنم.

خـدا بالاـتر و والاـتر از این است که به تصوّر ذهن انسـان درآیـد. من فقط می توانم او را با صـفاتی که خودش در قرآن گفته است، بشـناسم، من می دانم که خدا بخشـنده و مهربان است، شـنونده و بیناست، از همه چیز باخبر است، همیشه بوده و خواهد بود، پایان ندارد همان گونه که آغاز نداشته است...

من این صـفات خدا را در قرآن می خوانم و نسبت به خدای خود شناخت پیدا می کنم، همه این ها که گفتم صفات خداست، امّا ذات خـدا چگونه است؟ این را هرگز نمی توانم بفهمم، هر چه که در ذهن خودم برای ذات خدا تصوّر کنم، باید بدانم که خدا غیر از آن است !

* * *

این سه مطلبی بود که من از سـخنان گهربار اهل بیت(علیهم السـلام)انتخاب کردم، توحیـد واقعی فقط نزد آنان است. هر کس که با سخنان آنان بیشتر مأنوس باشد، خدا را بهتر شناخته است و از گمراهی ها رهایی یافته است.

* * *

صافات: آیه ۱۶۳ – ۱۶۱

فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (۱۶۲) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳)

سخن از بُت پرسـتانی بود که باورهای کفرآمیزی داشـتند و فرشتگان را دختران خدا می دانستند، آنان برای گمراه کردن مردم تلاش زیادی می کردند و عدّه ای هم سخن آنان را می پذیرفتند.

اکنون می خواهی قانون مهمّی را بیان کنی، تو راه حقّ و باطل را برای همه

انسان ها آشکار می کنی، البتّه تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، تو به انسان اختیار دادی و او باید خودش راهش را انتخاب کند.

اگر کسی بخواهد حقّ را بپذیرد، هرگز دسیسه های کافران، مانع راه او نمی شود، تو حقّ را برای همه آشکار می کنی، کسی که خواستار حقّ باشد می تواند آن را تشخیص دهد و انتخاب کند.

وسوسه های بُت پرستان هرگز در دل های بندگان خوب تو اثری ندارد و فقط دل های آلوده ای که به فساد میل دارند، تسلیم این وسوسه ها می شوند.

تو در اینجا به بُت پرستان چنین می گویی: «شما نمی توانید کسی را فریب دهید، بُت های شما هم نمی توانند کسی را فریب دهند، فقط کسی فریب وسوسه های شما را می خورد که خودش خواستار آن است که به جهنّم برود».

هر کس که گمراه می شود و راه باطل را انتخاب می کند به اختیار خود این کار را انجام داده است، تو حقّ و باطل را به او نشان دادی، او خودش باطل را انتخاب کرد و در راه کفر و گمراهی گام برداشت، او سرانجام در روز قیامت نتیجه انتخاب خود را می بیند و در آتش جهنّم گرفتار می شود.

* * *

صافات: آیه ۱۶۶ – ۱۶۴

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ (۱۶۵) وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶)

بُت پرستان مکّه، فرشتگان را دختران تو می دانستند و این سخن کفرآمیز را بر زبان جاری می کردند. تو خدای یگانه ای، هیچ فرزندی نداری، نه پسر نه دختر. هر کسی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. تو هرگز فرزند نداری، تو هرگز پایانی نداری. تو همیشه بوده و خواهی بود.

ص:۱۲۶

اکنون سخن فرشتگان را بیان می کنی. فرشتگان هرگز خود را فرزندِ تو نمی دانند، آنان خود را آفریده تو و بنده تو می دانند و چنین می گویند: «هر کدام از ما فرشتگان مقامی معلوم داریم، ما همواره آماده به خدمت، به صف ایستاده ایم، ما همگی تسبیح گوی او هستیم».

آری، فرشتگان بنده تو هستند و همواره آماده اطاعت از فرمان تو هستند، آنان کجا و فرزندی تو کجا؟ آنان تو را از این نسبت های ناروا به دور می دانند و تو را حمد و ستایش می کنند.

ص:۱۲۷

صافات: آیه ۱۷۳ - ۱۶۷

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۶۸) لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۹) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰) وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۳)

قبل از آن که تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت مردم مکّه بفرستی، آنان آرزو می کردند که ای کاش پیامبری از میان ما قیام کرده بود ! ای کاش ما هم کتابی آسمانی داشتیم. آنان به یکدیگر چنین می گفتند: «اگر یکی از کتاب های آسمانی بر ما نازل شده بود، ما به آن ایمان می آوردیم و در زمره بندگان خوب خدا قرار می گرفتیم».

این سخن آنان بود و آرزو داشتند که ای کاش پیامبری می داشتند، امّا وقتی تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی، به او ایمان نیاوردند، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)برای آنان قرآن را می خواند، قرآن را انکار می کردند، امّا به زودی آنان سزای این انکار خود

ص:۱۲۸

را خواهند دید.

محمّد(صلی الله علیه وآله) آنان را به یکتاپرستی فرا می خواند، امّا آنان با او دشمنی می کردند و به او سنگ پرتاب می کردند، خاکستر بر سرش می ریختند و او را دروغگو و دیوانه می خواندند و یارانش را شکنجه می کردند.

تو در اینجا از وعده بزرگ خود سخن می گویی تا محمّد(صلی الله علیه وآله)و یاران او به ادامه راه خود دلگرم شوند و از زیادی دشمنانشان نهراسند. این عهد و پیمان تو با همه پیامبران است، تو آنان را یاری می کنی و آنان سرانجام پیروز می شوند و به راستی که لشکریان تو پیروزند. این وعده توست و وعده تو هرگز دروغ نیست.

* * *

این آیه را برای دانشجویان تفسیر می کردم، وقتی سخن من به پایان رسید، یکی از دانشجویان گفت: «خدا در اینجا وعده داد که مؤمنان را یاری می کند و آنان پیروز می شوند. وقتی تاریخ را می خوانیم می بینیم که گروهی از مؤمنان شکست خوردند. امام حسین(علیه السلام) به خاطر دین اسلام قیام کرد، امّا او در این قیام شکست خورد و خود و یارانش مظلومانه به شهادت رسیدند. پس این وعده خدا چه شد؟ مگر خدا وعده نداده بود که مؤمنان را یاری می کند و آنان پیروز می شوند؟».

من از او اجازه گرفتم تا پاسخ سؤال او را بعداً بدهم، پس به تفسیر آیه بعدی پرداختم، نیم ساعت گذشت، صدای اذان به گوش رسید:

الله اکبر !

الله اکبر !

دیگر وقت آن بود که جواب او را بدهم، به آن دانشجو رو کردم و گفتم: «این صدای چیست که به گوش می رسد؟»، گفت: «صدای اذان است»، گفتم: «تا زمانی که صدای اذان به گوش ما می رسد، بدان که امام حسین(علیه السلام) پیروز میدان کربلاست».

آری، یزیـد سوگنـد یـاد کرده بـود که اسـلام را نـابود کنـد. او خـود را به عنوان خلیفه مسـلمین معرّفی کرده بود و به صورت رسمی شراب می نوشید. او سخنان کفرآمیز بر زبان جاری می کرد.

او مجلس رقص و شـادی تشـکیل داد، سـفره شـراب پهن کرد و این سـخن را گفت: «بنی هـاشم بـا حکومت بـازی کردنـد، نه خبری از آسمان آمده است و نه قرآنی، نازل شده است !»(۶۰)

آری، یزیـد قـدرت زیـادی داشت، حکـومت در دست او بـود، مردم از او می ترسـیدند، او همه قـدرت خود را در راه نـابودی اسلام بسیج کرده بود، در آن شرایط، امام حسین(علیه السلام) قیام کرد و با خون خود، اسلام را نجات داد.

به راستی پیروز کیست؟ شکست خورده کیست؟

پیروز کسی است که به هدف خود رسیده است.

شکست خورده کسی است که به هدف خود نرسیده است.

امام حسین(علیه السلام) به هدف خود رسید و اسلام را از خطر نابودی نجات داد.

یزید شکست خورد زیرا او به هدف خود نرسید و نتوانست اسلام را نابود کند.

آری، تا زمانی که صـدای اذان از گلدسـته ها بلنـد است، امام حسـین(علیه السـلام) پیروز است، این وعده خداست که مؤمنان همواره پیروزنـد. امروزه می بینیم که روز به روز، آمـار مسـلمانان زیـاد و زیـادتر می شود، دل های آزادگان جهان به این دین علاقه مند می شود، همه این ها، حاصل کربلا و خون امام حسین(علیه السلام)است !

* * *

صافات: آیه ۱۷۵ – ۱۷۴

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِين (۱۷۴) وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵)

ص:۱۳۰

محمّد(صلی الله علیه وآله) قرآن را برای مردم مکّه خواند، گروهی از آنان به قرآن ایمان آوردند، امّا عدّه ای راه انکار را برگزیدند، آنان می دانستند که حقّ با محمّد(صلی الله علیه وآله)است و قرآن او معجزه ای آسمانی است، امّا از روی لجاجت، حاضر نشدند ایمان آورند.

تو اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی برای مدّتی از آنان رو برگرداند و آنان را به حال خود رها کند، مهم این بود که حقّ برای آنان آشکار شود و پیام حقّ به گوش آنان برسد، وقتی آنان تصمیم گرفته اند که ایمان نیاورند، باید دیگر آنها را به حال خود رها کرد.

* * *

محمّد(صلی الله علیه وآله) در مکّه بود که تو این آیه را بر او نازل کردی، هنوز او به مدینه هجرت نکرده بود، یاران او زیر شکنجه بُت پرستان بودند، امّا تو به او وعده دادی که او بر دشمنانش پیروز خواهد شد.

بیش از ده سال گذشت، سال هشتم هجری فرا رسید، محمّد(صلی الله علیه وآله) با لشکری ده هزار نفری به سوی مکّه حرکت کرد تا این شهر را از بُت ها پاک گرداند. بُت پرستان داخل و اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند، کعبه یادگار ابراهیم(علیه السلام)بود، باید آنجا از وجود بُت ها پاک می شد.

محمّد(صلی الله علیه وآله) وارد شهر مکّه شد و کنار کعبه آمد، همه بُت ها را با عصای خویش به زمین افکند و این آیه را خواند: «حق آمد، این باطل است که نابود می شود و هیچ اثری از آن نمی ماند».(۶۱)

آن روز در شهر مکّه بُت پرستی نابود شد، کعبه از وجود همه بُت ها پاک گردید. این وعده ای بود که تو به محمّد(صلی الله علیه وآله)داده بودی.

* * *

صافات: آیه ۱۷۹ – ۱۷۶

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذَا

ص:۱۳۱

نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۷) وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِين (۱۷۸) وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۹)

محمّد(صلى الله عليه وآله) بُت پرستان را از عذاب تو می ترساند، آنان به او می گفتند: «ای محمّد ! آن عذابی که می گویی، چرا نمی آید؟». آنان برای عذاب شتاب می کردند، آنان نمی دانستند که وقتی عذاب تو فرا رسد، چه روزی سختی برای آنان خواهد بود.

تو از محمّد(صلى الله عليه وآله) می خواهی مدّتی از آنان، روی برگرداند و آنان را به حال خود رها کند و رفتارشان را زیر نظر داشته باشد که سرانجام آنان عذاب تو را به چشم می بینند.

آری، لحظه مرگ، فرشتگان، پرده از چشم آن بُت پرستان برمی دارند و آن ها شعله های آتش جهنّم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله های جهنّمیان را می شنوند، گرزهای آتش و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می آید که گفتنی نیست.(۶۲)

* * *

صافات: آیه ۱۸۲ – ۱۸۰

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰) وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۱) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۲)

بُت پرستان سخنان کفرآمیزی گفتند و به تو نسبت های ناروایی دادند، آنان گفتند: «خدا دختر دارد و با جنّ ها ازدواج کرده است»، تو از این سخنان به دور هستی، تو خدای یگانه ای و فرزند نداری و به جفت نیاز نداری.

تو خدایی عزّتمند هستی، تو بالاتر از آن چیزی هستی که این جاهلان تو را به آن وصف می کنند.

ص:۱۳۲

تو پیامبران خود را فرستادی تا مردم را از نادانی ها نجات دهند و به مردم توحید را بیاموزند، اکنون از پیامبران با بزرگی یاد می کنی، تو در این سوره از این هفت پیامبر خود نام بردی: نوح، ابراهیم، موسی، هارون، الیاس، لوط و یونس(علیهم السلام).

اکنون بر آنان و همه پیامبران خود سلام و درود می فرستی، تو بودی که پیامبران را فرستادی تا انسان ها از نعمت هدایت بهره مند شوند، پس هر کس که از نعمت ایمان بهره مند است باید حمد و ستایش تو را کند، آری حمد و ستایش مخصوص توست که تو پروردگار جهانیان هستی.(۶۳)

ص:۱۳۳

سوره ص

اشاره

ص:۱۳۵

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۳۸ قرآن می باشد.

۲ – این سوره با حرف «ص» آغاز می شود، «صاد» یکی از حروف الفبا می باشد و خدا می خواهد به همه بفهمانند که قرآن معجزه ای است که با این حروف ساده شکل گرفته است.

۳ – موضوعات مهم این سوره چنین است: اشاره به حقیقت قرآن، داستان داوود(علیه السلام)و قضاوت او درباره دو برادر که با هم اختلاف داشتند، داستان سلیمان(علیه السلام) که به اسب های چابک و جنگی علاقه زیادی داشت، داستان ایوب و نجات او از سختی ها، عذاب کافران در جهنّم، خلقت انسان و سجده نکردن شیطان بر او...

ص:۱۳۶

ص : آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّكْرِ (۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِی عِزَّه وَشِقَاق (۲) كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْن فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاص (۳)

در ابتدا، حرف «صاد» را ذکر می کنی، این حرف، یکی از حروف الفبا است، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

سپس به قرآن سوگند یاد می کنی، قرآنی که سرشار از پند و حکمت است، سخن تو این است: «به قرآن سوگند که من راه حقّ و باطل را برای همه آشکار ساختم، امّا کسانی که کفر ورزیدند، دچار غرور شدند، آنان یکسره در حال قدرت نمایی و ستیز با حقّ هستند».(۶۴)

آری، این قانون توست: تو حقّ را برای انسان آشکار می کنی، راه حقّ و باطل را نشان او می دهی، البتّه هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو،به انسان ها اختیار دادی، آنان باید راه خود را خودشان انتخاب کنند، کسی که راه کفر را

برگزید، نتیجه آن را هم می بیند. روز قیامت کافر نمی تواند بگوید: «من حقّ را نمی شناختم»، این سخن او هرگز پذیرفته نمی شود، تو حقّ را برای انسان ها آشکار می کنی، این قانون توست، هر کس که راه کفر را برگزیند با اختیار خود این کار را کرده است، او می توانست راه ایمان و سعادت را انتخاب کند و این کار را نکرد.

کسانی که راه کفر را برمی گزینند، سرانجام نتیجه کفر خود را می بینند، تو در زمان های گذشته، انسان های زیادی را به خاطر کفر و ستمشان به هلاکت رساندی. پیامبران به آنان هشدار دادند و آنان را از عذاب ترساندند، امّا آنان پیامبران خود را مسخره کردند و به سخن آنان خندیدند، امّا وقتی عذاب آسمانی فرا رسید، ناله و فریاد برآوردند و کمک خواستند، امّا دیگر دیر شده بود و هیچ راه نجاتی برای آنان نبود !

آری، توبه در آن لحظه فایده ای نداشت، مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود. در لحظه ای که عذاب فرا می رسد، دیگر توبه کردن فایده ای ندارد.

وقتی طوفان سهمگین قوم نوح(علیه السلام) را فرا گرفت، وقتی تندبادهای وحشتناک بر قوم عاد نازل شد، آنان توبه کردند، امّا دیگر این توبه سودی نداشت. وقتی زلزله ای ویرانگر قوم صالح(علیه السلام)را در برگرفت، وقتی باران سنگریزه بر قوم لوط(علیه السلام)فرود آمد، آنان ایمان آوردند، امّا این ایمان، پذیرفته نشد و عذاب را از آنان دور نکرد، به راستی چرا آنان قبل از آمدن عذاب، توبه نکردند؟

* * *

ص : آیه ۴ - ۸

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴) أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ

(۵)وَانْطَلَقَ الْمَلاَـ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكَمْ إِنَّ هَـٰذَا لَشَیْءٌ یُرَادُ (۶) مَا سَـمِعْنَا بِهَـٰذَا فِی الْمِلَّهِ الْاٰخِرَهِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (۷) أَؤُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِنْ بَیْنِنَا بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِی بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا عَذَابِ (۸)

محمّد(صلی الله علیه وآله) با مردم مکّه سخن می گفت و آنان را از بُت پرستی بازمی داشت و به سوی یکتاپرستی فرامی خواند، در ابتدا تعداد پیروان او بسیار کم بود، امّا با گذشت زمان کم کم پیروان او زیاد شدند، بزرگان مکّه که منافع خود را در بُت پرستی می دیدند، نگران شدند، آنان نزد ابوطالب (که عموی محمّد(صلی الله علیه وآله)بود) آمدند. ابوطالب کسی بود که از محمّد(صلی الله علیه وآله)حمایت می کرد، (پدر محمّد(صلی الله علیه وآله)و پدربزرگ او از دنیا رفته بودند).

آنان به ابوطالب گفتند: «ای ابوطالب ! فرزندِ برادر تو، جوانان ما را از دین ما منحرف کرده است و می گوید که دین جدیدی آورده است. هدف او از این کار چیست؟ اگر می خواهد به مال دنیا برسد، ما به او ثروت زیادی می دهیم، اگر می خواهد به ریاست برسد، ما او را رئیس شهر مکّه می کنیم».

ابوطالب به آنان گفت که من این سخن شما را به محمّد(صلی الله علیه وآله)می گویم.

وقتی ابوطالب این سخنان را به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفت، محمّد(صلی الله علیه وآله) در جواب چنین فرمود: «من از آنان می خواهم که یک جمله از من بپذیرند، اگر این جمله را بپذیرند به آنان قول می دهم که بر همه مردم حکومت کنند و بهشت هم جایگاه آنان باشد».

ابوطالب این سخن را به بزرگان مکّه گفت، آنان گفتند: «ما حاضریم به جای یک جمله، ده جمله را بپذیریم».

سرانجام دیداری بین محمّد(صلی الله علیه وآله) و بزرگان مکّه صورت گرفت. همه منتظر بودند

تا محمّد(صلی الله علیه وآله) آن یک جمله را بگوید. آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند:

ـــــ ای محمّد ! آیا واقعاً خواسته تو از ما این است که یک جمله تو را بپذیریم.

ـــــ آری. من از شما فقط ایمان به یک جمله را می خواهم.

ـــــ فکر نمی کنیم که پذیرفتن یک جمله، کار سختی باشد. آن جمله چیست؟ آن را برایمان بگو؟

ـــــ **لا اله الا الله**.

ناگهان هیاهویی به پا شد، همه از شنیدن این سخن تعجّب کردند و گفتند:

ـــــ این چه حرفی است که تو می زنی؟ ما ۳۶۰ بُت خود را رها کنیم و تنها به سراغ یک خدا برویم. این سخنی عجیب است ! تو از ما می خواهی خدایی را بپرستیم که هرگز با چشم دیده نمی شود؟

ـــــ به خدای یگانه ایمان آورید تا رستگار شوید: **لا اله الا الله**.

ـــــ ای محمّد ! تو می خواهی ما خدایان خود را رها کنیم و به یک خدا ایمان آوریم ! ما هرگز چنین کاری نمی کنیم.

بزرگان مکّه از جای خود بلند شدند و رفتند، محمّد(صلی الله علیه وآله) رو به ابوطالب کرد و فرمود:

ـــــ عموجان ! اگر آنان خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند تا من دست از این راه بردارم، هرگز چنین نمی کنم، من به راه خود ادامه می دهم تا سرانجام پیروز شوم یا در این راه به شهادت برسم».

ـــــ ای محمّد ! راه خود را ادامه بده و بدان که من هرگز دست از یاری تو برنمی دارم ! (۶۵)

* * *

اکنون تو در اینجا به این ماجرا اشاره می کنی:

ص:۱۴۰

بُت پرستان تعجّب کردند از این که تو پیامبری از میان آنان برانگیختی تا آنان را به سوی یکتاپرستی دعوت کند. تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت آنان فرستادی، امّا آنان چنین گفتند: «محمّد جادوگر و دروغگو است. آیا جا دارد که او همه خدایان را کنار نهد و ما را به خدای یگانه دعوت کند؟ به راستی که این کار او، چیز عجیبی است».

محمّد(صلی الله علیه وآله) با آنان در جلسه ای نشست و با آنان سخن گفت، امّا وقتی بزرگان مکّه از آن جلسه بیرون آمدند، به پیروان خود چنین گفتند: «باید راه و رسم نیاکان خود را ادامه دهید و در راه پرستش بُت ها استوار باشید. بدانید که محمّد به دنبال توطئه است و می خواهد دین نیاکان ما را از بین ببرد و بر ما ریاست کند، او می خواهد شما را گمراه کند. محمّد می گوید فقط یک خدا را بپرستید، ما چنین چیزی را در آیین دیگری نشنیده ایم، پدران ما هرگز چنین چیزی را نگفته اند. دین محمّد، دین ساختگی و گمراه کننده است».

همچنین آنان به پیروان خود گفتند: «ای مردم ! محمّد خود را پیامبر می داند، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ در میان ما این همه افراد ثروتمند وجود دارد، اگر خدا می خواست کسی را به پیامبری برگزیند، یکی از ثروتمندان و بزرگان این شهر را انتخاب می کرد».

آنان به عذابی که در قرآن آمده است، شک داشتند و برای همین این سخنان را می گفتند. محمّد(صلی الله علیه وآله)آنان را از عذاب ترساند، ولی آنان راه کفر را پیمودند. آنان می خواستند به منافع و لذّت های حیوانی خود برسند، ولی سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله)را مانع کارهای خود می دانستند. پس می گفتند که قیامت و جهنّم دروغ است.

تو به آنان فرصت دادی و در عذاب آنان شتاب نکردی، سرانجام مهلت آنان به پایان می رسد و عذاب تو فرا می رسد، آن وقت است که شک از دل آنان بیرون

می رود و می فهمند که آنچه در قرآن آمده است، حقیقت است.

آنان همواره می گفتند: «معلوم نیست که روز قیامتی در کار باشد، جهنّم دروغ است». وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)برای آنان از عذاب جهنّم و آتش سوزان آن سخن می گفت، آنان می گفتند: «محمّد خواب پریشان دیده است که چنین سخن می گوید»، امّا سرانجام قیامت برپا می شود، آن روز برای آنان روز سختی خواهد بود.

هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد، آن روز دیگر نمی توانند به یکدیگر سود و زیانی برسانند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند.

وقتی آنان آتش سوزان جهنّم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله هایشان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».(۶۶)

* * *

ص: آیه ۱۱ - ۹

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَهِ رَبِّکَ الْعَزِیزِ الْوَهَّابِ (۹) أَمْ لَهُمْ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا فَلْیَرْتَقُوا فِی الْاَسْبَابِ (۱۰) جُنْدٌ مَا هُنَالِکَ مَهْزُومٌ مِنَ الْاَحْزَابِ (۱۱)

تو قرآن را معجزه محمّد(صلی الله علیه وآله) قرار دادی، محمّد(صلی الله علیه وآله) بارها از بزرگان مکّه خواست تا یک سوره مانند قرآن بیاورند، اگر آنان به دنبال حقیقت بودند، وقتی عجز خود را از آوردن یک سوره مانند قرآن دیدند، باید ایمان می آوردند، امّا به راستی چرا آنان ایمان نیاوردند؟ جواب این سؤال، یک کلمه است:

حسادت !

ص:۱۴۲

آنان به محمّـد(صلی الله علیه وآله) حسادت میورزیدنـد، آنان نمی توانستند ببیننـد که تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را به این مقـام برگزیـدی، به راستی مگر خزینه هـای رحمت تو در دست آنـان است تا هر کس را که دوست دارنـد به پیامبری انتخاب کنند و هر کس را که بخواهند از پیامبری محروم کنند؟

تو خـدای یگـانه ای و پروردگـار جهانیان هستی، تو توانا و بخشـنده هستی، تو می دانی چه کسـی شایسـتگی دارد و می تواند مردم را در مسیر کمال و سعادت رهبری کند.

این حسودان به دنبال چه هستند؟ آنان می گویند: «چرا خدا محمّد را به پیامبری برگزید؟».

تو چنین اراده کرده ای و فرشـته وحیِ خود را بر قلب محمّـد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی، حکمرانی آسـمان ها و زمین از آنِ توست، هر چه بخواهی انجام می دهی، اگر آنان به پیامبری محمّد(صلی الله علیه وآله) راضی نیستند، پس به آسمان بروند و نگذارند فرشته وحی به قلب محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل شود؟

اگر بر فرض آنان بتواننـد به آسـمان برونـد، هیـچ کاری نمی توانند انجام دهند، زیرا آنان در آنجا، سپاه اندکی بیش نیسـتند، سپاهی که فرشتگان تو، آنان را نابود می کنند.

ولی خود آنان هم می دانند که هرگز نمی توانند به آسمان ها بروند.

به راستی که این حسودان چه کاری می توانند بکنند؟

نه خزینه های رحمت تو در دست آن هاست که یکی از خود را به پیامبری انتخاب کنند، نه می توانند به آسـمان بروند و مانع شوند که فرشته وحی بر قلب محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل شود !

پس آنان چه کنند؟

ص:۱۴۳

گویا چاره ای ندارند جز این که از حسادت بمیرند !

* * *

ص : آیه ۱۵ - ۱۲

کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوح وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْاوْتَادِ (۱۲) وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوط وَأَصْحَابُ الْایْکَهِ أُولَئِکَ الْاحْزَابُ (۱۳) إِنْ کُلٌّ إِلَّا کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ (۱۴) وَمَا یَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَیْحَهً وَاحِدَهً مَا لَهَا مِنْ فَوَاق (۱۵)

بزرگان مکّه حقّ را شناختند و آن را انکار کردند، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا وظیفه خود را انجام دهد و پیام تو را به انسان ها برساند، او وظیفه ندارد که همه را به اجبار مؤمن کند، وظیفه او تنها رساندن پیام تو است و بس !

پیامبرانی که پیش از او بوده اند، جز این وظیفه ای نداشتند، آنان مردم را به سوی یکتاپرستی فرا خواندند:

نوح، هود، موسی، صالح، لوط و شعیب(علیهم السلام).

تو این پیامبران را برای هدایت مردم زمانشان فرستادی.

نوح(علیه السلام) با قوم خود سخن گفت، هود(علیه السلام) با قوم «عاد» سخن گفت، موسی(علیه السلام)هم فرعون را نصیحت کرد که قدرت زیادی داشت.

صالح(علیه السلام) هم با قوم «ثمود» سخن گفت، لوط(علیه السلام) مردم زمان خود را از گناه بازداشت و شعیب(علیه السلام) نیز مردم «ایکه» را از عذاب تو ترساند، امّا آنان سخن پیامبران خود را نپذیرفتند و سرانجام گروه هایی شکست خورده شدند، آنان پیامبران تو را دروغگو پنداشتند و سزاوار کیفر و عذاب آسمانی شدند و همگی نابود شدند.

بزرگان مکّه هم قرآن را دروغ می شمارند و می گویند: «قیامت و جهنّم دروغ

است، وقتی ما مُردیم و به مشتی خاک تبدیل شدیم، دیگر زنده نمی شویم»، امّا آنان منتظر یک صیحه آسمانی هستند، آن وقت دیگر هیچ راهی برای بازگشت به دنیا و جبران گذشته نیست.

محمّد(صلی الله علیه وآله) آنان را از عذاب قیامت می ترساند، امّا آنان از روی تمسخر چنین گفتند: «ما نمی توانیم صبر کنیم، خدایا ! عذاب خودت را هر چه زودتر قبل از روز قیامت نصیب ما بنما !». آری، آنان این گونه پیامبر تو را مسخره می کردند، تو در این دنیا به آنان مهلت می دهی، امّا وقتی روز قیامت برپا شود، آنان عذاب سختی را خواهند چشید. وقتی اسرافیل در صور خود بدمد، همه آنان زنده خواهند شد و در آتش جهنّم خواهند سوخت.

* * *

بزرگان مکّه زنده شدن دوباره را دروغ می شمردند، امّا وقتی اسرافیل برای بار دوم در صور خود بدمد به فرمان تو همه زنده می شوند، در آن روز هیچ کس فرصت جبران گذشته را ندارد، هیچ کس نمی تواند به دنیا بازگردد و کار نیک انجام دهد.

آن روز، تو همه را برای حسابرسی جمع می کنی، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن کافران می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند.

ص:۱۴۵

ص : آیه ۲۰ – ۱۶

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶) اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸)وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ (۲۰)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای بزرگان مکّه قرآن تو را می خواند و آنان را به رستگاری فرا می خواند، امّا آنان او را جادوگر و دروغگو خواندند، او را دیوانه خطاب کردند و به مردم گفتند: «محمّد(صلی الله علیه وآله)قصد توطئه دارد و می خواهد ما را گمراه کند».

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) این سخنان را شنید، اندوهناک شد، اینجاست که تو به او چنین می گویی:

ای محمّد ! ای پیامبر من ! در برابر یاوه گویی این مردم شکیبا باش و از بنده من، داوود یاد کن که من به او قدرت زیادی داده بودم و او همواره رو به درگاه من

ص:۱۴۶

می کرد.

ای محمّد ! من کوه ها را مطیع فرمان داوود قرار داده بودم و هر شامگاه و سحرگاه همراه او تسبیح می گفتند و مرا ستایش می کردند.

پرندگان در اطراف داوود جمع می شدند و در نیایش من با او همنوایی می کردند.

من حکومت داوود را استوار نمودم و به او حکمت عطا کردم، همچنین به او قدرت تشخیص گفتار حقّ از باطل را دادم و او همواره به حقّ میان مردم قضاوت می کرد.

* * *

این سخن را می خوانم، به فکر فرو می روم، می خواهم بدانم چرا از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواستی از داوود(علیه السلام) یاد کند؟

محمّد(صلی الله علیه وآله) از سخن بُت پرستان اندوهناک شده بود و تو از او چنین خواستی. چه رمز و رازی در میان است؟

باید تحقیق کنم...

* * *

بزرگان مکّه محمّد(صلی الله علیه وآله) را دروغگو، جادوگر و دیوانه خواندند، امّا به او نسبت گناه ندادند، امّا مردم به داوود(علیه السلام)نسبت زنا با زن شوهردار را دادند.

به راستی کدام یک سخت تر است؟ آیا نسبت جادوگری یا نسبت زنا؟

گویا تو می خواهی به محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین بگویی: ای محمّد ! وقتی مردم مکّه تو را دروغگو و جادوگر خواندند، اندوهناک شدی ! ای محمّد ! بر این سخنان صبر کن، بدان که فقط به تو نسبت ناروا نداده اند، جاهلان داوود(علیه السلام) را زناکار معرّفی کردند ! او بنده پرهیزکار من بود و من به او مقامی بزرگ عطا کرده بودم، امّا مردم درباره این پیامبر من یاوه گویی می کردند.

* * *

لازم است در اینجا ده نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

داوود(علیه السلام) بیش از پنج قرن، پس از موسی(علیه السلام) زندگی می کرد. (او تقریباً دو هزار و پانصد سال پیش زندگی می کرد). تو داوود(علیه السلام) را به پیامبری برگزیدی و به او کتاب «زبور» را دادی و حکومت بر سرزمینی وسیع (فلسطین و سوریه، عراق و جنوب ایران) را به او عطا کردی.

*نکته دوم

شنیده بودم که تورات تحریف شده است، خیلی دوست داشتم بدانم خیانتکارانِ یهودی چه چیزهایی را به تورات اضافه کرده اند، روزی، تورات را باز کردم، در قسمت «اشموئیل» در جملات ۲ تا ۲۷ مطلب عجیبی را خواندم. آن مطلب درباره داوود(علیه السلام) بود، اکنون آن مطلب را این گونه بازنویسی می کنم:

نزدیک غروب آفتاب بود، داوود به پشت بام قصر خود رفت. از بالای پشت بام نگاهش به حیاط خانه ای افتاد. زنی در آنجا داشت بدن خود را شستشو می داد. آن زن بسیار زیبا بود. داوود با دیدن آن زن، عاشق او شد.

نام آن زن «اوریا» بود، او همسر یکی از فرماندهان لشکر داوود بود، شوهر اوریا در جبهه مشغول جنگ بود.

داوود به دنبال اوریا فرستاد و شب با او همبستر شد. مدّتی گذشت، اوریا حامله شد... داوود نامه ای به فرماندهان جنگ نوشت و از آن ها خواست تا شوهرِ اوریا را به تنهایی به جنگ با دشمن بفرستند و او را تنها گذارند تا به دست دشمن کشته شود.

فرماندهان داوود به این دستور او عمل کردند و شوهر اوریا در جنگ کشته شد.

ص:۱۴۸

خبر کشته شدن او به اوریا رسید، او برای شوهرش عزاداری نمود. پس از آن، داوود با اوریا ازدواج کرد.

مطلبی که در تورات امروزی خواندم به پایان رسید. بارخدایا ! تو شاهد و گواه باش که من از این سخن بیزارم و آن را دروغی بزرگ می دانم !

* نکته سوم

وقتی این قسمت تورات را خواندم، به خوبی دانستم چرا قرآن در آیه ۷۹ سوره بقره با کسانی که تورات را تحریف کردند چنین سخن می گوید: «وای بر شما ! در تورات مطالبی را اضافه می کنید و می گویید این ها سخن خداست ! وای بر آنچه که با دست خود می نویسید ! وای بر آنچه که از این نوشتن ها به دست می آورید ! سزای شما چیزی جز آتش جهنّم نیست. شما با این کار، آتش جهنّم را چقدر ارزان برای خود خریدید؟ با تحریف تورات عذاب همیشگی را از آنِ خود کردید».

* نکته چهارم

این ماجرای دروغ در میان مسلمانان نیز رواج پیدا کرد و گروهی آن را با آب و تاب برای یکدیگر نقل می کردند. اینجا بود که علی(علیه السلام) به مردم گفت: «هر کس آن ماجرای دروغ را برای مردم نقل کند و به آن باور داشته باشد، من به او تازیانه خواهم زد». آری، هر کس که به دیگری نسبت زنا دهد و شاهدی نداشته باشد، باید به او تازیانه زد، این حکم اسلام است. آنانی که به داوود(علیه السلام)چنین نسبتی را می دهند، باید مجازات شوند.(۶۷)

* نکته پنجم

روزی، امام رضا(علیه السلام) این ماجرا را از زبان شخصی شنید، ایشان بسیار ناراحت شدند و دست خود را بر پیشانی زدند و فرمودند: «انّا لله و انّا الیه راجعون. این چه

ص:۱۴۹

سخنی است که بر زبان آوردی؟ داوود(علیه السلام)پیامبری از پیامبران خدا بود. تو به او نسبت زنا می دهی !».

آن شخص وقتی این سخن امام رضا(علیه السلام) را شنید، پشیمان شد. او از امام رضا(علیه السلام)خواست تا ماجرای ازدواج داوود(علیه السلام) با اوریا را توضیح دهد.

اینجا بود که امام رضا(علیه السلام) اصلِ ماجرا را چنین تعریف کرد: «در زمان داوود(علیه السلام)، قانون این بود که زنان بیوه دیگر ازدواج نمی کردند، اگر زنی شوهرش از دنیا می رفت، دیگر تا آخر عمر، حقّ ازدواج نداشت. این قانون گاهی سبب فسادهای فراوان می شد. خدا به داوود(علیه السلام) فرمان داد تا این سنّت را بشکند و با زنی بیوه ازدواج کند. اوریا یکی از آن زنان بیوه بود، شوهر او در میدان جنگ، شهید شده بود. خدا از داوود(علیه السلام)خواست تا با اوریا ازدواج کند. داوود(علیه السلام) این فرمان خدا را اطاعت کرد و با اوریا ازدواج نمود. این کار برای مردم بسیار گران تمام شد ولی سرانجام آن قانون از بین رفت و کم کم مردم ازدواج با زنان بیوه را حلال دانستند».(۶۸)

این مطلب را اضافه می کنم که حاصل ازدواج داوود(علیه السلام) با اوریا، فرزندی به نام سلیمان(علیه السلام) بود که خدا او را به مقام پیامبری برگزید.

* نکته ششم

اکنون دانستم که ازدواج داوود(علیه السلام) با اوریا، فرمانی الهی بوده است، اوریا زنی بیوه و مؤمن بوده و داوود(علیه السلام) به دستور خدا با او ازدواج کرده است، امّا جاهلان و دشمنان این پیامبر، افسانه ای عجیب ساخته اند و آن را بر زبان ها انداختند و خیانتکاران یهودی، آن را به تورات اضافه کردند.

* نکته هفتم

در آیه **۲۴** این سوره جمله بسیار مهمّی وجود دارد، آن جمله این است: «ظَنّ

داوود أنّما فَتَّناه: داوود فهمید که ما او را این گونه آزموده ایم».

عدّه ای بر این باور هستند که این جمله با ماجرای ازدواج داوود(علیه السلام) با اوریا ارتباط دارد. امّا این سخنی باطل است. حقیقت چیز دیگری است. باید کمی صبر کنم، وقتی به آیه ۲۴ رسیدم، حقیقت این جمله آشکار می شود.

* نکته هشتم

خدا در آیه ۴۳ سوره نحل چنین می گوید: «از اهل ذکر سؤال کنید، اگر نمی دانید».

«اهل ذکر» چه کسانی هستند؟

اهل سنّت «اهل ذکر» را مسیحیان و یهودیان می دانند و می گویند: «اگر ما سؤالی داشته باشیم و جواب آن را ندانیم، باید نزد آنان برویم».

افسوس که بعضی از اهل سنّت برای تفسیر آیه ۲۴ این سوره، نزد یهودیان رفتند !

یهودیان هم که دشمنان قرآن و اسلام هستند، آن ماجرای دروغ را بیان کردند، نتیجه آن این شد که بعضی از اهل سنّت باور کردند که داوود(علیه السلام) گناه کرده است و او معصوم نیست ! ریشه همه انحرافاتی که میان اهل سنّت می بینیم، همین است، آنان اهل ذکر را نشناختند و به گمراهی افتادند.

«اهل ذکر» دوازده امام معصوم می باشند که خدا آنان را برای هدایت مسلمانان برگزیده است. کاش اهل سنّت سؤالات خود را از علی(علیه السلام) و امامان پس از او می پرسیدند و این قدر از حقیقت اسلام دور نمی شدند. اهل بیت(علیهم السلام)به ما خبر داده اند که پیامبران از هر گناه و معصیتی دور بوده اند.

* نکته نهم

خدا به داوود(علیه السلام) فرمان داد تا با زن بیوه ای ازدواج کند، داوود(علیه السلام) تسلیم فرمان خدا گشت و در جامعه خود سنّت شکنی کرد و برای همین مردم به او نسبت های ناروا

ص:۱۵۱

دادند.

یکی گفت: داوود قبلاً عاشق اوریا شده بود. اوریا زنی شوهردار بود، داوود شوهر او را به میدان جنگ فرستاد تا کشته شود.

دیگری گفت: داوود چگونه عاشق اوریا شد؟ او به پشت بام رفته بود و از آنجا اوریا را دید و عاشقش شد.

دیگری گفت: آیا می دانید داوود برای چه به پشت بام رفت؟ داوود داشت نماز می خواند، شیطان به شکل پرنده ای زیبا در مقابل او آشکار شد، داوود نماز خود را شکست و به دنبال آن پرنده به راه افتاد تا آن را بگیرد، آن پرنده به سوی پشت بام رفت، داوود هم همراه او به آنجا رفت...».(۶۹)

آری، جاهلان برای داوود(علیه السلام) این افسانه ها را ساختند، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواستی تا داوود(علیه السلام) را یاد کند و بر سخنان بُت پرستان صبر کند. آری، محمّد(صلی الله علیه وآله) به فرمان خدا با بُت پرستی مبارزه کرد و در جامعه خود، سنّت شکنی کرد، طبیعی است که هر کس بخواهد سنّت های غلط جامعه را بشکند با مخالفت ها و دشمنی هایی روبرو می شود، بُت پرستان محمّد (صلی الله علیه وآله)را جادوگر و دروغگو خواندند، امّا محمّد(صلی الله علیه وآله) به راه خود ادامه داد و سرانجام بر بُت پرستان پیروز شد.

* نکته دهم

این درس بزرگی است که قرآن به من می دهد، اگر من سنّت غلطی را در جامعه دیدم، باید با آن مبارزه کنم و هرگز از سخنان یاوه گویان نهراسم. من باید وظیفه خود را انجام دهم. این قانون است: کسانی که به خاطر تو، سنّت های غلط را می شکنند با مخالفت ها و تهمت هایی روبرو می شوند، امّا سرانجام تو آنان را یاری می کنی و آیندگان آنان را با احترام و عظمت یاد می کنند.

امیدوارم که این ده نکته توانسته باشد به روشن شدن معنای این آیات کمک کند.

ص:۱۵۲

* * *

ص: آیه ۲۵ – ۲۱

وَهَلْ أَتَاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَی دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَی بَعْضُنَا عَلَی بَعْضٍ فَاحْکُمْ بَیْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَی سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِیَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَکْفِلْنِیهَا وَعَزَّنِی فِی الْخِطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِکَ إِلَی نِعَاجِهِ وَإِنَّ کَثِیرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِیلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاکِعًا وَأَنَابَ (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِکَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَی وَحُسْنَ مَآبٍ (۲۵)

اکنون می خواهی ماجرای آزمونِ داوود(علیه السلام) را بیان کنی، تو به داوود(علیه السلام) مقام قضاوت را عطا کرده بودی و او در میان مردم قضاوت می کرد، تو به او فرمان داده بودی که وقتی دو نفر با هم دعوا دارند، حتماً سخن هر دو طرف را بشنود.

درست است که تو قدرت تشخیص حقّ از باطل را به او داد بودی، امّا او وظیفه نداشت که قبل از شنیدن سخن دو طرف، حکم صادر کند.

روزی تو برای او یک شرایط غیر عادی فراهم کردی تا او را امتحان کنی که آیا هنگامی که او دچار دستپاچگی و عجله است به وظیفه خود عمل می کند؟ آیا سخن هر دو طرف دعوا را می شنود یا این که عجله می کند و حکم را زود صادر می کند؟

امتحان گرفتن تو برای این نیست که از چیزی که نمی دانی باخبر شوی. تو،به همه چیز آگاهی داری، تو از بندگانت امتحان می گیری تا آنان خودشان را بهتر بشناسند.

اکنون ماجرای امتحان داوود(علیه السلام) را بیان می کنی:

داوود در محراب، مشغول عبادت بود که ناگهان دیـد دو نفر به بالای دیوار محراب آمدند و در مقابل او ظاهر شدند. آنان به صورت ناگهـانی و بـدون آن که قبلاًـ اجـازه بگیرنـد نزد داوود آمدنـد، داوود که در حال و هوای خودش بود، با دیـدن آنان وحشت کرد، خیال کرد آنان قصد بدی دارند.

آنـان به داوود گفتنـد: «ای داوود ! نترس ! مـا دو نفر با هم اختلافی داریم و می خواهیم تو بین ما به حقّ قضاوت کنی، از هیچ کدام ما طرفداری نکن و ما را به راه حقّ رهنمون باش».

سپس یکی از آنـان چنین گفت: «ای داوود ! این برادر من است. او ۹۹ گوسـفند دارد و من فقط یک گوسفند دارم. برادرم از من می خواهد تا من یک گوسـفند خود را به او بدهم. او می خواهد صد گوسفند داشته باشد. ای داوود ! برادرم به من حرفِ زور می گوید».

اینجـا بود که داوود به او چنین گفت: «واقعاً که برادر تو با این تقاضا به تو ظلم می کنـد، این مطلب تازگی نـدارد، بسیاری از شریکان و دوسـتان به یکـدیگر سـتم می کننـد مگر کسانی که ایمان آورده انـد و عمل نیک انجام می دهند که عدّه آنان کم است».

داوود این گونه حکم خود را صادر کرد، آنان هیـچ اعتراضـی نکردنـد و با داوود خـداحافظی کردنـد و رفتنـد. پس از مدّتی، داوود به فکر فرو رفت، قضاوت او به حقّ بود، زیرا کسـی که ۹۹ گوسـفند داشت و می خواست گوسفند برادر خود را بگیرد، هیچ اعتراضـی نکرد، اگر او قضاوت داوود را قبول نداشت، سـخنی می گفت و اعتراضـی می کرد، سکوت او دلیل بر این بود که او قضاوت داوود را پذیرفته است و تصمیم گرفته است دست از ظلم و ستم خود بردارد.

ص:۱۵۴

داوود می دانست که به حقّ قضاوت کرده است، امّا در اینجا نکته ای وجود داشت: تو از او خواسته بودی در هنگام قضاوت هرگز عجله نکند و قبل از شنیدن سخن دو طرف، حکم صادر نکند. داوود در این ماجرا فقط سخن یک طرف دعوا را شنیده بود. آری، او قبل از شنیدن سخن طرف دیگر دعوا، حکم را صادر کرده بود. اینجا بود که داوود فهمید تو او را این گونه امتحان کرده ای !

او وظیفه خود را به درستی انجام نداده بود، او باید سخن هر دو طرف را می شنید، پس، از تو طلب بخشش نمود و در مقابل عظمت تو به سجده افتاد و به سوی تو بازگشت، تو هم او را بخشیدی.

به درستی که داوود(علیه السلام) نزد تو، جایگاه بزرگی دارد و او سرانجامی نیک پیدا نمود و تو در روز قیامت او را در بهترین جایگاه های بهشت جای خواهی داد.

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

قبلاً گفتم که عدّه ای بر این باورند که جمله ای از آیه ۲۳ با ماجرای ازدواج داوود(علیه السلام)با اوریا ارتباط دارد.

برای روشن شدن مطلب، بار دیگر این جمله را ذکر می کنم:

«ظَنّ داوود أنّما فَتّناه».

ترجمه این جمله چنین است: «داوود فهمید که ما او را این گونه امتحان کردیم».

واژه «فتّناه» در این جمله به کار رفته است. این واژه، بسیار مهم است و باید به آن دقّت کرد. این واژه از ریشه «فتن» می باشد. در کتاب های لغت برای این ریشه، دو معنا ذکر شده است: «امتحان» و «فتنه».

در شرحی که در بالا ذکر شد روشن شد که خدا از داوود(علیه السلام)امتحان گرفت، پس

این واژه در این جمله به معنای «امتحان» می باشد.

* نکته دوم

گروهی از جاهلان، افسانه ای عجیب ساختند و گفتند که داوود(علیه السلام) با اوریا زنا کرد. بعضی هم این افسانه را به کتاب تورات اضافه کردند.

عدّه ای از مسلمانان که آن افسانه را باور کردند وقتی به این جمله رسیدند، در گمراهی افتادند.

آنان این جمله را چنین معنا کردند: «داوود فهمید که ما او را در فتنه افکندیم». آنان ریشه «فتن» را که در این جمله آمده است «فتنه» معنا کردند. (در حالی که این واژه در اینجا به معنای امتحان گرفتن است). سپس آنان فتنه داوود(علیه السلام) را چنین شرح دادند:

داوود در فتنه عشق گرفتار شد !

عشق اوریا !

زنی که از زیبایی چیزی کم نداشت !

داوود مهار دل از دست داد با آن زن زنا کرد و سپس دستور داد تا فرماندهان برنامه ای بریزند تا شوهر اوریا در جنگ کشته شود، سپس داوود با اوریا ازدواج نمود.

بعد از همه این ها، داوود پشیمان شد و به درگاه خدا توبه کرد و خدا هم گناه او را بخشید.(۷۰)

نمی دانم آنان چگونه جرأت کردند این سخنان باطل را بر زبان جاری کنند، من از این سخنان ناروا به خدا پناه می برم.

کسی که به مکتب اهل بیت(علیهم السلام) ایمان دارد و قرآن را با نگاه آنان تفسیر می کند، از این سخنان بیزار است.

* نکته سوم

واژه «فتن» که در این جمله به کار رفته است به معنای «امتحان» است. تفسیر صحیح این است که خدا داوود را امتحان کرد.

امتحان داوود(علیه السلام) چه بود؟

خدا به او مقام قضاوت را عطا کرده بود و او در میان مردم قضاوت می کرد. این دستور خدا بود که داوود(علیه السلام) حتماً سخن هر دو طرف را بشنود و بعد حکم صادر کند.

خدا برای داوود(علیه السلام) شرایط غیر عادی ایجاد کرد تا او را امتحان کند، داوود(علیه السلام)در محراب عبادت بود که دو برادر به صورت ناگهانی نزد او آمدند. در آن شرایط، داوود(علیه السلام)عجله کرد و قبل از شنیدن سخن دو طرف دعوا، قضاوت نمود.

داوود(علیه السلام) به حقّ قضاوت کرد، امّا کمی عجله کرد، این عجله شایسته مقام او نبود، او فهمید که خدا او را این گونه امتحان کرده است و برای همین از خدا خواست این عجله او را ببخشد و خدا هم او را بخشید.

* * *

ص : آیه ۲۸ - ۲۶

یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ (۲۸)

ص:۱۵۷

تو به داوود(علیه السلام) حکومت بر سرزمین وسیعی را عطا کردی، او بر فلسطین، سوریه، عراق و جنوب ایران حکومت می کرد. در اینجا از آنچه به داوود(علیه السلام)وحی کردی سخن می گویی. تو به داوود(علیه السلام) چنین وحی کردی:

ای داوود ! من تو را نماینده خود روی زمین قرار دادم، پس در میان مردم به درستی قضاوت کن و از هوای نفس که تو را از راه من جدا می کند، پیروی نکن.

ای داوود ! کسانی که از راه من گمراه می شوند، چون روز قیامت را فراموش می کنند، عذاب سختی در انتظار آنان است، آنان فکر می کنند که این جهان بیهوده آفریده شده است و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، هرگز چنین نیست، من آسمان و زمین و هر آنچه بین آن هاست را بیهوده نیافریدم، این پندار کافران است، به درستی که آتش سوزان برای کافران است.

آنان تصوّر می کنند که سرانجامِ مؤمنان با آنان یکسان است، آنان می پندارند که همه انسان ها به مشتی خاک و استخوان تبدیل می شوند و پس از آن دیگرَ هیچ کس زنده نمی شود و از بهشت و جهنّم خبری نیست.

این پندار باطلی است. چگونه ممکن است که من مؤمنانی را که عمل نیک انجام دادند، همانند مفسدان قرار دهم؟ چگونه ممکن است من پرهیزکاران را همانند گناهکاران قرار دهم؟

من همه انسان ها را در روز قیامت زنده می کنم، مؤمنان را در بهشت جاودان جای می دهم و کافران را در آتش جهنّم گرفتار می سازم.

* * *

آری، این وعده توست، تو در روز قیامت همه را زنده می کنی تا به کسانی که

ایمان آوردنـد و عمل نیک انجام دادنـد، پاداش نیکو بـدهی، این پاداش بر اساس عـدل توست. در روز قیامت، کسانی که راه کفر را برگزیدند، نتیجه اعمال خود را می بینند، آنان در جهنّم گرفتار می شوند.

آری، روز قیامت، عـدالت تو را تکمیل می کنـد، اگر قیامت نباشد، چه فرقی بین خوب و بد است؟ بعضـی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حقّ دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدّتی می میرند، آنان کِی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنـان که روز قیامت و معاد را انکار می کننـد، می گوینـد انسان بعـد از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود. چگونه ممکن است سـرانجامِ انسان های خوب با سـرانجامِ انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.(۷۱)

* * *

ص: آیه ۲۹

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹)

تو آسـمان ها و زمین را بیهوده نیافریـدی، بلکه از آفرینش آن هـدفی داشتی، تو همه جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گُل سرسبد همه موجودات قرار دادی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

امّا راه رسیدن به کمال چیست؟ انسان چگونه می تواند این مسیر را بپیماید؟ چه کسی او را راهنمایی می کند؟ آیا تو انسان را به حال خود رها کرده ای؟

هرگز.

تو قرآن را بر محمّـد(صـلی الله علیه وآله) نازل کردی تا انسان ها در آیاتش انـدیشه کنند و خردمندان از آن پند گیرند، قرآن کتابی پر خیر و برکت است، راه سعادت را به انسان نشان می دهد.

قرآن، کتاب زندگی است، تو راه و رسم زندگی را در آن بیان کرده ای !

افسوس که مسلمانان با قرآن تو فاصله دارند ! آنان قرآن را برای ثواب می خوانند و به معنای آن توجّه نمی کنند.

در این آیه چنین می گویی: «من قرآن را فرسـتادم تـا انسـان ها در آن فکر کننـد»، تو قرآن را برای آن نفرسـتادی که من برای ثواب آن را بخوانم و نفهمم که چه می خوانم !

ص:۱۶۰

ص: آیه ۳۲ – ۳۰

وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰)إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّی حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲)

اکنون می خواهی از سلیمان(علیه السلام) سخن بگویی، برایم می گویی که او بنده خوب تو بود و همواره به یاد تو بود و به درگاه تو رو می کرد.

سلیمان(علیه السلام) فرزند داوود(علیه السلام) بود، وقتی سلیمان(علیه السلام) سیزده ساله شد، تو او را به پیامبری برگزیدی. تو از داوود(علیه السلام) خواستی تا پسرش سلیمان(علیه السلام) را به عنوان جانشین خود به مردم معرّفی کند.

آری، تو به داوود و سلیمان(علیهما السلام)، علم و دانش عطا کردی و آن دو نیز حمد و سپاس تو را به جای آوردند و چنین گفتند: «سپاس از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».

پس از آن که داوود(علیه السلام) از دنیا رفت، سلیمان(علیه السلام) جانشین او شد و به حکومت

رسید. سلیمان(علیه السلام) وارث همه نعمت هایی شد که تو به داوود(علیه السلام) داده بودی.

در اینجا ماجرایی از سلیمان(علیه السلام) را نقل می کنی: او اسب های چابک را بسیار دوست می داشت، عصر یکی از روزها اسب های چابک و تندرو را به او عرضه کردند، سلیمان(علیه السلام) به اسب ها نگاه کرد و چنین گفت: «من این اسب ها را به خاطر یاد خدا دوست می دارم»، او می خواست از آن ها در راه جهاد استفاده کند.

سلیمان(علیه السلام) با شیفتگی کامل به اسب ها نگاه می کرد تا آن اسب ها از دیدگان او پنهان شدند. اسب ها آن قدر جالب بودند که سلیمان(علیه السلام) گفت: «بار دیگر آن ها را به سوی من بازگردانید».

مأموران اسب ها را نزد او بازگرداندند، او دست به ساق و گردن اسب ها کشید و آن ها را نوازش کرد.

* * *

سلیمان(علیه السلام) در آن روز، دستور داد تا مراسم رژه اسب سواران برگزار شود. او با دقّت به اسب ها نگاه می کرد و آمادگی آنان را برای جنگ بررسی می کرد. وقتی مراسم رژه اسب ها به پایان رسید، فرمان داد که اسب ها را بازگردانند و آن ها را نوازش کرد. این کار سلیمان(علیه السلام) بهترین تشویق برای کسانی بود که کار تربیت آن اسب ها را به عهده داشتند.

این ماجرا پیام مهمّی برای مسلمانان دارد، آنان باید در همه زمان ها آمادگی مقابله با دشمنان را داشته باشند تا به این وسیله، در دل دشمنان هراس ایجاد شود.

در زمان قدیم، اسب های چابک از تجهیزات جنگی بود. اسب ها در میدان جنگ، نقش تانک و زره پوش امروز را داشتند، مسلمانان باید با توجّه به زمان خود، بهترین وسایل و امکانات دفاع از خود را داشته باشند. دشمنان حقّ و

حقیقت هرگز بر اساس منطق و اصول انسانی عمل نمی کنند، آنان اگر بفهمند که مسلمانان ضعیف هستند، نظر خود را بر آنان تحمیل می کنند، برای همین است که مسلمانان نیاز به یک نیروی نظامی قدرتمند و بازدارنده دارند که دشمن را به هراس اندازند.

* * *

اگر من ثروت را به خاطر تو دوست داشته باشم، عیبی ندارد. اگر من ثروتی جمع کنم و هدفم کمک به دین خدا باشد، اشکالی ندارد.

اگر دوستی دنیا برای دنیاطلبی باشد، بد است، امّا دوستی دنیا اگر به خاطر خدا باشد، اشکال ندارد.

در آن زمان سپاه یک کشور نیاز به اسب های چابک داشت، هر سپاهی که اسب های زیادتر و چابک تر داشت، قدرت بیشتری داشت، اسب ها برای میدان جنگ آموزش داده می شدند و نقش بسیار مهمّی در پیروزی سپاهیان داشتند.(۷۲)

* * *

ص: آیه ۳۹ – ۳۳

رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاء وَغَوَّاص (۳۷) وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَاب (۳۹)

در اینجا می خواهی ماجرای دیگری از سلیمان(علیه السلام) را نقل کنی: سلیمان(علیه السلام)آرزو

ص:۱۶۳

داشت تا فرزندان برومند و شجاعی داشته باشد تا آن ها او را در اداره کشور یاری کنند.

سلیمان(علیه السلام) چندین همسر داشت، او با خود چنین گفت: «من با همسران خود همبستر می شوم تا دارای فرزندانی شجاع گردم و آنان مرا یاری کنند». سلیمان(علیه السلام)فراموش کرد که «اِنْ شاء الله» بگوید.

«اِنْ شاء الله» یعنی: «من این کار را می کنم، اگر خدا بخواهد».

تو به بندگان خوبت فرمان دادی تا هر وقت تصمیم به انجام کاری می گیرند، «ان شاءالله» بگویند.

این دستور تو برای این است که مؤمنان هرگز به قدرت خود مغرور نشوند، تو دوست داری که آنان همیشه به تو توکّل کنند.

آن روز سلیمان(علیه السلام) فراموش کرد که «اِنْ شاء الله» بگوید، مدّتی گذشت. فقط یکی از همسران سلیمان(علیه السلام)حامله شد. سلیمان(علیه السلام) برای تولّد فرزند خویش روزشماری می کرد، او در انتظار آن بود که فرزند خویش را در آغوش گیرد. ماه ها سپری شد و او بی صبرانه منتظر بود.

زمان زایمان همسر او فرا رسید، سلیمان(علیه السلام) برای اداره امور کشور روی تخت خود نشسته بود، امّا دلش پیش فرزندش بود، بعد از لحظاتی چند نفر نزد او آمدند و نوزاد مرده ای را روی تخت او قرار دادند، آری ! فرزند سلیمان(علیه السلام) مرده به دنیا آمده بود.

سلیمان(علیه السلام) به فرزند خود نگاه کرد، او دید که فرزندش معیوب است و بعضی از اعضای بدن او ناقص است ! این همان فرزندی بود که سلیمان(علیه السلام)ماه ها در انتظار

آمدن او بود. اینجا بود که سلیمان(علیه السلام)سکوت کرد و به فکر فرو رفت.

تو این گونه سلیمان(علیه السلام) را آزمودی، تو بر تخت او جسدی مرده را افکندی و او به درگاه تو توبه کرد.

آری، سلیمان(علیه السلام) فهمید که یک لحظه از توکّل به تو غفلت کرده است. آن روز که او تصمیم گرفت بچّه دار شود، توکّل به تو را از یاد برد. او آن روز «ان شاء الله» نگفت، او خیال می کرد همین که یک مرد با همسرش همبستر بشود، بعد از نُه ماه فرزندی سالم به دنیا می آید.

نه هرگز چنین نیست. این تو هستی که آن نطفه را به نوزادی زیبا تبدیل می کنی، اگر برای یک لحظه نظر لطف تو نباشد، آن نوزاد یا قلب ندارد یا دست و پا ندارد ! سلیمان(علیه السلام)آن روز درس بزرگی آموخت، او از لحظه غفلت خود توبه کرد. (۷۳)

* * *

این ماجرا را در اینجا نقل کردی تا من هم درس بگیرم، آری، من باید در هر کاری که می خواهم انجام دهم به تو توکّل کنم و «انْ شاء الله» بگویم.

اگر تو نخواهی، من نمی توانم هیچ کاری انجام دهم. وقتی می خواهم فردا به سفر بروم، باید بگویم: «به خواست خدا فردا به سفر می روم».

برای یک لحظه هم بی نیاز از تو نیستم، هرگز موجودی مستقل نیستم، من نیازمند تو هستم، پس نمی توانم صددرصد از انجام کاری در آینده خبر بدهم.

باید به تو توکّل کنم و برای آینده برنامه ریزی کنم، از تو یاری طلبم و بدانم که همه کارهای جهان در دست توست، اگر بخواهی می توانی همه برنامه ها را به هم بریزی.

تو دوست داری من همیشه به نیاز خودم اعتراف کنم، هر کاری که می خواهم انجام دهم فریاد بزنم:

«به خواست خدا»، «به امید خدا»، «ان شاء الله».

من این گونه فریاد نیاز برمی آورم، من دیگر هرگز دچار غرور نمی شوم، تو را فراموش نمی کنم، دیگر دنیا مرا فریب نمی دهد، دیگر خودم را همه کاره دنیایِ خود نمی بینم، من این گونه خود را به دریای لطف تو وصل می کنم، اگر لطف تو نباشد، قادر به انجام هیچ کاری نیستم، من بنده ای ناچیزم، به تو محتاج و نیازمندم.

* * *

سلیمان(علیه السلام) برای لحظه ای توکّل به تو را از یاد برده بود، او وقتی به جسد بی جان نوزادش نگاه کرد دست به دعا برداشت و چنین گفت: «بارخدایا ! مرا ببخش و به من حکومتی عنایت کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد که تو بخشنده و باسخاوت هستی».

تو هم دعای او را مستجاب نمودی و باد را مسخّر او کردی، باد به فرمان او به هر جا که می خواست به نرمی روان می شد. او مسافتی را که باید در یک ماه بپیماید، با باد در یک صبح می پیمود و این به قدرت و معجزه تو بود.(۷۴)

تو جنّ ها را رام او قرار دادی، گروهی از جنّ ها برای او ساختمان های باشکوه می ساختند، گروهی هم به دریا می رفتند و برای او لؤلؤ و مرجان می آوردند، گروهی از جنّ ها هم که قبلاً مردم را آزار می دادند به فرمان سلیمان(علیه السلام) با زنجیر بسته شده بودند تا دیگر به کسی آزاری نرسانند.

تو به سلیمان(علیه السلام) چنین گفتی: «ای سلیمان ! این نعمت سلطنت و قدرت، عطای

بی انـدازه من به توست. به تو عطای فراوانی داده ام که حدّ و انـدازه ندارد، اکنون به هر کس که می خواهی از این ثروت ها ببخش و از هر کس که می خواهی دریغ نما. تو شایسته این مقام و امین من هستی».

به درستی که سلیمان(علیه السلام) نزد تو، جایگاه بزرگی دارد و او سرانجامی نیک پیدا نمود و تو در روز قیامت او را در بهترین جایگاه های بهشت جای خواهی داد.

* * *

وقتی آیه ۳۵ این سوره را خواندم به فکر فرو رفتم: سلیمان(علیه السلام) بر همه دنیا حکومت نمی کرد، حکومت او شامل سوریه، فلسطین، عراق و جنوب ایران می شد، مرکز حکومت او، شهر «بیت المقدس» در فلسطین بود.

ما بر این باور هستیم که وقتی مهدی(علیه السلام) ظهور کند، بر همه جهان حکومت خواهد کرد، پس حکومت مهدی(علیه السلام) بالاتر و برتر از حکومت سلیمان(علیه السلام)خواهد بود. اگر این مطلب صحیح است پس چرا سلیمان(علیه السلام)از خدا خواست که به او حکومتی بدهد که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد !

به راستی منظور سلیمان(علیه السلام) از این سخن چه بود؟

پاسخ این سؤال را می توانیم در سخن امام کاظم(علیه السلام) بیابیم. از سخن آن حضرت می توانیم چنین بفهمیم: حکومت ها به دو نوع تقسیم می شوند:

الف. حکومت انسانی: گاهی یک انسان مردم را به اطاعت از خود فرا می خواند و سپاهی را تشکیل می دهد و شروع به کشورگشایی می کند، معمولاً این کشورگشایی ها با ظلم و ستم همراه است.

ب. حکومتی الهی: گاهی خدا کسی را برای حکومت برمی گزیند و وسایل این

حکومت را برای او فراهم می کند.

سلیمان(علیه السلام) دعا کرد که خدا به او حکومتی دهد که برتر از همه حکومت هایِ انسانی باشد. هیچ حکومت انسانی نمی تواند باد و جنّ ها را رام خود کند، خدا این امکانات را به سلیمان(علیه السلام)داد و حکومت او را برتر از همه حکومت های انسانی قرار داد، سلیمان(علیه السلام)هرگز دعا نکرد که حکومت او از حکومت های الهی برتر باشد.(۷۵)

حکومت سلیمان(علیه السلام) از همه حکومت های انسانی بالا‌تر است، امّا حکومت او از حکومت های الهی بالا‌تر نبود. سلیمان(علیه السلام) بر قسمتی از زمین حکومت کرد، امّا وقتی مهدی(علیه السلام)ظهور کند، حکومت او بر همه زمین خواهد بود. حکومت مهدی(علیه السلام) حکومتی الهی است. این وعده خداست که روزی او ظهور می کند و بر همه جهان حکمفرما می شود.(۷۶)

* * *

خدا به سلیمان(علیه السلام) حکومت بزرگی عطا کرده بود و سلیمان(علیه السلام) برای اداره این حکومت به سه چیز نیاز داشت: وسیله نقلیّه، مواد اوّلیّه، نیروی کار.

* وسیله نقلیّه:

سلیمان(علیه السلام) بر سرزمین وسیعی حکومت کرد، حکومت او سوریه، فلسطین، عراق و جنوب ایران را در برمی گرفت، مرکز حکومت او، شهر «بیت المقدس» در فلسطین بود. او برای اداره این سرزمین، نیاز به وسیله ای داشت که بتواند به سرعت به این طرف و آن طرف برود.(۷۷)

سلیمان(علیه السلام) بر روی تخت خود می نشست و باد آن را به حرکت در می آورد، این

ص:۱۶۸

کار با قدرت بی انتهای خدا، امکان داشت، خدا بر هر کاری که بخواهد تواناست. در آن روزگار، مردم در مدّت یک ماه می توانستند تقریباً هزار و پانصد کیلومتر راه را بپیمایند.

سلیمان(علیه السلام) می توانست به وسیله باد در یک روز سه هزار کیلومتر را طی کند و این معجزه ای بزرگ در آن زمان بود.(۷۸)

این باد با این که سرعت زیادی داشت، امّا سلیمان(علیه السلام) در آن احساس آرامش می کرد، گویی که باد به آرامی حرکت می کند.

* دوم: مواد اوّلیّه

سلیمان(علیه السلام) برای تهیّه وسایل مورد نیاز مردم به مواد اوّلیّه نیاز داشت، خدا چشمه ای از مس گداخته برای او فراهم کرد. در آیه ۱۲ سوره سبا به این مطلب اشاره شده است.

* سوم: نیروی کار

خدا گروهی از جنّ ها را در اختیار سلیمان(علیه السلام) قرار داد تا برای او کار کنند و هر آنچه او نیاز داشت، بسازند. جنّ ها قدرت عجیبی داشتند و سلیمان(علیه السلام) با بهره گیری از این قدرت توانست به اهداف خود برسد.

حکومت سلیمان(علیه السلام) با این سه امر اعجازگونه از قدرت و اقتدار زیادی بهره مند بود.(۷۹)

ص:۱۶۹

ص: آیه ۴۳ – ۴۰

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَی وَحُسْنَ مَآب (۴۰) وَاذْکُرْ عَبْدَنَا أَیُّوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْب وَعَذَاب (۴۱)ارْکُضْ بِرِجْلِکَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲) وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِکْرَی لِأُولِی الْأَلْبَابِ (۴۳)

در اینجا از بنده خوب خودت، ایّوب(علیه السلام) یاد می کنی، او اسوه صبر بود و زندگی او برای همه کسانی که به سختی ها مبتلا می شوند، درس بزرگی است.

وقتی او به سختی های زیادی مبتلا شد، تو را خواند و گفت: «بارخدایا ! شیطان مرا به رنج و عذاب رسانیده است، مرا از این رنج و عذاب رهایی بخش».

اینجا بود که تو به او فرمان دادی: «ای ایّوب ! پای خود را بر زمین بزن، چشمه ای پدیدار می شود. این چشمه آبی خنک برای شستشو و نوشیدن است». ایّوب(علیه السلام) در آن چشمه بدن خود را شست و از بیماری شفا یافت و تو خانواده اش

ص:۱۷۰

را که از دست داده بود به او دوباره بخشیدی و آنان را زنده نمودی، همچنین تو به او فرزندان دیگری هم دادی.

تو سختی ها را از ایّوب(علیه السلام) دور کردی و نعمت را بر او تمام کردی تا این معجزه، رحمتی از سوی تو باشد و خردمندان از آن پند بگیرند.

* * *

این آیات را خواندم، اکنون می خواهم با ایّوب(علیه السلام) و سرگذشت او بیشتر آشنا شوم. به تحقیق و مطالعه می پردازم:

پدر ایّوب(علیه السلام)، ثروت زیادی داشت، در سرزمین شام (سوریه و فلسطین) هیچ کس به اندازه او ثروتمند نبود، او گلّه های بزرگ شتر و گوسفند داشت. وقتی ایّوب(علیه السلام) به سی سالگی رسید، پدرش از دنیا رفت، این ثروت زیاد به ایّوب(علیه السلام)رسید. ایّوب(علیه السلام)همسر مؤمنی داشت که به او علاقه زیادی داشت و خدا به او فرزندان زیادی داد.

ایّوب(علیه السلام) به فقرا کمک زیادی می کرد، او هر شب برای آنان غذا آماده می کرد و آنان را به سر سفره خود دعوت می کرد.

مردم به ایّوب(علیه السلام) علاقه زیادی داشتند، همه به او ایمان آورده بودند و به سخنش گوش می دادند. ایّوب(علیه السلام) بنده شکرگزار خدا بود و خدا را برای همه نعمت ها شکر می کرد.

شیطان از این ماجرا بسیار ناراحت بود، او به ایّوب(علیه السلام)حسادت میورزید و نمی توانست شکرگزاری او را ببیند.

روزی شیطان به خدا چنین گفت: «اگر ایّوب شکر تو را به جا می آورد، کار

مهمّی نکرده است، تو به او نعمت فراوان داده ای و او تو را شکر می کند. اگر راست می گویی به من اجازه بده تا ثروت او را نابود کنم و گرفتار شود، آن وقت می بینی که او دیگر بنده شاکر تو نیست، وقتی سختی ها فرا رسد، ایّوب تو را از یاد خواهد برد».

خدا می دانست که ایّوب(علیه السلام) در سختی ها هم شکرگزار خواهد بود، خدا به همه چیز آگاهی دارد، امّا برای این که این مطلب بر شیطان آشکار شود، به شیطان اجازه داد تا اموال ایّوب(علیه السلام) را نابود کند.

* * *

شیطان بسیار خوشحال شد، او از خدا چنین اجازه ای را گرفته بود، خدا هم مصلحت را در آن دید که شیطان چنین کاری را انجام دهد. اینجا بود که سختی ها یکی پس از دیگری آغاز شد. همه گوسفندان و شترهای او از بین رفتند، باغ های سرسبز او طعمه آتش شد و دست او از مال دنیا خالی شد.

اینجا بود که شیطان به شکل انسانی نزد ایّوب(علیه السلام) آمد و به او گفت:

ــــ ای ایّوب ! همه مال و ثروت تو نابود شد، این نشانه آن است که خدا بر تو خشم گرفته است.

ــــ ای مرد ! من از خودم چیزی نداشته ام، همه این اموال از آنِ خدا بود، خدا اختیار آن اموال را دارد. من بر آنچه پیش می آید، خدا را ستایش می کنم.

مدّتی گذشت، روزی، همه فرزندان ایّوب(علیه السلام) در خانه جمع بودند، زلزله ای آمد و همه آنان زیر آوار ماندند و از دنیا رفتند. وقتی ایّوب(علیه السلام) این ماجرا را دید، اشکش جاری شد امّا چیزی جز ستایش خدا بر زبان جاری نکرد، او پیکر

فرزندان خود را به خاک سپرد. اینجا بود که شیطان نزد او آمد و گفت:

ـــــ ای ایّوب ! دیدی که خدا با فرزندان تو چه کرد. آیا باز هم شکر خدا را می گویی؟

ـــــ من هرگز چیزی از خود نداشتم، فرزندان من، امانتی بودند که خدا به من داده بود، اکنون خدا امانت خود را پس گرفته است. من هم به آنان خواهم پیوست. سرانجامِ همه انسان ها مرگ است.

مدّتی گذشت تا این که ایّوب(علیه السلام) به بیماری سختی مبتلا شد، او دیگر نمی توانست از جای خود حرکت کند، ایّوب(علیه السلام) باز هم حمد و ستایش خدا را می کرد و شکرگزار او بود.

* * *

از مال دنیا، هیچ چیز برای ایّوب(علیه السلام) باقی نمانده بود، همسرِ ایّوب(علیه السلام) از او اجازه گرفت تا در خانه های مردم کار کند تا بتواند غذایی برای ایّوب(علیه السلام) تهیّه کند.

در همه این سختی ها زبان ایّوب(علیه السلام) فقط به شکر و ستایش خدا مشغول بود و این چیزی بود که شیطان را به شدّت عصبانی می کرد. این بار شیطان تصمیم عجیبی گرفت. او نزد مردم رفت و گفت: «ای مردم ! آیا می دانید چرا ایّوب به این سختی ها گرفتار شده است؟ خدا بر او خشم گرفته است، معلوم نیست او چه گناه بزرگی را مخفیانه انجام داده است که خدا این گونه او را کیفر می کند، ای مردم ! چرا همسر ایّوب(علیه السلام)را به خانه های خود راه می دهید تا برای شما کار کند، آیا نمی ترسید خشم خدا شامل حال شما هم شود؟».

اینجا بود که دیگر هیچ کس به همسر ایّوب(علیه السلام) کار نداد، همسر وفادار ایّوب(علیه السلام)

ص:۱۷۳

بسیار انـدوهناك شـد، او هر روز موقع غروب آفتاب، نانی برای ایّوب(علیه السـلام) می برد، امّا آن روز او با دست خالی باید نزد همسـرش باز می گشت، در فکر بود چه کند، او کنار کوچه ایستاده بود و فکر می کرد، ناگهان پنجره ای باز شد، یکی از زنان به او گفت: «آیا گیسوی خود را به من می فروشی؟ من حاضر هستم گیسوی تو را بخرم و به تو مقداری نان بدهم».

همسر ایّوب(علیه السلام) به فکر فرو رفت، او حاضر نبود شوهرش یك شب را گرسنه صبح کند. پس این پیشنهاد را پذیرفت.

* * *

وقتی ایّوب(علیه السـلام) از این ماجرا آگاه شـد، ناراحت شد و گفت: «همسـرم ! چرا چنین کاری کردی؟ به خدا قسم اگر من خوب شوم تو را صد تازیانه خواهم زد».

من دوست دارم بدانم علّت ناراحتی ایّوب(علیه السلام) چه بود، چرا ایّوب(علیه السلام)این گونه قسم خورد؟

احتمال می دهم در آن روزگار این کار معنای بـدی داشـته است، شـنیده ام که در بعضـی از زمان ها، گیسوی زنان بدکاره را می بریده اند و این نشانه ای برای آنان بوده است.

به راستی اگر زنانی که از همسـر ایّوب(علیه السـلام) هیـچ شـناختی نداشـتند و عفّت و پاکـدامنی او را نمی دانسـتند، او را می دیدند، با خود چه فکری می کردند؟

من احتمال می دهم که زنی که سـر از پنجره خانه خود بیرون آورد و گیسوی همسـر ایّوب(علیه السلام) را خرید، خود شیطان بوده است، شیطان می تواند به شکل زن یا مرد ظاهر شود، گویا شیطان نقشه ای دیگر داشته است تا میان ایّوب(علیه السلام) و

همسرش جدایی افکند.

ایّوب(علیه السلام) با ناراحتی به همسرش گفت که اگر من خوب شوم تو را با صد تازیانه خواهم زد. همسر ایّوب(علیه السلام) دانست که شوهرش این سخن را از روی غیرت می گوید، برای همین در جواب به او گفت: «من حرفی ندارم که تو خوب شوی و آن گاه به جای صد تازیانه، دویست تازیانه به من بزنی».

به راستی که همسر ایّوب(علیه السلام) بهترین الگو برای زنان مسلمان است، شیطان همه این کارها را کرده بود تا میان این زن و شوهر با ایمان، جدایی بیفکند، هر زن دیگری می بود با شنیدن این سخن می گفت: «ای مرد ! چقدر تو بی انصاف هستی ! من برای این که غذایی برای تو بیاورم، این کار را کرده ام» و بعد از آن قهر می کرد و می رفت، امّا همسر ایّوب(علیه السلام)زنی باایمان و فهمیده بود، او دانست که ایّوب(علیه السلام) از روی غیرت این سخن را گفته است، هر مرد مؤمنی نسبت به همسرش غیرت دارد و دوست ندارد مردم درباره همسرش فکر بدی کنند.

* * *

شیطان این بار دیگر نقشه آخر خود را اجرا کرد، او نزد مردم رفت و به آنان گفت: «ای مردم ! تا کی می خواهید اجازه دهید که ایّوب(علیه السلام) در شهر شما بماند؟ او گناهی بزرگ انجام داده است که به این روز افتاده است، مگر می شود خدا کسی را بی دلیل این گونه به بلاها مبتلا کند؟ بدانید که خدا بر او خشم گرفته است، او را از شهر خود بیرون کنید و گرنه بلا بر شما نازل خواهد شد».

اینجا بود که مردم نزد ایّوب(علیه السلام) آمدند، ایّوب(علیه السلام) تنها بود و همسرش نزد او نبود، آن ها به او گفتند: «ای ایّوب ! تو چه گناهی کردی که به این روز افتادی؟».

این سخن بر ایّوب(علیه السلام) بسیار گران آمد، وقتی آنان رفتند ایّوب(علیه السلام) همان طور که در بستر بیماری بود خدا را چنین خواند: «بارخدایا ! شیطان مرا به رنج و عذاب رسانیده است، مرا از این رنج و عذاب رهایی بخش».

اینجا بود که خدا جبرئیل را نزد او فرستاد، جبرئیل به او سلام کرد و گفت: «ای ایّوب ! به اذن خدا از جای برخیز». ایّوب(علیه السلام) که مدّت ها بود نمی توانست از جای خود بلند شود، ایستاد.

جبرئیل به او گفت: «اکنون پای خود را بر زمین بزن». ناگهان چشمه آبی زلال آشکار شد. جبرئیل به او گفت: «از این آب گوارا بنوش و در آن غسل کن». او دستور جبرئیل را انجام داد و به اذن خدا تن او سالم شد و هفت سال جوان شد. (همه سختی ها هفت سال طول کشیده بود).(۸۰)

سپس جبرئیل لباس زیبایی که از بهشت آورده بود به او داد، ایّوب(علیه السلام) آن لباس را پوشید. به معجزه خدا آن مکانی که ایّوب(علیه السلام) در آن بود، تبدیل به باغی زیبا شد. جبرئیل یک میوه بِه که از بهشت آورده بود، در دست گرفته بود، آن را به ایّوب(علیه السلام)داد، او نصف آن را خورد و نصف دیگر را برای همسرش کنار گذاشت.

از آن طرف، همسر ایّوب(علیه السلام) از مردم شهر ناامید شده بود، آنان به او هیچ کاری نمی دادند، او با دست خالی به سوی همسرش بازگشت در حالی که اشک از چشمان این زن وفادار جاری بود. زن ایّوب(علیه السلام)نزد ایّوب(علیه السلام) آمد، دید آنجا باغی زیبا شده است و مردی زیبا به نماز ایستاده است، او ابتدا فکر کرد که راه را گم کرده است، برگشت و مسیر را با دقّت نگاه کرد. او فهمید که درست آمده است، او فریاد برآورد: «ای ایّوب ! تو کجایی؟». ایّوب(علیه السلام) نماز خود را تمام کرد و به او

گفت:

ـــــ ای زن ! چه می خواهی؟ چرا فریاد می زنی؟

ـــــ آیا شما در اینجا مرد بیماری را ندیده اید؟ او ایّوب، شوهر من است.

ـــــ ای زن ! اگر ایّوب را ببینی، او را می شناسی؟

ـــــ آری. او وقتی سالم بود به شما شباهت زیادی داشت.

ـــــ من ایّوب هستم !

او خدا را شکر کرد که سلامتی را به همسرش بازگردانده است. به فرمان خدا همه فرزندان او زنده شدند و خدا همه مال و ثروتش را دوباره به او بازگرداند.

* * *

ص : آیه ۴۴

وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)

تو همه نعمت ها را به ایّوب(علیه السلام) بازگرداندی، امّا ایّوب(علیه السلام) از یک چیز ناراحت بود، او سوگند خورده بود که اگر از بیماری شفا یابد، همسرش را صد تازیانه بزند، او با خود فکر می کرد: من چگونه همسر باوفای خود را بزنم؟ او هرگز به چنین چیزی راضی نبود، از طرف دیگر او به نام تو سوگند یاد کرده بود، ایّوب(علیه السلام) نمی دانست چه کند.

اینجا بود که تو به او فرمان دادی: «ای ایّوب ! بسته ای از ساقه های گندم بگیر و با آن یک بار همسرت را بزن و سوگند مشکن». آری، تو ایّوب(علیه السلام) را در همه سختی ها شکیبا یافتی، او چه خوب بنده ای بود و همواره به درگاه تو رو می کرد.

ایّوب(علیه السلام) با شنیدن این سخن تو خوشحال شد، او صد ساقه گندم را برداشت و به

دستور تو، عمل نمود. آری، او این گونه احترام سوگندی را که به نام تو یاد کرده بود، گرفت.

این ماجرا نشان می دهد که انسان همان گونه که عفو و بخشش را در نظر می گیرد باید بر سوگند خود پای بند باشد.

پس از آن ایّوب(علیه السلام)، سال ها با همسرش زندگی کرد و خدا به این زن و شوهر با ایمان، فرزندان زیادی عطا کرد.(۸۱)

* * *

داستان زندگی ایّوب(علیه السلام) به پایان رسید. مناسب می بینم که در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

در بعضی از کتاب ها درباره بیماری ایّوب(علیه السلام) سخنان عجیبی ذکر شده است، مثلاً گفته اند: «بدن ایّوب(علیه السلام) متعفن شد و کِرم گرفت به گونه ای که مردم از بوی بدن متعفّن او فرار می کردند».

اکنون سخنی از امام صادق(علیه السلام) را نقل می کنم. آن حضرت می فرماید: «ایّوب(علیه السلام)به سختی های زیادی گرفتار شد و بیمار شد، امّا هرگز بدن او متعفّن نشد و چهره او زخم نشد و چرک و خون از او خارج نشد و هرگز بدنش کِرم نگرفت».

(۸۲)

معلوم می شود کسانی که آن سخنان را بیان کرده اند، دروغ گفته اند، خدا هرگز پیامبران خود را این گونه خوار نمی کند. آری، خدا ایّوب(علیه السلام) را به عنوان پیامبر برگزیده بود تا مردم را به راه راست هدایت کند، این که یک پیامبر به چنین سرنوشتی مبتلا شود، بر خلاف مأموریّت پیامبری اوست. پیامبر باید به گونه ای

باشد که هر کس بخواهد با او سخن بگوید، بتواند با میل و رغبت نزد او برود.

* نکته دوم

خدا ایّوب(علیه السلام) را به فقر و بیماری مبتلا کرد تا انسان ها بدانند که فقر و بیماری فقط به خاطر گناه نیست. درست است که گاهی اوقات فقر و بیماری به خاطر گناهی است که انسان انجام می دهد، امّا ممکن است انسانی گناهی انجام نداده باشد ولی به فقر و بیماری مبتلا شود.

من باید دقّت کنم، هرگز فقیر و بیماری را کوچک نشمارم، چه بسا همان شخص، دوستی از دوستان خدا باشد، همان گونه که ایّوب(علیه السلام) فقیر و بیمار شد، امّا بهترین بنده خدا بود.

درس بزرگی که داستان ایّوب(علیه السلام) به من می دهد این است: «ارزش انسان به ثروت نیست، همان گونه که فقر و بیماری هم نشانه بدبختی انسان نیست».

* نکته سوم

در زندگی انسان ها، حوادث ناگواری پیش می آید، این حوادث به دو نوع تقسیم می شوند: «بلاها» و «سختی ها».

بلاها: بلا حادثه ای است که در اثر گناه و معصیت پیش می آید و در واقع نتیجه گناهان است. اگر کسی هرگز به گناه آلوده نشود، بلاها سراغ او نمی آید.

سختی ها: ممکن است کسی اصلاً گناهی نکند، امّا برای او حادثه ای پیش بیاید، این حادثه هیچ ربطی به گناه ندارد، این حادثه برای او پیش می آید تا مقام او بالاتر برود.

ایّوب(علیه السلام) به سختی ها گرفتار شد، او بدون آن که گناهی انجام داده باشد، ثروت،

فرزندان و سلامتی خود را از دست داد و به فقر، داغ فرزندان و بیماری گرفتار شد.

شنیده ام که تو هر کس را بیشتر دوست داری، سختی بیشتری برای او می فرستی. روح انسان فقط در کوره سختی ها است که می تواند از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شود و به اصلاح آن ها بپردازد. سختی ها بد نیست، بلکه سبب می شود تا از دنیا دل بکنیم و بیشتر به یاد خدا باشیم و تنها به درگاه خدا رو آورده و تضرّع کنیم !

اگر سختی ها نباشد دل ما اسیر دنیا می شود، ارزش ما کم و کم تر می شود، سختی ها، دل های ما را آسمانی می کند. سختی ها باعث می شود تا استعدادهای نهفته انسان ها شکوفا شود.

* * *

ص : آیه ۴۷ – ۴۵

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ (۴۵) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَه ذِكْرَى الدَّارِ (۴۶) وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ (۴۷)

داستان ایّوب(علیه السلام) به پایان رسید، تو از ابتدای این سوره تا اینجا از سه پیامبر خود نام بردی: داوود، سلیمان و ایّوب(علیهم السلام).

اکنون از ابراهیم و اسحاق و یعقوب(علیهم السلام) یاد می کنی.

یعقوب(علیه السلام) پسر اسحاق(علیه السلام) بود. اسحاق(علیه السلام) هم پسر ابراهیم(علیه السلام). در واقع تو در اینجا به ترتیب از پدربزرگ، پدر و پسر نام بردی.

این سه نفر از بندگان خوب تو بودند، تو به آنان قدرت و علم عطا کرده بودی.

ص:۱۸۰

هر انسانی برای موفّقیّت در آرمان خود نیاز به قـدرت و علم دارد، اگر کسـی علم و آگاهی نداشـته باشد به گمراهی می افتد، همان طور که اگر کسـی قدرت و اراده قوی نداشـته باشد، نمی تواند به هدف خود برسد. تو به این سه پیامبر هم قدرت دادی و هم علم تا بتوانند برای هدف خویش تلاش کنند.

تو قلب آنان را از شک پاک نمودی تا به یاد قیامت باشند، آنان نزد تو از برگزیدگان نیکوکار بودند.

آری، آنـان همواره به یـاد آخرت بودنـد و از آن غافـل نمی شدنـد، آنان حقیقت دنیا را شـناخته بودنـد و می دانسـتند که دنیا هرگز وفا ندارد و زندگی واقعی در آخرت است.

* * *

ص : آیه ۴۸

وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ (۴۸)

اکنون از سه پیامبر دیگر خود یاد می کنی: «اسماعیل بن حِزقیل»، «الیَسَع» و «ذَاالْکِفل»(علیهم السلام).

این سه پیامبر با مشـکلات و سختی های زیادی روبرو شدند، آن ها در راه تو صبر و شکیبایی کردند، تو هم رحمت خود را بر آنان نازل کردی، آنان از بندگان شایسته تو و از نیکوکاران بودند.

* * *

مناسب است توضیح مختصری درباره این سه پیامبر بدهم:

۱ - اسماعیل بن حِزقیل(علیه السلام)

ص:۱۸۱

مردم به او «صادق الوعد» می گفتند، یعنی درست پیمان. او با یکی از دوستان خود وعده داشت، پس سر قرار خود رفت ولی دوست او نیامد، او یک سال در آنجا منتظر ماند. به همین علّت او را به این نام خواندند.(۸۳)

او مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و از بُت پرستی نهی کرد، امّا مردم او را شکنجه زیادی کردند و با بی رحمی، پوست سر و صورتش را کَندند امّا او در راه تو صبر کرد.

۲ – الیَسَع(علیه السلام)

او پیامبری بود که پس از الیاس(علیه السلام) به مقام پیامبری رسید و مردم را به سوی یکتاپرستی فرا خواند. او برای رسیدن به هدف خویش مهاجرت می کرد و به شهرهای مختلف سفر می کرد تا همگان را از جهل برهاند و به سوی ایمان دعوت کند.

۳ – ذَا الْکِفل»(علیه السلام)

او یکی دیگر از پیامبران بود که پس از داوود(علیه السلام) زندگی می کرد که قضاوت او همانند قضاوت داوود(علیه السلام)بود. او مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و برای هدایت مردم تلاش زیادی نمود و در مقابل همه مشکلات صبر کرد.(۸۴)

* * *

تو در این سوره از ۹ پیامبر خود یاد کردی تا من از زندگی آنان الگو بگیرم: داوود، سلیمان و ایّوب، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، اسماعیل بن حِزقیل، الیَسَع و ذَاالْکِفل(علیهم السلام).

من به همه پیامبران تو ایمان دارم و آنان را معلّمان بزرگ بشریّت می دانم، هر

کـدام در رتبه و کلاسـی، به آموزش بشـر پرداخته انـد. پیامبران از اصول و برنامه واحـدی پیروی کرده اند که تو به آنان نازل کرده ای، آخریـن پیـامبر تـو محمّـد(صـلی الله علیـه وآلـه)است که کامـل ترین و بهـترین دین را به او دادی و این قرآن معجزه جاویدان اوست.

ص:۱۸۳

ص : آیه ۵۴ – ۴۹

هَـذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَـآب (۴۹) جَنَّاتِ عَـدْن مُفَتَّحَةً لَهُمُ الاَـبْوَابُ (۵۰) مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَـدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَه كَثِيرَه وَشَـرَاب (۵۱) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ (۵۲) هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۳) إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَاد (۵۴)

قرآن تو، سراسـر پند و حکمت است، هر کس به آن ایمان آورد و به دسـتوراتش عمل کند، سـعادتمند می شود، به راستی که سرانجام نیکو در انتظار پرهیزکاران است.

من می خواهم بدانم تو از چه سرانجامی سخن می گویی؟ سرانجام آنان کجاست؟

بهشت جاودان !

باغ هایی که درهای آن به روی پرهیزکاران باز است، آنان در حالی که بر تخت ها

ص:۱۸۴

تکیه زده اند، میوه ها و نوشیدنی های فراوان در اختیار دارند.

نزد مردان مؤمن، همسرانی هم سنّ آنان نشسته اند، آن همسران فقط چشم به شوهران خود دوخته اند (آنان فقط به شوهران خود عشق میورزند).

مؤمنان به دوستان خود چنین می گویند: «این همان پاداش هایی است که در دنیا به شما وعده می دادند، آیا به یاد دارید که پیامبران به ما می گفتند که اگر ایمان آورید و عمل نیک انجام دهید، در قیامت به بهشت می روید، این همان بهشت جاودان است. این نعمت ها چیزی است که خدا روزی ما کرده است و هرگز پایان نمی پذیرد».

* * *

ص : آیه ۵۸ - ۵۵

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآَب (۵۵) جَهَنَّم يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ (۵۶) هَـٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ (۵۷) وَآَخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ (۵۸)

این سرانجام مؤمنان خواهد بود، امّا بدترین سرانجام در انتظار کافران سرکش است، آتش سوزان جهنّم در انتظار آنان است. روز قیامت که فرا رسد فرشتگان آنان را به جهنّم می اندازند و به راستی که جهنّم، چه بدجایگاهی است !

وقتی آنان تشنه می شوند باید آبی را بنوشند که هم داغ است و هم متعفّن و سیاه رنگ !

برای کافران کیفرهای دیگری نیز هست، آنان نتیجه کفر و کردار ناپسند خویش را می بینند.

آری، فرشتگان غُلّ و زنجیر به دست و پای آنان بسته اند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای داده اند، اینجاست که صدای آه و ناله آنان بلند می شود و

ص:۱۸۵

برای خود آرزوی مرگ می کنند.

فرشتگان به آنان می گویند: «بدانید عذاب شما یکی دو روز نیست، شما برای همیشه در اینجا عذاب خواهید شد».(۸۵)

* * *

ص: آیه ۶۰ - ۵۹

هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۵۹) قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ (۶۰)

روز قیامت که فرا رسد، همه کافران برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند، آن روز برای آنان روز سختی خواهد بود، آنان هیچ راه نجاتی ندارند. وقتی آنان آتش جهنّم را از دور می بینند، صدای جوش و خروش جهنّم را می شنوند و ترس و وحشت وجودشان را فرا می گیرد.

فرشتگان رهبرانِ کافر را در جلو قرار می دهند و بعد فرمان می دهند تا هر کس که از آنان پیروی کرده است، پشت سر آنان قرار گیرد. سپس همه آنان را به سوی جهنّم حرکت می دهند. رهبران کافر در جلو هستند و پیروانشان در پشت سر.

وقتی رهبرانِ کافر قدری راه پیمودند، فرشتگان به آنان می گویند: «نگاه کنید، چه جمعیّتی پشت سرتان می آیند ! اینان پیروان شما هستند که با شما وارد جهنّم می شوند».

آن روز رهبران از این که این مردم را گمراه کرده اند، پشیمان می شوند، زیرا می دانند که به خاطر گمراهی این مردم، عذاب بیشتری خواهند شد.

عذاب آنان دوبرابر است، آنان یک بار به خاطر گمراهی خودشان عذاب می شوند و بار دیگر به خاطر گمراه کردن دیگران !

هر چه جمعیّتی که پشت سر آنان می آید، بیشتر باشد، ترس و نگرانی آنان نیز بیشتر می شود.

اینجاست که رهبران، پیروانِ خود را نفرین می کننـد و چنین می گوینـد: «خـدا کند که آنان روزِ خوش نبینند ! امروز آنان در آتش جهنّم می سوزند».

پیروان آنان وقتی این سـخن را می شـنوند، تعجّب می کنند، آنان لحظه ای فکر می کنند و با خود می گویند: «ما در دنیا برای رهبران خود فـداکاری زیـادی نمودیم و حتّی حاضـر بودیم جـانِ خود را فـدایشان کنیم، اکنون چه شـده است که آنـان مـا را نفرین می کنند»، پس آن پیروان به رهبران خود می گویند: «خودتان روزِ خوش نبینید ! شما بودید که ما را گمراه کردید و به راه کفر کشاندید. امروز جایگاه شما در جهنّم بسیار بدتر از ما خواهد بود».

پیروان چنین ادامه می دهند: «خدایا ! هر کس که باعث شد ما امروز در این عذاب باشیم، تو عذاب او را دو برابر کن !».

آری، پیروان این گونه رهبران خود را نفرین می کنند و از تو می خواهند تا رهبرانشان را به سختی عذاب کنی زیرا آن رهبران باعث گمراهی پیروان خود شدند.

آن روز، دوستی های کافران تبـدیل به دشـمنی می شود و آنان یکـدیگر را نفرین می کنند. فرشـتگان همه آنان را وارد جهنّم می کنند و آنان در میان شعله های آن می سوزند، این نتیجه راهی است که خودشان انتخاب کرده بودند.

* * *

ص : آیه ۶۳ - ۶۱

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِی النَّارِ (۶۱) وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَی رِجَالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (۶۲)أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِیًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ (۶۳)

وقتی کافران وارد جهنّم می شونـد می گویند: «چرا کسانی را که ما در دنیا آنان را از اشـرار می پنداشتیم، در اینجا نمی بینیم؟ ما آنان را در دنیا مسـخره می کردیم. اکنون چه شـده است؟ آنان کجا هسـتند؟ آیا ما اشـتباه می کردیم و آنان بنـدگان خوب خدا بودند و اکنون در بهشت هستند؟ آیا آنان در گوشه ای از جهنّم هستند که ما نمی توانیم آنان را ببینیم».

* * *

این آیه درباره کسانی سخن می گوید که به حقّ ایمان آوردند و بُت پرستی را رها کردند و کافران آنان را مسخره می کردند و می گفتند: «شما گمراه شده اید، چرا دین پدران خود را رها کردید و به محمّد ایمان آوردید؟ شما گناهکار هستید».

تاریخ هرگز ایمان افرادی مثل یاسر و همسرش (سمیّه) را فراموش نمی کند. بُت پرستان مکّه به سوی خانه یاسر هجوم بردند، او و همسرش را از خانه بیرون آوردند.

ابوجهل فریاد زد: «این سزای کسانی است که پیرو محمّد شده اند ! جُرم اینان این است که بُت ها را انکار می کنند، آنان گمراه شده اند».

آفتاب سوزان مکّه می تابید، یاسر و سمیّه را در آفتاب خواباندند و سنگ ها را بر روی سینه آن ها قرار دادند. لب های آن ها از تشنگی خشک شده بود و هیچ کس به آن ها آب نمی داد. ابوجهل فریاد می زد:

ــــ بگویید که به بُت ها ایمان دارید.

ــــ لا إله إلاّ الله.

ــــ مگر با شما نیستم؟ دست از عقیده خود بردارید.

ص:۱۸۸

ـــــ لا إله إلاّ الله.

ابوجهل عصبانی شد، شمشیر خود را برداشت و آن را به سمت قلب سمیّه نشانه گرفت. خون فوّاره زد، این خونِ اوّلین شهید زنِ اسلام است که زمین از خونش سرخ شد. بعد از مدّتی، یاسر هم به سوی بهشت پر کشید.(۸۶)

آن روز، بُت پرستان جشن و پایکوبی کردند و خیال کردند دو انسان گمراه را کشته اند، وقتی این بُت پرستان به جهنّم می روند، هر چه می گردند سمیّه و یاسر را پیدا نمی کنند، آنان تعجّب می کنند، یاسر و سمیّه کجا هستند؟ ما در دنیا آنان را از گمراهان می پنداشتیم، آیا ما اشتباه می کردیم و آنان بندگان خوب خدا بودند و اکنون در بهشت هستند؟ آیا آنان در گوشه ای از جهنّم هستند که ما نمی توانیم آنان را ببینیم. آری، آنان نمی دانند که سمیّه و یاسر در بهشت جاودان هستند و از نعمت های زیبای آن بهره مند می شوند.

* * *

اسم او سُماعه بود، اهل کوفه بود و از شیعیان امام صادق(علیه السلام). یک بار که او به مدینه سفر کرده بود به خانه امام صادق(علیه السلام)رفت. حضرت به او رو کرد و فرمود:

ـــــ ای سماعه ! آیا می دانی بدترین انسان ها نزد مردم چه کسانی است؟

ـــــ آقای من ! بدترین انسان ها نزد مردم، ما شیعیان هستیم.

وقتی امام صادق(علیه السلام) این سخن را شنید، ناراحت شد و فرمود:

ـــــ ای سماعه ! بدترین انسان ها نزد مردم چه کسانی هستند؟

ـــــ به خدا قسم من دروغ نگفتم، امروز این مردم، ما شیعیان را بدترین انسان ها می دانند. آنان ما را کافر می خوانند. حتّی بعضی، ما را از کافر و مجوسی هم بدتر

می دانند.

___ ای سماعه ! ناراحت مباش ! روز قیامت که فرا رسد، خدا شما را به خاطر ولایت ما اهل بیت(علیهم السلام) به بهشت می برد و دشمنان شما را به جهنّم. آنان وقتی وارد جهنّم می شوند به دنبال شما می گردند. آیا آیه ۶۲ سوره «ص» را خوانده ای؟

___ آری.

___ در آن آیه خدا سخن اهل جهنّم را بیان می کند، اهل جهنّم وقتی وارد جهنّم می شوند، چنین می گویند: «چرا کسانی را که ما در دنیا آنان را از اشرار می پنداشتیم، در اینجا نمی بینیم؟». ای سماعه ! ما در روز قیامت از شیعیان خود شفاعت می کنیم.

___ آقای من ! امیدوارم من هم از شفاعت شما بهره مند شوم.

___ ای سماعه ! در آن روز دشمنان در جهنّم به دنبال شما می گردند و شما غرق نعمت های زیبای خدا هستید.(۸۷)

* * *

مکتب تشیّع در طول تاریخ، دشمنان زیادی داشته است. این دشمنی ها هرگز به پایان نرسیده است، وقتی مشغول نوشتن این تفسیر بودم به من خبر رسید که یک وهّابی به نام «طاها دُلیمی» در شبکه «کلمه» سخنانی را بیان کرده است. او این سخنان را در شهریور سال ۱۳۹۱ هجری شمسی گفته است.

در اینجا قسمتی از سخنان این وهّابی را می نویسم: «من با صراحت اعلام می کنم که دین شیعیان بر کفر بنا شده است. من شیعیان را از آتش جهنّم می ترسانم. همه شما به جهنّم خواهید رفت و چه سرانجام بدی در انتظار شماست».

حال و روز گوینده این سخنان در روز قیامت دیدنی خواهد بود !

کسی که با آل محمّد(علیهم السلام) دشمنی کند، جایگاهش جهنّم خواهد بود، اگر او توبه نکند، در جهنّم به دنبال کسانی خواهد گشت که آنان را کافر می پنداشت، زبان حال او همین آیه خواهد بود: «چرا کسانی را که ما در دنیا آنان را از اشرار می پنداشتیم، در اینجا نمی بینیم».

* * *

ص: آیه ۶۴

إِنَّ ذَلِکَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴)

تو از اهل جهنّم سخن گفتی، از این که آنان با هم دشمنی می کنند. درست است که کافران در این دنیا با یکدیگر دوست هستند و همدیگر را یاری می کنند، امّا در روز قیامت این دوستی ها پایان می یابد و آنان با یکدیگر جدل می کنند، گروهی گروه دیگر را نفرین می کند، آنان از یکدیگر بیزاری می جویند. این یک واقعیّت است و در روز قیامت واقع می شود.

ص:۱۹۱

ص : آیه ۶۶ - ۶۵

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَه إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۶۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) با مردم مکّه سخن گفت و آنان را به یکتاپرستی دعوت نمود، آنان حقّ را شناختند و گروهی از آنان حقّ را انکار کردند، تو اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا وظیفه خود را انجام دهد و پیام تو را به انسان ها برساند. او وظیفه نداشت که همه را به اجبار مؤمن کند، وظیفه او این بود که انسان ها را از عذاب روز قیامت بترساند.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به مردم چنین بگوید: «من فقط شما را بیم می دهم، بدانید که خدایی جز خدای یگانه نیست و او هیچ شریکی ندارد، او بر هر کاری که اراده کند توانا می باشد، هیچ کس نمی تواند از عذاب او فرار کند. او آسمان ها و زمین و آنچه را در میان آن هاست، آفریده است، تو خدای توانا هستی و گناه بندگان خود را می بخشی و رحمتت را بر آنان نازل می کنی».

ص:۱۹۲

* * *

ص: آیه ۶۸ – ۶۷

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸)

بـه محمّـد(صـلی الله علیـه وآلـه) فرمـان می دهی تـا به همه چنین بگویـد: «این قرآن، خـبری بزرگ است که شـما از آن روی گردانديد».

آری، نازل شدن قرآن، بزرگ ترین حادثه جهانِ هستی است، بزرگ ترین خبر این جهان است.

افسوس که عـدّه ای از انسان ها عظمت آن را درک نکردند و به آن ایمان نیاوردند، محمّد(صـلی الله علیه وآله) قرآن را برای آنـان می خوانـد، یکی گفت: «قرآن چیزی جز شـعر نیست»، دیگری گفت: «قرآن سـحر و جادوست»، آن یکی گفت: «قرآن، افسانه گذشتگان است».

آن جاهلان این سـخنان را گفتنـد و خود را از سـعادت بزرگی محروم کردنـد، تو قرآن را مایه رحمت و برکت برای انسان ها قرار دادی، آری، قرآن، نـوری اسـت کـه هرگز خـاموش نمی شـود، چشـمه علـم و آگـاهی اسـت، هر کس بـه آن پنـاه برد، سعادتمند می شود و راه خوشبختی را می یابد.(۸۸)

* * *

ص: آیه ۷۰ – ۶۹

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنْ يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۷۰)

گروهی از مردم مکّه در حقّ بودن قرآن، شـک داشـتند، محمّـد(صـلی الله علیه وآله) قبـل از این که به پیـامبری برسـد، کتـابی نخوانده بود و نمی توانست چیزی بنویسد. چگونه ممکن

است کسی که درس نخوانده است و هیچ استادی ندیده است، چنین کتابی را از پیش خود بیاورد؟

آنان محمّد(صلی الله علیه وآله) را می شناختند، او سال های سال در میان آنان زندگی کرده بود و هرگز کتابی نخوانده بود، پس این سخنان را از کجا آموخته بود؟

درست است که سواد خواندن و نوشتن، کمال است، تو می خواستی که کافران هرگز بهانه ای نداشته باشند، اگر محمّد(صلی الله علیه وآله) پیش از نزول قرآن، کتابی خوانده بود، کافران می گفتند او این سخنان را از کتاب گرفته است !

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) آیات زیبای قرآن را می خواند، مردم به فکر فرو می رفتند و با خود می گفتند: «محمّد(صلی الله علیه وآله)هرگز کتابی نخوانده است، چگونه شده است که او کتابی این گونه زیبا و پرمحتوا را آورده است؟».

اینجا بود که زمینه هدایت برای آنان فراهم شد و آنان به معجزه بودن قرآن، بیشتر پی بردند.

اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به بُت پرستان مکّه چنین بگوید:

ای مردم ! شما می دانید که من هرگز کتابی نخوانده ام، من برای شما از زمان آفرینش آدم سخن می گویم. من ماجرای گفتگوی فرشتگان را برای شما می گویم.

از شما می خواهم سخن مرا گوش کنید و سپس از کسانی که کتب پیامبران را خوانده اند، سؤال کنید که آیا سخن من درست است یا نه. اگر شما چنین کنید، خواهید فهمید که سخن من چیزی جز وحی نیست.

ای مردم ! من قبل از آن که خدا به من وحی نازل کند، هیچ اطّلاعی از گفتگوی

فرشـتگان درباره آفرینش آدم نداشـتم، من هیـچ کتابی نخوانـدم، زیرا سواد خوانـدن و نوشـتن نـدارم. من از خود هیچ دانشـی ندارم، تنها آگاهی من به وسیله وحی است.

ای مردم ! خـدا این سـخنان را بر من فرو فرسـتاده است تا شـما را آشـکارا از عـذاب روز قیامت بترسانم. من وظیفه ای جز این نـدارم، من بایـد پیـام خـدا را به شـما برسـانم. خـدا فقط این را از من خواسـته است. او مرا امر نکرده است که شـما را به ایمان آوردن مجبور کنم، شما خودتان باید راه خود را انتخاب کنید.

* * *

در آیات بعد ماجرای خلقت آدم و گفتگوی فرشـتگان آمده است، بُت پرستان مکّه می دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز کتابی نخوانده است، کافی بود آنان این آیات را بشنوند و درباره آن تحقیق کنند و از کسانی که با کتاب های آسمانی (که قبلاً نازل شده بود) آشنا بودند، سؤال کنند. با این کار، آنان به حقّ بودن قرآن پی می بردند.

* * *

به راسـتی منظور از گفتگوی فرشـتگان چیست؟ در آیه ۶۹ این سوره فقـط به گفتگوی فرشـتگان اشاره شـده است، در آیه ۳۰ سوره بقره این گفتگو به این صورت بیان شده است:

خدا به فرشتگان گفت: «می خواهم روی زمین خلیفه و جانشین خود را قرار دهم». خدا اراده کرده بود که انسان را خلق کند و او را گل سرسبد آفرینش قرار دهد.

فرشتگان تعجّب کردند، آنان با خود گفتند: «چرا خدا، ما را خلیفه خود انتخاب

نمی کند؟ ما که همواره در حال عبادت او هستیم، ما که هرگز گناه و معصیت نمی کنیم».

فرشتگان چنین گفتند: «خدایا ! آیا می خواهی روی زمین کسی را بیافرینی که فساد و خونریزی کند؟ ما فرشتگان همواره عبادتت می کنیم و هرگز معصیت نمی کنیم».

آری، فرشتگان چنین فکر می کردند: چرا خداوند می خواهد انسان را خلیفه خود روی این زمین قرار دهد؟ در زمین موجودات دیگری هم زندگی کرده اند، ده هزار سال گروهی از جنّ در آنجا زندگی کردند، آن ها در این زمین ظلم و ستم کردند، خون یکدیگر را ریختند.(۸۹)

دنیای مادّه، دنیای محدودی است، طبیعی است که اختلافات و جنگ پیش می آید، خونریزی می شود، یکی پیروز و دیگری کشته می شود، این طبیعت این دنیاست، امّا در دنیای غیب که محلّ زندگی فرشتگان است، هیچ محدودیّتی نیست، آن دنیا اصلاً دنیایِ مادّه نیست تا جنگی پیش آید، بهتر است که خدا خلیفه خود را از میان ما فرشتگان انتخاب کند.

اینجا بود که خدا به فرشتگان چنین پاسخ داد: «من چیزی را می دانم که شما نمی دانید».

فرشته نمی تواند معصیت و گناه کند، او اصلاً شهوت ندارد، نیازهای جسمی ندارد، امّا انسان شهوت دارد، غریزه دارد، شوق به زیبایی ها هم در وجود او وجود دارد، انسان به اختیار خود راه گناه را ترک می کند و راه ایمان را می پیماید. این راز عظمت انسان است.

ص:۱۹۶

* * *

ص: آیه ۷۴ – ۷۱

إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِین (۷۱) فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ (۷۲)فَسَجَدَ الْمَلَائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ (۷۴)

تو آدم(علیه السلام) را از گِل آفریدی، قبل از خلقت آدم(علیه السلام)، جن را از آتش سوزنده آفریده بودی، ابلیس یا شیطان از جنّ ها بود.

تو به فرشتگان گفتی: «من آدم را از گِل می آفرینم، وقتی که خلقت او کامل شد و من روح خود را در او دمیدم، همگی بر او سجده کنید».

فرشتگان قبل از این گمان می کردند گل سرسبد هستی هستند، امّا تازه فهمیدند که تو از آنان می خواهی بر آدم(علیه السلام)سجده کنند، آدمی که از خاک آفریده شده بود، این امتحانی بزرگ برای آنان بود.

فرشتگان همه تسلیم فرمان تو شدند و در مقابل آدم(علیه السلام) به سجده افتادند، این چیزی است که تو از آنان خواسته بودی.

راز سجده فرشتگان چه بود؟

تو این گونه به آنان فهماندی که باید همه توان خود را در راه رشد و کمال انسان قرار دهند.

در این میان یکی سجده نکرد، او شیطان (ابلیس) بود و با خود می گفت: «انسان از خاک آفریده شده است و من از آتش ! آتش از خاک برتر است، من هرگز بر آدم سجده نمی کنم».

ص:۱۹۷

شیطان در میان فرشتگان چه می کرد؟ او از جنّ ها بود که پس از هلاک گروهی از جنّ ها در زمین، به آسمان ها آورده شده بود، او سالیان سال عبادتت را می کرد، امّا در این امتحان بزرگ مردود شد و از کافران گردید.

* * *

بار دیگر آیه ۷۳ این سوره را می خوانم، تو به فرشتگان گفتی که روح خود را در انسان دمیدی. به راستی منظور از این سخن چیست؟ آیا تو روح داری و روح خود را در ما دمیده ای؟

این انسان است که جسم دارد و روح، امّا تو یگانه ای، تو نه جسم داری نه روح !

اگر تو روح می داشتی به روح خود نیازمند بودی، تو بی نیاز از همه چیز هستی، اگر بگویم تو روح داری، تو را نیازمند فرض کرده ام !

پس چرا در این آیه گفتی که در آدم از روح خود دمیدم؟

باید مطالعه کنم تا به جواب سؤال خود برسم...

* * *

به گفتگوی محمّدبن مسلم با امام صادق(علیه السلام) می رسم، این گفتگو، گمشده من است:

یک روز، محمّدبن مسلم به امام صادق(علیه السلام) رو کرد و گفت:

___ در قرآن خوانده ام که «روح خدا» در ما دمیده شده است. مگر خدا روح دارد؟

___ خدا اوّل، جسم آدم را از گِل آفرید، بعد از آن «روح آدم» را خلق نمود، خدا این «روح» را بر همه مخلوقات خود برتری داد، در واقع روح انسان بود که سرآمدِ همه آفرینش شد. خدا این روح را در جسم آدم قرار داد.

ص:۱۹۸

ـــــ یعنی این روح، قبل از خلقت آدم وجود نـداشت. هزاران سال، خـدا بود و این روح نبود، پس این روح، روح خـدا نیست. این روح آدم است. اگر این روح، روح خدا بود، باید همیشه باشد، در حالی که این روح را خدا بعداً آفرید.

ـــــ بله. همین طور است. خدا هرگز روح ندارد. او روحی را برای آدم خلق کرد و بعداً در جسم آدم قرار داد.

ـــــ آقـای مـن ! اگر این طـور است پس چرا در قرآن آمـده است که من از روح خـود در آدم دمیـدم؟ چرا خـدا در قرآن می گوید: «و از روحم در آدم دمیدم».

ـــــ من مثالی برای تو می زنم. آیا می دانی خـدا در قرآن، از کعبه چگونه یاد می کنـد؟ او به ابراهیم(علیه السـلام)می گویـد: «خـانه ام را برای طواف کننـدگان آمـاده کن». معنـای «خـانه خـدا» چیست؟ یعنی خـانه ای که خـدا آن را به عنوان خـانه خود انتخـاب کرده است. همین طور خـدا وقتی «روح آدم» را خلق کرد، این روح را انتخاب کرد، زیرا این روح خیلی باشکوه بود، برای همین خدا از آن این گونه تعبیر کرده است.(۹۰)

سخن امام صادق(علیه السـلام) به پایان رسـید، من اکنون می فهمم که معنای «روح خدا» چیست، من در این سخن فکر کردم، آری، خیلی چیزها را می توان به خدا نسبت داد، مثل خانه خدا، دوست خدا.

معلوم است که خانه خـدا، غیر از خـداست، خانه خـدا را ابراهیم(علیه السـلام) به دسـتور خـدا ساخته است، خانه خدا ربطی به حقیقت و ذات خدا ندارد.

حالاـ معنـای «روح خـدا» را بهتر می فهمم: روحی که خـدا آن را آفریـده است، روحی که خـدا آن را خیلی دوست می دارد، روحی که گلِ سرسبد جهان هستی است. این روح، آفریده خداوند است.

* * *

ص : آیه ۸۵ – ۷۵

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ عَلَيْکَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱)قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَمِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵)

وقتی شیطان بر آدم(علیه السلام) سجده نکرد، تو به او چنین گفتی:

___ ای شیطان ! چه چیز سبب شد که تو بر آدم سجده نکنی؟ من او را با دستِ قدرت خویش آفریدم. آیا تکبّر ورزیدی یا این که از کسانی بودی که مقامی بالا دارند؟

___ من بهتر از آدم هستم. تو مرا از آتش آفریدی و او را از گِل، پس من بر او سجده نکردم.

___ ای شیطان ! از مقام فرشتگان من دور شو ! تو شایستگی این مقام را نداری، تو از درگاه من رانده شدی و تا روز قیامت، لعنت من بر تو خواهد بود.

___ خدایا ! مرا تا روز قیامت مهلت بده و زنده بدار !

___ به تو مهلت می دهم، امّا نه تا روز قیامت، بلکه تا روز مشخّصی به تو فرصت می دهم و جان تو را نمی گیرم، تا آن روز تو زنده می مانی.

___ به عزّت تو سوگند می خورم که همه انسان ها را گمراه خواهم کرد، البتّه

ص:۲۰۰

می دانم که وسوسه های من بر روی بندگان با اخلاص تو اثر ندارد.

ـــــ ای شیطان ! حقّ این است و من حقّ می گویم که جهنّم را از تو و همه پیروانت پر می کنم.

* * *

مناسب می بینم در اینجا شش نکته را ذکر کنم:

*نکته اوّل

یادم می آید وقتی نوجوان بودم ترجمه قرآن را مطالعه می کردم، وقتی به آیه ۷۵ این سوره رسیدم، چنین خواندم: «خدا به شیطان گفت: چرا بر کسی که من او را با دست خود آفریدم، سجده نکردی».

آن روز با خود فکر کردم: مگر خدا مثل ما انسان ها دست دارد؟ ما انسان ها وقتی می خواهیم چیزی بسازیم، با دست خود می سازیم، آیا خدا هم آدم را با دست خود آفرید؟

من می دانستم که خدا جسم ندارد و برای همین این ترجمه برایم عجیب بود، مدّت ها گذشت تا من توانستم به جواب سؤال خود برسم، من سخن امام رضا(علیه السلام)را خواندم که آن حضرت چنین فرموده بود: «کلمه دست در این آیه، به معنای قدرت است، منظور خدا این است که من آدم را با قدرت خود آفریدم».(۹۱)

وقتی این حدیث را شنیدم، فهمیدم که باید در ترجمه این آیه به جای «دست» از «دستِ قدرت» استفاده کرد. خدا انسان را با دستِ قدرت خویش آفرید.

* نکته دوم

در آیه ۷۵ چنین می خوانم که خدا به شیطان گفت: «آیا تو از کسانی بودی که

مقامی والا دارند؟ به راستی منظور از این سخن چیست؟».

یکی از یاران پیامبر درباره این آیه از آن حضرت سؤال کرد. پیامبر برای او مقام نورانیّت پنج تن را بیان کرد.

کدام پنج تن؟

محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام).

اگر من بخواهم مقام نورانیّت پنج تن را شرح دهم باید چنین بنویسم: خدا بود و هیچ آفریده ای با او نبود، زمین و آسمان ها نبود، هیچ چیز نبود، پس از آن، خدا اراده کرد تا جهان را خلق کند، ابتدا نورِ محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) را آفرید. سخن از خلقت نور آن ها می باشد، چون جسم آنان چند هزار سال بعد از آدم(علیه السلام) خلق شد.

هنوز خدا زمین و آسمان ها را خلق نکرده بود، این نور، خدا را حمد و ستایش می کرد. پس از آن خدا عرش خود را آفرید و این نورها را در عرش خود قرار داد. فرشتگان از این نورها یاد گرفتند که چگونه خدا را حمد و ستایش کنند. وقتی خدا آدم(علیه السلام)را آفرید، از فرشتگان خواست تا بر آدم(علیه السلام)سجده کنند، شیطان سرکشی کرد، خدا به او گفت: «ای شیطان ! تو که مقامت همچون مقام آن نورهایی که در عرش من هستند، نیست، مقام تو پایین تر از آدم است. پس چرا بر آدم سجده نکردی؟».(۹۲)

* نکته سوم

شیطان سال ها تو را عبادت کرده بود، او دو رکعت نماز خواند که چهار هزار سال طول کشید.(۹۳)

ص:۲۰۲

خـدا هرگز به کسـی ظلم نمی کنـد، او عادل است و اگر کسـی کار خوبی انجام دهـد، نتیجه آن را به او می دهـد، شـیطان در مقابل این عبادت ها، از خدا خواست که به او عمری طولانی بدهد، خدا تقاضای او را طبق قانون عدالت پذیرفت.

به راستی چرا عبادت های شـیطان سـبب نجات او نشـد؟ او در این عبادت ها، اخلاص نـداشت و این عبادت ها را فقط برای تو انجام نمی داد، او می خواست تا در میان فرشتگان به خوبی مشهور شود. اگر عبادت او از روی اخلاص بود، قطعاً سبب نجات او می شد.

* نکته چهارم

تکبّر شـیطان کـار دسـتش داد، او به خـاطر تکـبّر از سـعادت دور شـد و آتش غضب تو را برای همیشه از آنِ خود کرد، نتیجه کارش کفر و دشمنی با خدا شد.

آری، خودبینی، یادگاری است که از شـیطان مانـده است، این اوّلین گناه و معصـیتی است که در ابتـدای آفرینشِ دنیا پدیـدار شـد، ریشه همه فسادها به تکبّر و خودبینی برمی گردد. من باید حواس خود را جمع کنم و همواره از خودبینی و خودپرستی به تو پناه ببرم.

* نکته پنجم

شیطان از خدا خواست که تا روز قیامت به او مهلت بدهد، امّا خدا به او تا زمان مشخّصی فرصت داد.

آن زمان مشـخّص، روزگـار رجعت می باشـد. «رجعت»، همان زنـده شـدنِ دوباره است، وقتی مهـدی(علیه السـلام)ظهور کند، سال ها روی زمین حکومت می کند، بعد از آن، روزگار رجعت فرا می رسد، تو محمّد(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت(علیهم السلام) را همراه با گروهی از

بنـدگان خوبت، زنده می کنی، نکته مهم این است که رجعت در زمانی است که هنوز قیامت برپا نشده است، روزگار رجعت در همین دنیاست.

در آن روزگـار، شـیطان همه پیروان خود را جمع می کنـد و به جنـگ مؤمنـان می آیـد، محمّـد(صـلی الله علیه وآله) به یـاری مؤمنان می آید و شیطان را از بین می برد، آن روز، روز مرگ شیطان است.

روزگار رجعت، روزگاری باشکوه است و در آن روزگار، عجایب زیادی روی می دهد.(۹۴)

* نکته ششم

خـدا به شـیطان فرصت داد، زیرا می دانست شـیطان وسـیله ای برای پیشـرفت و کمال انسان است، شـیطان با وسوسه های خود سبب می شود که قدرت روحی انسان اوج بگیرد.

اگر شـیطان نبود، میدان مبارزه با بدی ها پدید نمی آمد و انسان از فرشـتگان برتر نمی شد. شـیطان زمینه امتحان را برای انسان پیش می آورد، اگر شیطان نبود، همه انسان ها، میل به تقوا و زیبایی ها داشتند، ولی آن تقوا، تقوا نبود، تقوا وقتی تقواست که انسان میان وسوسه شیطان و الهام فرشتگان یکی را انتخاب کند.

شیطـان انسان را به راه زشتی ها فرا می خوانـد، فرشـتگان او را به خوبی ها دعوت می کننـد، انسان راه خود را خودش انتخاب می کند، این راز خلقت اوست.

* * *

ص : آیه ۸۸ - ۸۶

قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْر وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ (۸۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ (۸۷) وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ

حِین (۸۸)

تو این آیات را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی، آیاتی که از خلقت آدم(علیه السلام) سخن می گفت، بُت پرستان مکّه می دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله)هرگز کتابی نخوانده است، کافی بود آنان این آیات را بشنوند و درباره آن تحقیق کنند و از کسانی که به آنان کتاب های آسمانی قبلی، داده شده بود، سؤال کنند. با این کار، آنان می توانستند به حقّ بودن قرآن پی ببرند.

به راستی چرا آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان نمی آوردند؟ شاید خیال می کردند که محمّد(صلی الله علیه وآله) از آنان انتظار پاداش دارد.

ولی این خیال باطلی بود !

محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز از آنان چنین انتظاری نداشت، او آنان را به یکتاپرستی دعوت می کرد، او رسالت خویش را انجام می داد و به دنبال پول و ثروت دنیا نبود.

تو در اینجا از او می خواهی تا به آن مردم چنین بگوید:

ای مردم ! من هیچ مزدی از شما نمی خواهم، این وظیفه من است که هر کس می خواهد راهی به سوی خدا برگزیند، راهنمایی کنم.

ای مردم ! به سخنانم گوش دهید که سخنان من روشن است و پیچیده نیست.

بدانید که این قرآن، پند و موعظه ای برای همه جهانیان است، خدا قرآن را بر من نازل کرده است تا شما از خواب غفلت بیدار شوید و راه سعادت را بپیمایید.

من می دانم گروهی از شما در این قرآن شک دارید و چنین می پندارید که وعده های آن دروغ است، امّا پس از گذشت زمان به حقّ بودن آن پی خواهید برد.

من شما را از عذاب جهنّم ترساندم و از شما خواستم از بُت پرستی دوری کنید و فقط خدای یگانه را بپرستید، آیاتی را برای شما خواندم که از جهنّم و آتش سوزانش سخن می گفت، شما به این آیات ایمان نیاوردید. قدری صبر کنید تا

مرگ شما فرا رسد، آن وقت پرده ها از مقابل چشمانتان کنار می رود، فرشتگان، آتش سوزان جهنّم را به شما نشان می دهند و شما می فهمید که قرآن، جز حقّ نبوده است.(۹۵)

* * *

در آیه ۸۶ این سوره از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی به مردم بگوید: «ای مردم ! سخنان من روشن است و از هرگونه پیچیدگی به دور است».

خدایا ! تو قرآن را بدون هرگونه پیچیدگی بیان کردی، پس چرا عدّه ای از من می خواهند تا قرآن تو را با مسائل پیچیده فلسفی ترجمه و تفسیر کنم؟ اگر من این کار را کنم، سوادِ خود را به رخ دیگران کشیده ام، امّا بین قرآن و مردم فاصله انداخته ام !

وظیفه من این است: قرآن را همان طور که هست، برای مردم بیان کنم، قرآن تو برای همه مردم قابل فهم است. باید از هرگونه پیچیدگی دوری کنم.

* * *

در سوره «قل هو الله» این آیه را می خوانیم: وَ لَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدُ.

در یکی از کتاب های تفسیری چنین خواندم: «ساحت کبریایی واجب الوجود، عدل و نظیر ندارد، فرض کفو و مانند به آن است که موجود واجب الوجود دیگری باشد که کفو و واجد شئون واجب و صفات واجب باشد و این ممتنع و امر محال است».(۹۶)

وای ! من باید به کلاس فلسفه بروم !

آیا ابوذر، مقداد و بقیّه مسلمانانی که به قرآن ایمان آوردند، این چیزها را از این آیه فهمیدند؟

من باید چقدر واژه های فلسفی را یاد بگیرم تا بفهمم معنای این جمله ها

چیست !

این تفسیر است یا درس فلسفه؟

نمی دانم.

فلسفه جایگاه خود را دارد و نمی خواهم با آن مبارزه کنم، همواره باید عدّه ای این علم را بیاموزند تا با استفاده از آن به «شبهات فلسفی» پاسخ دهند. سخن در این است که آیا پیچیده کردن تفسیر با مفاهیم فلسفی، همان چیزی است که خدا از ما می خواهد؟

پیامبر وقتی قرآن را برای مردم خواند به آنان گفت: «سخنان من روشن است و از هرگونه پیچیدگی به دور است». آیا این معنای روشن بودن قرآن است؟

* * *

وَ لَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدُ.

اکنون من می خواهم این آیه را تفسیر کنم، پس چنین می نویسم:

هیچ چیز مانند خدا نیست !

هر چیز که در جهان می بینم، خدا آن را خلق کرده است. یک آفریده نمی تواند مانند آفریننده خود باشد.

همه آفریده ها پایان دارند و خدا پایان ندارد. همه آفریده ها نیازمند هستند و خدا بی نیاز است. همه آفریده ها، آغاز داشته اند و خدا آغازی نداشته است. خدا مثل و مانندی ندارد، او یگانه است.

* * *

بارخدایا ! تو به من توفیق دادی تا قلم در دست بگیرم و قرآن را ساده و روان برای بندگان خوب تو تفسیر کنم. من از خود هیچ ندارم، فقیر درگاه تو هستم، از تو می خواهم کمکم کنی تا بتوانم این کار را به پایان رسانم.(۹۷)

ص:۲۰۷

سوره زُمَر

اشاره

ص:۲۰۹

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره **۳۹** قرآن می باشد.

۲ - «زُمَر» به معنـای «گروه ها» می باشـد در آیه ۷۰ تا **۷۳** درباره روز قیامت سـخن گفته شـده است که کافران، گروه گروه به سوی جهنّم برده می شوند. به همین جهت این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعـات مهم این سوره چنین است: پرهیز از بُت پرستی، نشـانه هـای قـدرت خـدا، دعوت به یکتاپرستی، عظمت قرآن، قیامت، توکّل، مرگ، عذاب کافران در روز قیامت، زنده شدن همه انسان ها در روز قیامت...

ص:۲۱۰

زُمَر: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَنْزِيـلُ الْكِتَـابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (١) إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُـدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (٢) أَلَـا لِلَّهِ الـدِّينُ الْخَـالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَـذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَـاءَ مَـا نَعْبُـدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَـا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَـا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (٣)

این کتابی است از طرف تو که برای هدایت انسان ها نازل شده است، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای پیامبری برگزیدی و قرآن را به حقّ بر او نازل کردی.

قرآن نعمت بزرگی برای بشریّت است، تو از همه می خواهی به شکرانه این نعمت بزرگ، تو را پرستش کنند و دین خود را برای تو خالص کنند و از شرک و بُت پرستی دست بردارند. به راستی تو فقط دینی را می پذیری که از هرگونه شرک و ریا به دور باشد.

ص:۲۱۱

گروهی از انسان ها به پرستش بُت ها رو آوردند، سخن آنان این بود: «خدا به ما فرمان داده است، این بُت ها را بپرستیم. خدا در جایگاهی بالا است و ما نمی توانیم او را بپرستیم، ما باید بُت ها را بپرستیم زیرا این بُت ها ما را به خدا نزدیک می کنند. این بُت ها واسطه ای هستند برای این که ما به خدا نزدیک شویم».

این سخن دروغ است، تو هرگز چنین فرمانی نداده ای. بُت پرستان این سخنان دروغ را به تو نسبت دادند و به دنبال هوس خود رفتند.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا آنان را از جهل و نادانی نجات دهد، گروهی به او ایمان آوردند و گروه دیگر با او دشمنی کردند و راه کفر را پیمودند. تو در این دنیا به آنان مهلت دادی و در عذاب آنان شتاب نکردی. روز قیامت که فرا رسد میان مؤمنان و آن بُت پرستان داوری خواهی کرد. در آن روز تو عذر و بهانه بُت پرستان را نمی پذیری و بُت ها و بُت پرستان را در آتش جهنّم می سوزانی.

تو در این دنیا بُت پرستان را به حال خود رها می کنی، تو راه خوب و بد را به آنان نشان می دهی، اگر کسی راه گمراهی را انتخاب نمود، تو به او فرصت می دهی و او را به حال خود رها می کنی تا در سرکشی خود، سرگشته و حیران بماند. وقتی تو کسی را به حال خود رها کنی، او در مسیر سقوط و گمراهی پیش می رود و راه توبه را بر خود می بندد و دیگر امیدی به هدایت او نیست. این قانون وسنّت توست و هیچ کس نمی تواند آن را تغییر دهد، تو هر کاری که اراده کنی، انجام می دهی. تو این دروغگویان کافر را به حال خود رها می کنی !

* * *

زُمَر: آیه ۴

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۴)

ص:۲۱۲

بُت پرستان بُت های زیادی داشتند، امّا آنان به «لات»، «مَنات» و «عُزّی» احترام ویژه ای می گذاشتند. آن ها این بُت های سه گانه را دختران تو می دانستند.

درباره این بُت ها بیشتر مطالعه می کنم و به نکات جالبی می رسم:

۱ - عُزّی: این بت، عزیزترین بُت آن سرزمین بود، بین راه مکّه و عراق معبدی بزرگ برای این بُت ساخته بودند. در آنجا قربانگاه بزرگی وجود داشت که شتران زیادی در آن قربانی می شدند. این بت، سنگی صاف و سیاه بود. آن مردم به داشتن عُزّی، افتخار می کردند، زیرا او در سرزمین آن ها منزل کرده بود.(۹۸)

۲ - لات: این بُت نزدیک شهر «طائف» قرار داشت، سنگی چهارگوش و بزرگ که مردم برایش قربانی می کردند و به او تقرّب می جستند. این بت، بازارش خیلی گرم بود و عدّه زیادی با لباس احرام به زیارتش می رفتند، هیچ کس نمی توانست با لباس معمولی به زیارت او برود.(۹۹)

۳ - مَنات: این بُت در کنار دریای سرخ بین مکّه و یثرب بود، مردم می گفتند: «منات، بزرگ ترین دختر خداست». آنان گروه گروه برای زیارت این بُت می رفتند و برای او قربانی های زیادی می کردند.(۱۰۰)

مردم بارها این دعا را می خواندند: «قسم به لات، عُزّی و مَنات که آن ها سه دخترِ زیبای خدا هستند و ما به شفاعت آن ها امید داریم».(۱۰۱)

به راستی که چقدر آنان نادان بودند !

تو خدایی هستی که بر همه جهان تسلّط داری و از همه رفتارها و گفتارها باخبری، چگونه می شود که شریکی داشته باشی؟

انسان سخن می گوید، راه می رود، دختر او هم می تواند سخن بگوید و راه برود، این قانون است. اگر واقعاً این بُت ها دختران تو هستند، باید بعضی از صفات تو را داشته باشند. این صفات توست: «خالق، رازق، دانا، شنوا...». اگر این بُت ها،

دختران تو هستند، چرا هیچ صفتی از این صفات را ندارند؟

چرا مردم فکر نمی کردند؟ چگونه ممکن است این سنگ ها، دختران تو باشند؟

* * *

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا با آن مردم چنین بگوید: «ای مردم ! اگر خدا می خواست فرزندی برای خود برگزیند، از میان آفریده هایش آنچه را که می خواست انتخاب می کرد، بدانید که خدای من بالاتر از این سخنانی است که شما می گویید، او خدای یگانه است و هیچ شریکی ندارد و او بر همه چیز تواناست».

* * *

تو یگانه ای و هرگز فرزند نداری، نه دختر، نه پسر ! امّا در این آیه از یک فرض سخن می گویی، بر فرض که تو می خواستی فرزندی برای خود انتخاب کنی، چرا باید این قطعه های سنگ را به عنوان دختر خود انتخاب کنی؟ بلکه کسی را انتخاب می کردی که خودت می خواهی، کسی که قدرت زیادی داشته باشد.

مگر این بُت ها چیزی جز قطعه ای سنگ، بیشترند؟ این سنگ ها چه کاری می توانند انجام دهند؟

به راستی که این مردم چقدر جاهلند !

تو خدای یگانه ای و هرگز فرزند نداشته ای و هیچ کس را به فرزندی انتخاب نکرده ای، تو نیاز به این چیزها نداری، نه از تنهایی می ترسی و نه نیاز به کمک داری.

انسان که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد. این یک قانون است: هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. تو هرگز فرزند نداری، تو هرگز پایانی نداری. تو همیشه بوده ای و خواهی بود.(۱۰۲)

* * *

زُمَر: آیه ۵

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأرْضَ بِالْحَقِّ یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهَارِ وَیُکَوِّرُ النَّهَارَ عَلَی اللَّیْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَل مُسَمًّی أَلَا هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفَّارُ (۵)

کسانی که بُت ها را می پرستند، چرا فکر نمی کنند؟ این بُت ها چه چیزی آفریده اند؟ آن ها قطعه ای از سنگ یا چوب هستند، موجوداتی بی جان که به هیچ کاری توانایی ندارند.

فقط تو شایسته پرستش می باشی، زیرا آسمان ها و زمین را آفریدی و از آفرینش آن ها، هدفی داشته ای. آفرینش جهان، بیهوده نبوده است.

تو خدایی هستی که شب و روز را آفریده ای، شب را با روز می پوشانی و روز را با شب، به فرمان توست که روز از پی شب و شب از پی روز پدیدار می شود.

تو خورشید و ماه را در اختیار انسان قرار داده ای، خورشید و ماه با نظام خاص و برای زمان معیّنی در حرکت هستند، حرکت آنان تا ابد نخواهد بود، وقتی قیامت برپا شود، خورشید و ماه از حرکت باز می ایستند و خاموش می شوند، خورشید و ماه تا زمانی که قیامت برپا شود، به صورت دقیق در مدار خود حرکت می کنند. خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر در ثانیه به دور مرکز کهکشان راه شیری حرکت می کند، ۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند.

تو خدای یگانه ای، توانا هستی و بخشنده. تو گناه بندگان پشیمان خود را می بخشی و رحمتت را بر آنان نازل می کنی، اگر کسانی که راه کفر را می پیمایند، توبه کنند، تو به آنان مهربانی می کنی.

* * *

ص:۲۱۵

لحظه ای فکر می کنم، می خواهم بدانم این جهان که تو آفریدی، چقدر عظمت دارد.

زمین در مقابل خورشید ذرّه ای بیش نیست. می توان یک میلیون و سیصد هزار زمین را در خورشید جای داد. تو هزاران هزار ستاره در آسمان خلق کرده ای، یکی از آن ستارگان می تواند هشت میلیارد خورشید را درون خود جای دهد !

آری، آن ستاره هشت میلیارد برابر خورشید است ! امروزه به آن ستاره «وی. یو» می گویند، در زمان قدیم به آن «کلب اکبر» می گفتند.

چقدر جاهلند کسانی که پرستش تو را رها می کنند و خدایان دروغین را می پرستند، خدایانی که هرگز نمی توانند چیزی را بیافرینند !

* * *

زُمَر: آیه ۶

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْس وَاحِدَه ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأنْعَام ثَمَانِيَهَ أَزْوَاج يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْق فِي ظُلُمَات ثَلَاث ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (۶)

همه انسان ها از نسل آدم(علیه السلام) هستند، تو آدم(علیه السلام) را آفریدی و برای او همسری خلق کردی. نام همسر او، «حوّا» بود، تو حوّا را از جنس خود آدم(علیه السلام)آفریدی تا زن و مرد، در کنار یکدیگر احساس آرامش کنند.(۱۰۳)

تو چهارپایان را برای انسان ها آفریدی تا از آنان بهره مند شوند و از گوشت، شیر و پشم آنان استفاده کنند. (چهارپایانی مانند گوسفند، بز، شتر، گاو).

تو گوشت آنان را برای انسان حلال کردی، در اینجا به هشت جفت از چهارپایان اشاره می کنی. منظور از این هشت جفت چیست؟

۱ - گاو اهلی. ۲ - گاو غیر اهلی.

۳ - شتر عربیِ اصیل. ۴ - شتر غیر عربی.(۱۰۴)

۵ - گوسفند اهلی. ۶ - گوسفند غیر اهلی (که به آن قوچ هم می گویند).

۷ - بز اهلی.۸ - بز غیر اهلی (که همان آهو می باشد).

هر کدام از این چهارپایان، نر و ماده دارند و تو خوردن گوشت همه آن ها را بر انسان حلال نمودی.

* * *

اگر من در خلقت خود فکر کنم به معرفت می رسم. آدم(علیه السلام) را از خاک آفریدی، فرزندان او را از نطفه آفریدی، نطفه از غذاهایی که انسان می خورد، تشکیل می شود، تو نطفه انسان را در رحِم مادر (که جایگاه مطمئّنی بود) قرار دادی. هر کس می خواهد چیزی را درست کند به نور نیاز دارد تا بتواند ببیند، کدام نقّاش می تواند در تاریکی نقّاشی کند؟

نطفه انسان را در میان تاریکی ها قرار دادی، تاریکی روی تاریکی. تاریکی شکم، رحِم مادر و تاریکی کیسه ای که جنین در آن زندگی می کند و به آن «جُفت» می گویند. تو در این تاریکی، صورتگری نمودی و انسانی زیبا آفریدی !

تو آن نطفه را به خون و بعد به پاره گوشت تبدیل می کنی و سپس استخوان های انسان را خلق می کنی. تو روزیِ او را می دهی و او را از یاد نمی بری تا این که زمان تولّدش فرا رسد.

تو پروردگار جهان می باشی و حکومت و فرمانروایی جهان از آنِ توست، هیچ خدایی جز تو نیست، چرا گروهی از انسان ها راه کفر می پیمایند و از درگاه تو روی برمی گردانند؟

* * *

ص:۲۱۷

بارها شنیده ام که زن از دنده چپ مرد آفریده شده است، فلانی از دنده چپ بلند شده است، در تورات چنین می خوانم: «خدا کاری کرد که آدم(علیه السلام) به خواب رفت، پس یکی از دنده های آدم(علیه السلام) را گرفت و گوشت، جای آن را پُر کرد و حوّا را از آن دنده آفرید. وقتی آدم(علیه السلام)، حوّا را دید گفت: این استخوانی از استخوان هایم و گوشتی از گوشت من است».(۱۰۵)

سراغ انجیل می روم، در آنجا هم چنین می خوانم: «خدا دید که آدم(علیه السلام)تنهاست، خدا خوش نداشت که آدم(علیه السلام) تنها بماند، پس وقتی آدم(علیه السلام) به خواب رفت، دنده او را گرفت و آنجا را از گوشت پر کرد و از آن دنده حوّا را آفرید و او را همسر آدم(علیه السلام) گردانید».(۱۰۶)

اکنون داستان حضرمی را می خوانم. در کوفه زندگی می کرد، روزهای سخت سفر را سپری کرد و خودش را به مدینه رساند و به خانه امام باقر(علیه السلام)رفت تا معارف دین را از آن حضرت بیاموزد.

روزی رو به امام باقر(علیه السلام) کرد و گفت:

ـــ آقای من ! خدا حوّا را چگونه خلق کرد؟

ـــ تو از مردم درباره این موضوع چه شنیده ای؟

ـــ آن ها به من گفته اند که خدا حوّا را از استخوان دنده آدم(علیه السلام) آفریده است !

ـــ این سخن دروغ است. خدا آدم(علیه السلام) را از گِل آفرید، سپس حوّا را هم از همان گل آفرید.

هیچ فرقی در آفرینش زن و مرد نیست، تو با قدرت خودت هر دو را از گِل آفریدی، این که تو زن را از استخوان دنده مرد آفریده باشی، افسانه ای بیش نیست.(۱۰۷)

ص:۲۱۸

زُمَر: آیه ۷

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷)

وقتی بُت پرستان دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شود، احساس خطر کردند، آن ها تصمیم گرفتند هرطور که هست مانع رشد اسلام شوند.

آنان با کسانی که تازه مسلمان شده بودند چنین می گفتند: «چرا ما باید خدا را عبادت کنیم؟ مگر او به عبادت ما نیاز دارد؟ کفر و ایمان نزد او یکسان است، شما به آیین بُت پرستی برگردید و از ما پیروی کنید. اگر روز قیامت راست بود و در آن روز معلوم شد که راه ما خطا بوده است، ما گناه شما را به گردن می گیریم».

وقتی کسانی که تازه مسلمان شده بودند، این سخنان را شنیدند به فکر فرو رفتند، اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی.

ص:۲۱۹

وقتی من این آیه را می خوانم می فهمم که تو به چیزی نیاز نداری، تو همیشه بی نیاز هستی.

اگر بندگانت را به عبادت خود فرا می خوانی، به عبادت آنان هرگز نیاز نداری، تو می خواهی تا بندگانت به رشد و کمال و سعادت برسند، آنچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ توست.

تو به انسان ها نعمت های فراوان دادی، اگر همه آنان هم ناسپاسی کنند، به تو هیچ ضرری نمی رسد. تو نه به ایمان آنان نیاز داری و نه کفر آنان به تو ضرر می رساند. نه شکرگزاری آنان به تو سودی می رساند و نه ناسپاسی آنان ضرری به تو می زند.

هرگز کفر و ایمان نزد تو یکسان نیست !

تو به ایمان من نیاز نداری و از کفر من ضرر نمی کنی، امّا ایمان مرا دوست داری و کفر مرا دشمن می داری ! آری، تو دوست داری که من بنده شکرگزار تو باشم، زیرا من فقط این گونه می توانم سعادتمند شوم، تو دوست داری که من به رستگاری برسم، آری، اگر بندگانت شکر تو را به جا آورند، تو آن را می پسندی و به آنان پاداش نیکو می دهی.

هر کس گناهی انجام دهد، به خود ضرر زده است، در روز قیامت، هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید. تو هرگز کسی را به گناه دیگری عذاب نمی کنی. همه برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند و تو آنان را به آنچه انجام داده اند، آگاه می سازی، تو به راز دل بندگان خود آگاهی داری، می دانی چه کسی در دنیا ایمان آورده است و چه کسی راه کفر را برگزیده است، برای همین می توانی به حساب بندگان خود رسیدگی کنی، تو مؤمنان را به بهشت می بری و کافران را به آتش جهنّم گرفتار می سازی.

ص:۲۲۰

* * *

زُمَر: آیه ۸

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۸)

تو آن خدایی هستی که در لحظه های بی کسی انسان را یاری می کنی، وقتی برای او گرفتاری و زیانی پیش می آید، همه خدایان دروغین را فراموش می کند و فقط تو را صدا می زند و از تو یاری می خواهد.

تو در حقّ او مهربانی می کنی و نعمت خود را بر او ارزانی می داری و او را نجات می دهی، امّا وقتی همین انسان به ساحل آرامش رسید، سختی ها را از یاد می برد، او فراموش می کند که چگونه به درگاه تو التماس می کرد تا نجاتش دهی، کار او به آنجا می رسد که بُت ها را شریک تو قرار می دهد و مردم را به پرستش بُت ها فرا می خواند، او مردم را از راه تو باز می دارد.

تو به چنین انسانی مهلت می دهی و هرگز در عذاب او شتاب نمی کنی، او چند روزی از لذّات دنیا بهره مند می شود، امّا در روز قیامت برای همیشه در آتشی سوزان خواهد سوخت.

* * *

زُمَر: آیه ۹

أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۹)

گروهی از بُت پرستان برای این که مسلمانان را به سوی بُت پرستی فرا خوانند به

آنان می گفتند: «محمّد به شما گفته است که خدا بی نیاز است و به عبادت شما نیازی ندارد، پس معلوم می شود که کفر و ایمان نزد خدا یکسان است».

اکنون در این آیه جواب این سخن آنان را می دهی:

این چه سخنی است که شما می گویید؟ چگونه ممکن است ایمان و کفر نزد من یکسان باشد؟

آیا آن کسی که ایمان آورده است و شب ها در حال سجده یا ایستاده مرا عبادت می کند با کافر یکسان است؟ آیا کسی که از عذاب روز قیامت می ترسد و به رحمت من امیدوار است با کافر یکسان است؟

آیا کسی که اهل دانایی و علم است با جاهل و نادان، برابر است؟

هرگز مؤمن با کافر یکسان نیست، هرگز دانا با جاهل یکسان نیست؟

تنها خردمندان از این سخنان پند می گیرند.

* * *

«آیا کسی که اهل دانایی و علم است با جاهل و نادان، برابر است؟». وقتی من این آیه را خواندم، به یاد سخنی از علی(علیه السلام)افتادم، سخنی که حقیقت بزرگی را آشکار می کند.

روزی، آن حضرت به یکی از یاران خود چنین فرمود: «اگر ساعتی کنار دانشمندی بنشینی تا از علم و دانش او بهره ببری، این کار تو، نزد خدا بهتر از هزار سال عبادت است. بدان که این کار تو از هفتاد حجّ و عمره بهتر است».(۱۰۸)

وقتی این سخن را شنیدم به فکر فرو رفتم، با خود گفتم: «گویا ما راه سعادت را گم کرده ایم».

چقدر افرادی را دیده ام که عبادت را فقط در نماز و روزه می دانند، آنان به گونه ای زندگی می کنند که انسان فکر می کند با کسب دانش، میانه ای ندارند.

اگر می خواهم به سعادت برسم، اگر می خواهم واقعاً خدا را عبادت کنم، بهتر است به سوی دانش و معرفت بروم !

چه رازی در سخن علی(علیه السلام) است؟ چرا او یک ساعت بهره بردن از علم دانشمندان را بالاتر از هزار سال عبادت می داند !

اگر من هزاران سال نماز بخوانم; امّا با علم و آگاهی بیگانه باشم، ممکن است لحظه آخر، همه را بر باد دهم ! چقدر افرادی بوده اند که یک عمر نماز خواندند، امّا سرانجام فریب شیطان را خوردند و دست از دین خود برداشتند.

من باید اسلام را بار دیگر بشناسم: «اسلام دینی است که یک ساعت به دنبال دانش بودن را بهتر از هزار سال عبادت می داند».

گاهی با خود می گویم که ما یک بارِ دیگر باید مسلمان شویم !

ما باید بارِ دیگر آموزه های اسلام را تعریف کنیم، اگر این اسلام است، پس ما چه مسلمانی هستیم ! چرا بعضی از ما، این قدر از علم و دانش فاصله گرفته ایم؟ چرا؟

* * *

زُمَر: آیه ۱۰

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَاب (۱۰)

بُت پرستان روز به روز فشار خود را بر مسلمانان زیاد و زیادتر کردند و آنان را زیر شکنجه های طاقت فرسا قرار دادند، آنان از مسلمانان می خواستند تا از

یکتاپرستی دست بردارند و بُت پرست شوند. اکنون تو با آن مسلمانان چنین سخن می گویی:

ای بندگان من که ایمان آورده اید ! تقوا پیشه کنید، بدانید کسانی که در این دنیا راه نیکی را برگزیدند، در روز قیامت پاداش نیک خواهند داشت.

اگر مردم از شما خواستند راه کفر را برگزینید، بدانید زمینی که من خلق نموده ام، وسیع است، پس مهاجرت کنید.

از جدایی خانواده و دوستان خود نگران نشوید، بر سختی های مهاجرت صبر کنید، بدانید به کسانی که در راه من بر سختی ها صبر می کنند، پاداش بیشمار خواهم داد.

* * *

وقتی شکنجه ها و فشار بُت پرستان بر مسلمانان زیاد شد، آنان تصمیم گرفتند مهاجرت کنند، ابتدا ده نفر به کشور حبشه رفتند و پس از مدّتی، یک گروه هشتاد نفری به رهبری جعفر (برادر علی(علیه السلام)) راهی حبشه شدند، آنان حدود سیزده سال در آنجا زندگی کردند و از ظلم و ستم بُت پرستان نجات یافتند.

* * *

من وطن خود را دوست دارم، اینجا زادگاه من است، به آن عشق میورزم، به این آب و خاک وابسته ام، اصل من اینجاست، تو این عشق را در قلبم قرار داده ای.

اگر وطن من آماج سیاهی ها و تاریکی ها شود و من نتوانم شرایط را تغییر دهم چه باید کنم؟ آیا باید بمانم و مغلوب سیاهی ها شوم؟ وقتی ماندن در وطن مرا از تو دور می کند، وظیفه من چیست؟

ص:۲۲۴

از من می خواهی «مهاجرت» کنم، از خانه و کاشانه ام کوچ کنم، مهاجر شوم. برای آرمان بلند خویش از زادگاه خود دل بر کنم و جدا شوم. از همه وابستگی ها رهایی یابم و راهی سرزمین و جایگاهی دیگر شوم، در راه تو، از تاریکی ها بگریزم و به سوی روشنایی بروم.

آری، عشق به زیبایی ها و خوبی ها بالاتر از عشق به وطن است، زندگی معنوی مهم تر از زندگی مادی است. نباید به خاطر عشق به وطن، تن به ذلّت بدهم و اسیر تاریکی ها شوم، وطن دوستی تا جایی نیکوست که ماندن در وطن، به عقاید و اهداف عالی ضربه وارد نکند.

پیامبر تو چقدر زیبا سخن گفت: «اگر کسی به سبب حفظ دین خود مهاجرت کند، در بهشت همنشین ابراهیم(علیه السلام) خواهد بود».(۱۰۹)

چرا همنشینی با ابراهیم(علیه السلام)؟

ابراهیم(علیه السلام) در راه یکتاپرستی بارها مهاجرت کرد، وطن او بابل (شهری در عراق) بود، او به فلسطین، مصر، مکّه و... مهاجرت نمود.

زُمَر: آیه ۱۸ – ۱۱

قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّینَ (۱۱) وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَکُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ (۱۲) قُلْ إِنِّی أَخَافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۱۳) قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِینِی (۱۴)فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَلَا ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ (۱۵) لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِکَ یُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ یَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶) وَالَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ یَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَی اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَی فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِکَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۸)

بزرگان مکّه منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند. پول، ثروت و ریاست آن ها در گرو بُت پرستی مردم بود، آنان مردم را از شنیدن سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) باز می داشتند و با او دشمنی می کردند.

ص:۲۲۶

مـدّتی گذشت، آنان دیدند که روز به روز بر تعداد مسـلمانان افزوده می شود، پس تصـمیم گرفتند تا به محمّد(صـلی الله علیه وآله) وعده پول و ثروت زیادی دهند. آنان نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)آمدند و به او گفتند: «ای محمّد ! اگر از سخن خود دست برداری و بُت ها را بپرستی، هر چه از مال دنیا بخواهی به تو می دهیم».

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا پاسخ آنان را این گونه بدهد:

خدا به من فرمان داده است که فقط او را بپرستم و دینم را برای او خالص گردانم و از شرک و بُت پرستی بپرهیزم. خدا به من فرمان داده است که نخستین مسلمان باشم، اگر من نافرمانی خدا را کنم و بُت ها را بپرستم، خدا مرا عذاب می کند و من از عـذاب روز قیامت که روزی هولناک است می ترسم، بدانیـد که من فقط خـدای یگانه را می پرسـتم و دینم را برای او خالص می کنم، من هرگز از راه خود دست برنمی دارم. من شـما را به یکتاپرستی فرا خواندم، امّا شـما به سـخنم گوش نکردید و راه بُت پرستی را ادامه دادید و این خسارت بزرگی است.

روز قیامت که فرا رسد می فهمید که سرمایه وجودی خود و بستگانتان را برای هیچ از دست داده اید. شما بستگان خود را به بُت پرستی فرا می خوانید و آنان سخن شما را می پذیرند و نمی دانند که شما آنان را به بدبختی بزرگی دعوت می کنید.

در آن روز آتش جهنّم در انتظار همه شما خواهد بود، آتشی که شما را از هر طرف فرا می گیرد.(۱۱۰)

ای مردم ! بدانیـد که این سرنوشت کسانی است که برای خـدا شریک قرار دهنـد، خـدا شـما را با آن عـذاب از گمراهی می ترساند. خدا از شما می خواهد از آتش جهنّم بترسید و به یکتاپرستی رو آورید.

خدا از من خواسته است تا به مؤمنان بشارت بهشت دهم، مؤمنانی که از عبادت

بُت ها و طاغوت ها پرهیز کردند و به سوی خدا توبه نمودند، همان کسانی که سخنان مختلف را می شنوند و از بهترین آن ها پیروی می کنند، به راستی که خدا آنان را هدایت کرده است، آنان خردمندان واقعی هستند.

* * *

تو به کسانی که سخنان مختلف را می شنوند و بهترین آن را انتخاب می کنند، بشارت بهشت می دهی.

به این سخن تو فکر می کنم، تو از من می خواهی تا سخنان این و آن را بشنوم و بدون توجّه به گوینده، به سخن آنان دقّت کنم. با نیروی عقل و خرد خویش بهترین آن را انتخاب کنم. تو دوست داری من تشنه حقیقت باشم، هر کجا آن را یافتم از آن استقبال کنم.

مؤمن کسی است که اهل تحقیق است، نه از شنیدن سخن دیگران وحشت دارد و نه بدون دلیل سخنی را می پذیرد.

من نباید منتظر باشم تا یکی پیدا شود و به من بگوید راه درست کدام است، من باید سخنان مختلف را بشنوم و با عقل خویش بهترین آن را انتخاب کنم.

تو دوست داری که من تحمّل شنیدن سخنان دیگران را داشته باشم، من نباید شخصیّت زده شوم، چه بسا شخصیّت بزرگی سخنی بی اساس بگوید، چه بسا منافقی، سخن حقّی بگوید.

این سخن علی(علیه السلام)است:«حکمت، گمشده انسان مومن است، حکمت را بپذیرید حتّی اگر منافقی آن را بیان کند». (۱۱۱)

* * *

اسلام آخرین دین و کامل ترین دین توست، این مکتب دارای منطق نیرومند است، دلیلی ندارد که یک مسلمان از شنیدن سخنان دیگران وحشت داشته باشد.

هر مکتبی که طرفداران خود را از شنیدن سخنان دیگران نهی می کند، ضعیف است و بی منطق. آن مکتب می ترسد طرفدارانش از خواب غفلت بیدار شوند !

اسلام واقعی از بیداری فکر و اندیشه نمی هراسد، اسلام آمده است تا فکرها را بیدار کند، آموزه های اسلام واقعی هدفی جز این ندارد.

پس چرا عدّه ای از مسلمانان از شنیدن سخن دیگران هراس دارند؟

آنان اسلام را از پدر و مادر و جامعه ای که در آن زندگی کرده اند دریافت کرده اند و اسلام را با تحقیق نپذیرفته اند، برای همین از شنیدن سخنان دیگران می ترسند و دیگران را از شنیدن باز می دارند، بیشتر آنان، به گوینده سخن توجّه می کنند، سپس به اصل سخن !

ممکن است دینی که آنان به آن اعتقاد دارند به خرافه ها آمیخته شده باشد، آنان می ترسند سخنی بشنوند که با آن خرافه ها مخالف باشد، پس از شنیدن می ترسند.

مسلمان واقعی از شنیدن سخنان دیگران هراسی ندارد، او سخنان را می شنود، درباره آن تحقیق و سؤال می کند و سرانجام با عقل و خرد بهترین سخن را انتخاب می کند. تو می دانی هیچ سخنی به اندازه سخن اسلام واقعی مطابق با عقل و خرد انسان ها نیست، برای همین این دستور را می دهی، چون می دانی هر کس که اهل شنیدن باشد، دیر یا زود می فهمد که اسلام حقّ است.

* * *

زُمَر: آیه ۲۰ – ۱۹

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹) لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (۲۰)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکّه قرآن می خواند و آنان را به رستگاری فرا می خواند، امّا

ص:۲۲۹

گروهی از آنـان سـخن او را نمی پذیرفتنـد، محمّـد(صـلی الله علیه وآله) به آنـان فکر می کرد و دوست داشت آنـان هم ایمان بیاورند تا رستگار شوند، او گاهی برای آنان اندوهناک می شد.

اکنون تو این آیه را بر او نازل می کنی: «ای محمّـد ! آیا تو می توانی کسـی را که فرمان عـذاب من برای او قطعی شده است، رهایی بخشی؟ آیا تو می توانی او را از آتش خشم من نجات دهی؟».

آری، محمّـد(صـلی الله علیه وآله) وظیفه داشت پیام حقّ را به مردم برسانـد، تو از او نخواستی که آنان را مجبور به ایمان کند. تو به انسـان هـا اختیـار داده ای، مهم این است که محمّـد(صـلی الله علیه وآله) راه حقّ را نشـان آنـان بدهـد، پس از آن، دیگر اختیار با خودشان است.

بعضـی از آنان تصـمیم گرفته بودنـد ایمان نیاورنـد، آنان مردمی لجوج بودنـد و از روی لجاجت حقّ را انکار می کردنـد، این قانون تو است که آنان را به حال خود رها می کنی و توفیق ایمان آوردن را از آنان سلب می کنی.

تو از محمّد(صـلی الله علیه وآله) می خواستی که آنان را به حال خود رها کند، زیرا هر چقدر که محمّد(صـلی الله علیه وآله)با آنان سـخن می گفت، باز هم ایمان نمی آوردند، مشـکل آنان، نادانی و جهل نبود، آنان حقّ را شـناختند و تصمیم گرفتند که آن را نپذیرند.

* * *

عذاب سـختی در انتظار کسانی است که حقّ را شـناختند و آن را انکار کردند، امّا بهشت در انتظار کسانی است که تقوا پیشـه کردنـد و از بُت پرستی دوری جسـتند. تو برای آنـان قصـرهایی را آماده کرده ای که بر فراز هم ساخته شـده انـد. نهرهای آب پیرامون آن قصرها جاری می باشند. به آنان وعده بهشت جاوادن را دادی و هرگز خلاف وعده ات عمل نمی کنی.

* * *

زُمَر: آیه ۲۳ – ۲۱

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۲۱) أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۲) اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳)

اکنون برای پیامبر از باران سخن می گویی و چنین می گویی: «ای محمّد ! آیا به باران دقّت کرده ای؟ من باران را از آسمان نازل می کنم تا زمین های تشنه را سیراب کند و سپس در زمین ذخیره شود، با قدرت من است که آب باران و برف در کوه و دشت ذخیره می شود و سپس به صورت چشمه جاری می گردد. من زمین را با آب باران زنده می کنم، گیاهان رنگارنگ سبز می شوند، وقتی فصل پاییز فرا می رسد، تو گیاهان را زرد می بینی و من آنان را علف خشکی می گردانم که خردمندان از این دگرگونی طبیعت، پندهای زیادی می گیرند».

* * *

به راستی چرا تو از باران برای پیامبر سخن گفتی؟

چه رازی در این سخن تو بود؟

به یاد می آورم که محمّد(صلی الله علیه وآله) از ایمان نیاوردن بُت پرستان اندوهناک شده بود، تو در دو آیه قبل خبر دادی که او نمی تواند کسی را از آتش خشم تو نجات دهد، تو از پیامبر خواستی تا دیگر برای آنان اندوهناک نباشد، زیرا او وظیفه خود را انجام داده است و پیام تو را به آنان رسانده است، آنان خودشان تصمیم گرفته اند ایمان

نیاورند.

در این آیه از باران سخن می گویی، در واقع سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)نیز مانند باران است، اگر باران بر زمین آماده و حاصلخیز ببارد، سبب سرسبزی آن می شود و گیاهان زیادی در آن می روید، امّا اگر این باران بر زمین سخت و شوره زار ببارد، جز علف هرز در آن نمی روید.

گروهی از مردم که قلب های پاک داشتند، سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) را پذیرفتند و ایمان آوردند و رستگار شدند، ولی گروهی هم که دل های آنان با گناهان سیاه شده بود، وقتی سخنان پیامبر را شنیدند، آن را انکار کردند و راه کفر را برگزیدند.

اگر عدّه ای سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) را نپذیرفتند، هیچ عیبی بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نیست، حکایت آن زمین است که با باریدن باران، تبدیل به شوره زار شد، عیب از باران نبود، عیب از آن زمین بود.

وقتی دل کسی شیفته دنیا و لذّت ها و شهوت های دنیا شد، سخن حقّ در آن اثر نمی کند، چنین انسانی برای این که بتواند به لذّت ها و خوشی های دنیای خود ادامه دهد، راه کفر را انتخاب می کند و از حقّ نفرت پیدا می کند و روز به روز نفرتش زیادتر می شود.

* * *

آیا کسی که تو دلش را برای پذیرش اسلام گشودی مانند کسی است که به راه کفر می رود؟

آیا کسی که قلب او به نور هدایت تو نورانی شد، مانند کسی است که دلش تاریک است و از نور ایمان بهره ای ندارد؟

آیا مؤمن و کافر با هم یکسانند؟ آیا کسی که به قرآن ایمان آورد با کسی که آن را دروغ شمرد، یکسان است؟

ص:۲۳۲

هر گز.

مؤمنان غرق مهربانی و رحمت تو هستند، امّا وای به حال کافران کوردل !

وای به حال کسانی که قرآن در دل های آنان اثر نکرد، به راستی که آنان در گمراهی آشکاری هستند.

تو قرآن را برای هـدایت آنـان فرسـتادی، امّـا آنان از آن بهره ای نمی گیرنـد، آیا سـخنی زیباتر و بهتر از قرآن پیـدا می شود؟ سخنی که معنای آشکار و روشن دارد و با فطرت انسان ها مطابق است.

قرآن کتابی است که آیات آن در زیبایی و محتوا هماننـد یکدیگر است، دعوت به یکتاپرستی در آن تکرار شده است و بارها از بهشت و جهنّم سخن گفته شده است.

کسانی که به خـدا ایمان آورده انـد و از او بیم دارنـد، وقتی به آیات جهنّم می رسـند، لرزه بر انـدامشان می افتـد، وقتی هم به آیات بهشت می رسند، قلبشان آرام می گیرد.(۱۱۲)

این هـدایت تـوست، تـو هر کس را که بخـواهی بـا قرآن هـدایت می کنی و به او توفیـق می دهی که در قرآن فکر کنـد و راه سعادت را از آن بیاموزد.

درست است که تو قرآن را برای هدایت همگان فرسـتادی، امّا فقط کسانی که حق طلب هسـتند از آن بهره می گیرند، کسانی که اسـیر تعصّب و لجـاجت شـده انـد، از آن سودی نمی برنـد. این قـانون توست: تو آنان را به حال خود رها می کنی و توفیق ایمان آوردن را از آنان می گیری. هر کس را که تو به حال خود رها کنی، هیچ راهنمایی برای او نخواهد بود.

* * *

مناسب است در اینجا نکته ای را بنویسم:

ص:۲۳۳

در آیه ۲۳ به این نکته اشاره شده است که وقتی مؤمنان قرآن می خوانند، لرزه بر اندامشان می افتد، گویا همه بدنشان می لرزد.

به راستی منظور از این سخن چیست؟

یکی از یاران امام باقر(علیه السلام) نزد آن حضرت رفت و از ایشان سؤال کرد:

ـــ آقای من ! شنیده ام که عدّه ای وقتی قرآن می خوانند یا ذکر خدا را می گویند ناگهان فریادی برمی آورند و بی هوش بر روی زمین می افتند.

ـــ این کاری شیطانی است، هرگز خدا به چنین چیزی امر نکرده است.

ـــ آقای من ! برایم بگو که مؤمنان هنگام خواندن قرآن و یاد خدا چه می کنند؟

ـــ قلب آنان نرم می شود و اشکشان جاری می شود. دلشان از ترس جهنّم به لرزه می آید.(۱۱۳)

وقتی من این سخن امام باقر(علیه السلام) را خواندم، فهمیدم که کسانی که هنگام یاد خدا فریاد برمی آورند و حالت غش به خود می گیرند، کار شیطانی می کنند، گویا آنان می خواهند با این کارها، افراد جاهل را به سوی خود جذب کنند.

چرا بعضی دوست دارند تو را با فریاد صدا بزنند؟ آنان خیال می کنند هر چقدر بلندتر تو را بخوانند، بهتر دعای آنان را می شنوی.

شنیده ام که بعضی ها به مردم می گویند: «اگر می خواهی به حاجتت برسی، چنان فریاد بزن و حاجتت را بخواه که صدایت به عرش خدا برسد تا خدا جوابت را بدهد».

مگر تو در عرش هستی که آن ها به مردم چنین می گویند؟

تو از خود ما به ما نزدیک تری !

روزی پیامبر عدّه ای را دید که با صدای بلند دعا می کردند، پیامبر به آنان فرمود: «شما کسی را که ناشنواست نمی خوانید و کسی را که از شما دور است صدا

نمی زنید. خدا شنواست و نزدیک شماست».(۱۱۴)

* * *

زُمَر: آیه ۲۴

أَفَمَنْ یَتَّقِی بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَقِیلَ لِلظَّالِمِینَ ذُوقُوا مَا کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ (۲۴)

در این آیه چنین می گویی: «آیا کسی که به دلیل بسته بودن دست هایش، صورتش را وسیله دور کردن آتش از خود قرار می دهد مانند کسی است که در بهشت جاودان جای دارد؟ فرشتگان به ستمکاران می گویند: اکنون کیفر کارهای خود را بچشید».

آری، تو در این دنیا به کافران مهلت می دهی و در عذاب آنان شتاب نمی کنی، شاید آنان چند روزی در این دنیا خوش باشند، امّا سرانجام سختی در انتظار آنان است.

تو مؤمنان را در بهشت جای خواهی داد، بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است و همه نعمت های زیبا برای آنان آماده خواهد بود و کافران را به آتشی سوزان گرفتار خواهی کرد.

فرشتگان حلقه های آهنی بر دست و پای کافران می بندند و آنان را در آتش جهنّم می اندازند.

شعله های آتش به سوی آنان می آید، دست و پای آنان بسته است، آنان تلاش می کنند با تکان دادن سر، آتش را از خود دور کنند، امّا بی فایده است، آنان به هر طرف رو می کنند، شعله های آتش را می بینند.

* * *

زُمَر: آیه ۲۶ – ۲۵

کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ

حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۵) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) قرآن را برای مردم می خواند و راه هدایت را به آنان نشان می داد، امّا گروهی از بزرگان مکّه او را دروغگو و جادوگر خواندند، اکنون به محمّد(صلی الله علیه وآله) خبر می دهی که این چیز تازه ای نیست، امّت های قبل هم پیامبران خود را دروغگو شمردند و راه کفر را پیمودند.

تو به آنان مهلت دادی شاید توبه کنند، امّا آنان روز به روز بر کفر خود افزودند، سرانجام عذاب تو از جایی که فکر آن را نمی کردند به سراغ آنان آمد، این گونه بود که تو با عذابی آسمانی، ذلّت و خواری را در این دنیا به آنان چشاندی، اگر می دانستند که عذاب روز قیامت بسیار بزرگ تر و شدیدتر است، هرگز راه کفر را در پیش نمی گرفتند.

* * *

آنان از جایی ضربه خوردند که انتظارش را نداشتند: قوم نوح(علیه السلام)، قوم عاد، قوم ثَمود، قوم لوط(علیه السلام).

قومی را به طوفان نابود ساختی و آنان هرگز فکر نمی کردند طوفانی از راه برسد، دیگری را با صاعقه ای آسمانی و زلزله ای سهمگین نابود کردی و هرگز فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ های آسمانی به هلاکت رساندی.

تو فرعون و سپاه او را در رود نیل غرق کردی، رودی که مایه ثروت و قدرت او بود، همه اقتصاد کشور مصر به این رود بستگی داشت، آنان هرگز خیال نمی کردند رودی که به آنان این عظمت را داده است، جانشان را بگیرد !

زُمَر: آیه ۲۸ – ۲۷

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (۲۷) قُرْآنًا عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِی عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ (۲۸)

تو در قرآن هرگونه مثالی آوردی که حقیقت آشکار شود تا شاید آنان هدایت شوند و دست از بُت پرستی بردارند !

تو از هر دری با آنان سخن گفتی، گاهی تشویقشان کردی، گاهی آن ها را ترساندی، گاهی دلیل آوردی، گاهی از راه دل و نور فطرت با آنان سخن گفتی، امّا آنان حقیقت را انکار کردند.

چرا آنان با این که حقّ را شناختند ولی باز ایمان نیاوردند؟ پس از بیان حقیقت، دیگر انتخاب با خود آنان بود.

تو قرآن را به زبانی فصیح و رسا فرستادی تا فهم آن برای همه مردم آسان باشد، قرآن از هرگونه انحراف به دور است. آری، هدف از نزول قرآن این است که

انسان ها از آن پند بگیرند و پرهیزکار شوند.(۱۱۵)

* * *

زُمَر: آیه ۲۹

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُل هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹)

اکنون می خواهی برای کافر و مؤمن مثالی بزنی تا همه بهتر حقیقت ایمان و کفر را بشناسند.

کافر مانند کسی است که چند رئیس دارد، آن رئیس ها با هم اختلاف دارند، او مجبور است از آنان اطاعت کند، امّا هر کدام حرفی می زنند، یکی می گوید: «برو !»، دیگری می گوید: «نرو !». او نمی داند چه کند، سرگشته و حیران است، امّا مؤمن مانند کسی است که فقط یک رئیس و سرپرست دارد و هرگز سرگردان نمی شود، قلب او آرام است، زیرا می داند چه باید کند.

آری، کافر و مؤمن هرگز یکسان نیستند ! کافر در میان تضادها گرفتار است، او هر روز به معبودی دل می بندد، نه آرامش دارد و نه راه روشنی. هر روز به سخنی گوش می دهد و راهی را می پیماید، امّا مؤمن فقط تو را می پرستد و به سخن تو گوش فرا می دهد، او در همه حال زیر سایه لطف توست، برنامه زندگی او روشن است، او می داند چه باید بکند. او تو را ستایش می کند که تو یگانه سرپرست او هستی. مؤمن این گونه زندگی می کند و آرامش واقعی را تجربه می کند، امّا بیشتر مردم نمی دانند که آرامش فقط در سایه ایمان است، پس در جهل و نادانی می مانند.

* * *

زُمَر: آیه ۳۵ – ۳۰

إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَیِّتُونَ (۳۰) ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَکَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْکَافِرِینَ (۳۲) وَالَّذِی جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ مَا یَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِکَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِینَ (۳۴) لِیُکَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی عَمِلُوا وَیَجْزِیَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ (۳۵)

بزرگان مکّه منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، ریاست و ثروت آنان بستگی به این آیین خرافی داشت، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) در مکّه رسالت خود را آغاز کرد، آنان مردم را از شنیدن سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)باز می داشتند. آنان به مردم می گفتند: «ای مردم ! محمّد به دنبال توطئه است و می خواهد دین نیاکان ما را از بین ببرد و بر ما ریاست کند، او می خواهد ما را گمراه کند، مبادا فریب او را بخورید که او دروغگو و جادوگر است، نزد او نروید، سخنش را نشنوید که او شما را جادو می کند».

پیامبر با شنیدن این سخن آنان رنجیده شد، تو با او این چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! از سخن آنان اندوهناک نشو ! من به آنان مهلت می دهم و در عذابشان شتاب نمی کنم، امّا آنان برای همیشه در این دنیا نمی مانند، نه تو در این دنیا می مانی و نه آنان ! پایان کار تو و آنان مرگ است و بعد از آن، روز قیامت فرا می رسد، آن روز، تو و آنان در پیشگاه من گفتگو می کنید و من بین شما داوری می کنم.

آیا می خواهی بدانی چه کسی بیش از همه ستم کرده است؟ کسی که به من سخن دروغ نسبت دهد.

ص:۲۳۹

کافران به من سخن دروغ نسبت دادند و به پیروانشان گفتند: «خدا فرمان داده که ما بُت ها را بپرستیم». آنان این سخن دروغ را گفتند و دیگران را گمراه کردند، آنان قرآن را که تو برایشان آورده بودی، دروغ پنداشتند. به راستی که جهنّم سوزان، جایگاه کافران خواهد بود.

ای محمّد ! این سرنوشت دشمنان تو خواهد بود، امّا بهشت از تو و پیروانت است، تو قرآن را برای مردم آوردی و کسانی که به قرآن ایمان آوردند، پرهیزکاران واقعی هستند، من همه شما را در بهشت جای می دهم و هر نعمتی را که بخواهید برای شما آماده می کنم، این است پاداش نیکوکاران !

ای محمّد ! من گناه مؤمنان را به خاطر ایمانشان می بخشم و بهتر از آنچه عمل کرده اند به آنان پاداش می دهم.

* * *

در آیات ۳۲ و ۳۳ واژه «صدق» ذکر شده است، صدق به معنای سخن راست است و منظور از آن، قرآن است که راست ترین سخن ها می باشد.

با توجّه به این نکته معنای آیه چنین می شود: «کسانی که قرآن را دروغ پندارند به عذاب جهنّم گرفتار می شوند. پیامبر که قرآن را آورده است و نیزکسانی که قرآن را تأیید کنند به بهشت می روند».

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: روزی، علی(علیه السلام) این آیه را برای یاران خود خواند و سپس چنین فرمود: «منظور از صدق در اینجا، ولایت اهل بیت(علیهم السلام)می باشد».(۱۱۶)

با توجّه به این سخن می توانیم آیات ۳۲ و ۳۳ را این گونه هم تفسیر کنیم: «کسی که ولایت اهل بیت(علیهم السلام) را دروغ پندارد به عذاب جهنّم گرفتار می شود، کسی که آن

را تأیید کند به بهشت می رود».

آری، راه امامت و ولایت دوازده امام، همان ادامه راه قرآن است، تو پس از پیامبر، علی(علیه السلام) و یازده امام بعد از او را برای هدایت مردم برگزیدی، تو انسان ها را بدون امام رها نمی کنی، برای جانشینی پس از پیامبر، برنامه داری.

دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

امروز راه مهدی(علیه السلام) راهی است که مرا به سعادت می رساند، پیروی از مهدی(علیه السلام)، همان راه شایسته توست.

من شنیده ام اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حجّ هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت(علیهم السلام) را انکار کند، تو هیچ کدام از کارهای او را قبول نمی کنی و او وارد بهشت نمی شود.(۱۱۷)

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت(علیهم السلام)را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم، راه تو و راه پیامبرانت !

راه ولایت، امتداد راه قرآن است.

* * *

زُمَر: آیه ۳۷ – ۳۶

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَاف عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَاد (۳۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيز ذِی انْتِقَام (۳۷)

ص:۲۴۱

محمّـد(صـلی الله علیه وآله) مردم را از بُت پرستی نهی می کرد و از آنـان می خواست تا به یکتاپرستی رو بیاورنـد، گروهی از مردم به محمّد(صـلی الله علیه وآله) ایمان آوردند، بُت پرستان، مسلمانان را از خشم بُت ها می ترساندند، حتّی گروهی از آنان نزد محمّـد(صـلی الله علیه وآله)آمدنـد و به او گفتنـد: «ای محمّـد ! تو از مـا می خواهی از دین پـدران خود دست بکشـیم، در حالی که پـدران و نیاکان ما، همه بر این دین بوده اند، ما از دین آنان دست برنمی داریم، زیرا از عاقبت آن می ترسـیم، ما می ترسـیم به خشم بُت ها گرفتار شویم، تو هم که از عبادت بُت ها جـدا شده ای، به زودی به خشم آنان گرفتار خواهی شد، پس بهتر است به دین ما بازگردی».

تو می دانستی که محمّد(صـلی الله علیه وآله) هرگز این خرافات را باور ندارد، امّا ممکن بود عدّه ای از تازه مسلمانان از خشم بُت ها بترسند، اینجا بود که با محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن گفتی تا دیگران درس بگیرند. سخن تو با محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین بود:

ای محمّـد ! بُت پرسـتان تو را از خشم بُت ها می ترسانند، آیا من قدرت ندارم که تو را حفظ کنم؟ آیا من برای حفظ و نجات تو کافی نیستم؟

ای محمّد ! راه خود را ادامه بده که من تو را تنها نمی گذارم و از همه بلاها نجات می دهم.

ای محمّد ! ببین که بدبختی این مردم تا چه اندازه است ! آنان تو را از بت هایی می ترسانند که جز قطعه ای سنگ نیستند. این بُت ها نه سودی می رسانند و نه ضرری. این بُت ها نه می فهمند چه کسی به آن ها ایمان دارد و نه می فهمند چه کسی به آن ها دشنام می دهد.

ای محمّد ! چقدر این مردم نادان هستند که تو را از قطعه سنگ های بی جان می هراسانند !

ای محمّد ! من جهل و نادانی این مردم را می دانستم و برای همین تو را فرستادم

تـا آنـان را از جهـل و نـادانی برهـانی، امّـا سـخن تو را نپذیرفتنـد، من هم آنان را به حال خود رها کردم. من بنـدگان خوبم را هدایت می کنم، هر کس که من او را هدایت کنم، دیگر کسی نمی تواند او را گمراه کند.

ای محمّـد ! آن جاهلاـن را به حال خود رها کن که من به زودی آنان را کیفر خواهم کرد که من توانا هسـتم و از سـتمکاران انتقام می گیرم.

* * *

هر کس که به دنبال هـدایت باشـد، تو زمینه هـدایت را برای او فراهم می کنی و هر کس هم به دنبال گمراهی باشـد، تو به او مهلت می دهی و او را به حال خود رها می کنی و مانع کارش نمی شوی.

آری، تو راه خوب و بـد را به همه انسان ها نشان می دهی و این انسان است که بایـد به اختیار خود، راه خود را برگزینـد. اگر کسی از زمینه هدایتی که تو برایش فراهم کرده ای، بهره ببرد، او هدایت شده واقعی است.

کسـی هم که راه گمراهی را انتخاب می کنـد، تـو او را به حـال خـود رهـا می کنی و این گـونه است که او به گمراهی خود سرگرم می شود و از زیانکاران می شود.

تو برای مؤمنان، بهشت را آماده کرده ای، کسانی که در مسیر هدایت تو گام بردارند، در بهشت منزل خواهند کرد، امّا کسانی که راه گمراهی را در پیش گیرند، در جهنّم گرفتار عذاب خواهند شد.

گروه زیـادی از انسـان هـا به جهنّم خواهنـد رفت، جهنّم نتیجه اعمـال خود آنـان است، تو همه انسـان ها را پاک آفریـده ای و اسـباب سـعادت و رسـتگاری را در اختیار آنان قرار دادی، امّا برخی از آنان از چشم و گوش و عقل خود اسـتفاده نمی کنند و راه سقوط و جهنّم را در پیش می گیرند.

* * *

ص:۲۴۳

زُمَر: آیه ۴۱ – ۳۸

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَه هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۹) مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۴۰) إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيل (۴۱)

در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه قدرت وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و در این آیات دقّت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجّه می شود و می فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان !

آری، تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا کنند.

اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! اگر از بُت پرستان بپرسی که آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است؟ فطرت آنان، پاسخ را به خوبی می داند و در جواب می گویند: خدای یگانه آسمان و زمین را خلق کرده است».

آری، این نور فطرتی است که تو در نهاد انسان ها قرار دادی.

پس چرا عدّه ای حقّ را انکار می کنند و رو به بُت پرستی می آورند؟

تو فطرت همه را پاک و خداجو آفریدی، امّا به انسان، اختیار هم دادی تا او راهش را انتخاب کند، عدّه ای حقّ را انکار می کنند، نتیجه این کار آنان، این است که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش می شود، هر کس لجاجت به خرج

دهـد و بهانه جویی کنـد و معصـیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود، بر دل او مُهر می زنی و او به غفلت مبتلا می شود، دیگر سخن حقّ را نمی شنود و حقّ را نمی بیند.

* * *

بُت پرسـتان به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «اگر از سخن خود دست برنداری به خشم بت ها مبتلا می شوی، بُت های ما تو را آزار خواهنـد داد، آنان تو را دیوانه خواهنـد کرد، ای محمّـد ! اگر بار دیگر پرسـتش بُت ها را نکوهش کنی با تو مبارزه می کنیم و هرگز به تو رحم نخواهیم کرد».

اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید:

آیـا به این بُت هـایی که می پرستیـد، فکر کرده ایـد؟ این بُت ها چیزی جز قطعه ای سـنگ نیسـتند، نه سودی می رساننـد و نه ضرری.

اگر خـدا برای من بلا-ییماننـد فقر و بیماری را بخواهـد، بُت های شـما نمی تواننـد آن را از من دور کننـد، اگر خـدا بخواهد نعمتی به من بدهد، این بت ها نمی توانند آن نعمت را از من دور کنند؟

خـدا برای من کـافی است، اوست که بلاهـا را از من دور می کنـد و نعمتش را بر من ارزانی می دارد. من بر او توکّل می کنم که اهل ایمان فقط بر او توکّل می کنند و کار خود را به او واگذار می کنند.

ای مردم ! مرا از دشمنی خود ترساندید، اکنون به شما می گویم: هر چه توان دارید انجام دهید، من نیز به وظیفه خود عمل می کنم، امّا به زودی می فهمید چه کسی دچار عذاب می شود و عذاب او را خوار می کند.

ای مردم ! بدانید که من فقط مأمورم تا پیام خدا را به شـما برسانم، اگر شـما سـخن مرا پذیرفتید و ایمان آوردید، خودتان سود کرده اید، اگر هم آن را انکار کنید به

خود ضرر زده اید. من وظیفه ندارم که شما را مجبور به پذیرش حقّ کنم.

* * *

در آیه ۴۰ از دو عذاب سخن گفته شده است:

۱ – عذابی که آنان را خوار می کند. این همان عذابِ لحظه مرگ است.

۲ – عذابی که همیشگی است. این همان عذاب جهنّم است.

آری، وقتی که مرگ کافران فرا می رسد، فرشتگان نزد آنان می آیند تا جان آنان را بگیرند. آن وقت است که فرشتگان پرده ها را از جلوی چشمان آنان کنار می زنند و آنان عذاب را می بینند و به التماس می افتند و با ذلّت و خواری می گویند: «ما هرگز کار بدی انجام ندادیم». فرشتگان در جواب به آنان می گویند: «دروغ نگویید که امروز سخن دروغ سودی ندارد، زیرا خدا به کارهای شما آگاه است». جان دادنِ کافر بسیار سخت و وحشتناک است، فرشتگان تازیانه های آتش را بر آنان می زنند و فریاد ناله آنان بلند می شود.

روز قیامت هم که فرا رسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را به سوی جهنّم می برند، آن روز صدای ناله آنان بلند می شود.

فرشتگان به آنان می گویند: «امروز ناله و زاری نکنید که ما شما را یاری نمی کنیم، آیا به یاد دارید که در دنیا، سخنان خدا برای شما خوانده می شد، شما با تکبّر روی برمی گرداندید و بر کفر خود می افزودید و پنهانی از قرآن، بدگویی می کردید و کلام خدا را مسخره می کردید».

آن روز، روز ناامیدی آنان است، روز حسرت و پشیمانی، روزی که دیگر پشیمانی سودی ندارد.(۱۱۸)

* * *

زُمَر: آیه ۴۲

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي

مَنَامِهَا فَيُمْسِكَ الَّتِی قَضَی عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَی إِلَی أَجَل مُسَمًّی إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآيَات لِقَوْم يَتَفَكَّرُونَ (۴۲)

روی سخن با بُت پرستان بود، آنان چقدر جاهل و نادان هستند که در برابر قطعه های سنگ به سجده می افتند امّا حاضر نیستند تو را عبادت کنند !

تو خدایی هستی که انسان ها را آفریدی و مرگ و زندگی همه آن ها در دست قدرت توست، تو هستی که روح انسان ها را هنگام مرگ می گیری، همچنین وقتی انسان ها به خواب می روند، تو روح آنان را می گیری.

کسانی که به خواب می روند دو دسته هستند:

* دسته اوّل:

کسانی هستند که زمان مرگشان فرا رسیده است، تو روح آنان را نگه می داری و دیگر روح آنان به جسمشان باز نمی گردد و این گونه است که مرگ آنان فرا می رسد.

* دسته دوم:

کسانی که هنوز زمان مرگ آنان فرا نرسیده است، اینجاست که تو روح آنان را به جسمشان برمی گردانی و آنان بیدار می شوند و به زندگی خود ادامه می دهند تا وقتی که زمان مرگ آنان فرا رسد، آن وقت است که روح آنان را می گیری.

مرگ و حیات، خواب و بیداری انسان ها در دست توست، پس چرا انسان ها غیر تو را می پرستند؟

تو این سخنان را بیان کردی تا همه بدانند که چقدر به مرگ نزدیک هستند. وقتی آنان به خواب می روند تا آستانه مرگ پیش می روند، این درس عبرتی برای کسانی است که فکر می کنند.

* * *

مناسب می بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل

کسانی که به روح باور ندارنـد، برای حقیقت خواب سـخن ها گفته انـد، مثلاً بعضـی از آنان می گویند: «فعّالیّت های جسـمی سبب می شود تا سـمّی در بـدن تولیـد شود، این سمّ بر روی سیسـتم اعصاب اثر می گـذارد و حالت خواب به انسان دست می دهد و این حالت ادامه پیدا می کند تا وقتی که این سمّ تجزیه شود و از بین برود».

اشـکال این سـخن ها این است که آنان می خواهنـد خواب را پدیـده ای مادی تفسـیر کننـد، در حالی که چنین نیست، خواب پدیـده ای است که با روح سـر و کار دارد، درست است که جسم خسـته می شود، امّا این مقـدمه خواب است، حقیقت خواب چیز دیگری است.

از دیـدگاه قرآن، خواب چیزی شـبیه مرگ است، وقتی مرگ فرا می رسـد، روح به فرمـان خـدا برای همیشه از جسم جـدا می شود، در خواب هم روح از جسم جدا می شود، امّا بار دیگر به جسم باز می گردد و انسان بیدار می شود.

* نکته دوم

هنگامی که انسان خواب است، روح او به پرواز درمی آید، پس می تواند از آینده و گذشته خبر بگیرد. بارها پیش آمده است که کسـی حادثه ای را که مثلاً در آینـده اتّفاق می افتـد در خواب دیـده است، البتّه در خواب، حوادث به گونه ای دیگر دیده می شوند که نیاز به تعبیر دارند.

ماجرای خواب یوسف(علیه السلام) در قرآن آمده است. وقتی یوسف(علیه السلام) نه سال داشت خواب دید که یازده ستاره و خورشید و ماه بر او سجده کردند.

نزدیک به بیست سال طول کشید تا خواب یوسف(علیه السلام) تعبیر شد. وقتی او در مصر

به پادشاهی رسید، پدر و مادرش همراه با برادرانش بر او وارد شدند، ناگهان عظمت یوسف(علیه السلام) چنان بر آنان جلوه کرد که همگی به شکرانه این نعمت به خاک افتادند و به سجده رفتند.(۱۱۹)

در واقع یوسف(علیه السلام) در خواب حادثه ای را که بیست سال بعد اتّفاق می افتاد، دیده بود.

* نکته سوم

من دوست داشتم درباره حقیقت خواب بیشتر بدانم، سخنی جالب از علی(علیه السلام)خواندم: شایسته است که مسلمان در حالت جنابت نخوابد. شایسته است که او وقتی می خوابد وضو بگیرد، اگر آب در دسترس او نبود، تیمّم کند، زیرا روح انسان مؤمن در هنگام خواب به سوی «ملکوت» می رود، منظور از ملکوت، عالم بالا می باشد، دنیایی که از این دنیای مادی برتر و بالاتر است.

خداوند رحمت و برکت خود را بر روح مؤمن نازل می کند، اگر مرگ او فرا رسیده باشد او را در بهشت جای می دهد و اگر زمان مرگ او نرسیده باشد، فرشتگان را همراه او می کند تا او را به جسدش باز گردانند.(۱۲۰)

* نکته چهارم

کافر باید از مرگ بترسد زیرا لحظه عذاب او فرا رسیده است، امّا کسی که از نعمت ایمان واقعی بهره مند است، نباید از مرگ هراس داشته باشد، مرگ برای مؤمن همچون خوابی آرام است که بسیار لذیذ و دلنشین است. گاهی وقت ها هیچ چیز لذیذتر از خواب برای انسان نیست. آیا خواب رفتن، ترس دارد؟

* نکته پنجم

در این آیه آمده است که خدا جان انسان ها را هنگام مرگ می گیرد، در آیات دیگر آمده است که فرشتگان و یا عزرائیل جان انسان ها را می گیرند. این سخنان با

هم اختلافی ندارنـد، این خـداست که به عزرائیـل و فرشـتگان فرمـان می دهـد تـا جان کسـی که مرگ او فرا رسـیده است را بگیرند.

ص:۲۵۰

زُمَر: آیه ۴۴ – ۴۳

أَم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (۴۳) قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴)

محمّد(صلی الله علیه وآله) بُت پرستان را از پرستش بُت ها باز می داشت، آنان وقتی سخن او را شنیدند در جواب گفتند: «ای محمّد ! خدا در جایگاهی بالاست و ما نمی توانیم او را بپرستیم، ما باید بُت ها را بپرستیم زیرا این بُت ها ما را به خدا نزدیک می کنند و شفاعت ما را نزد خدا می کنند».

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید:

ای مردم ! چگونه ممکن است این بُت ها شفاعت شما را کنند؟ کسی می تواند شفاعت کند که بتواند سخنی بگوید و کاری کند، این بُت ها چیزی بیش از قطعه های سنگ نیستند، نه می فهمند و نه سخنی می گویند و نه می توانند کاری انجام دهند.

شما چقدر نادانید که از این سنگ های بی جان امید شفاعت دارید !

شفاعت فقط به اذن خداست، فقط کسی می تواند شفاعت شما را کند که خدا به او اجازه این کار را داده باشد، فرماندهی آسمان ها و زمین از آنِ خداست، پس فقط او را بپرستید که فقط او شایسته پرستش است، بدانید که او از حال شما باخبر است، در روز قیامت همه برای حسابرسی به پیشگاه او حاضر می شوید. او به مؤمنان پاداش نیکو می دهد و کسانی که راه کفر را پیمودند، عذاب می کند.

* * *

زُمَر: آیه ۴۸ – ۴۵

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵) قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶) وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷) وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۸)

کار بُت پرستان به کجا رسیده بود، وقتی سخن یگانگی تو به میان می آمد دل های آنان سرشار از خشم و نفرت می شد، امّا وقتی از بُت ها یاد می شد، آنان غرق شادی می شدند.

آنان چنان با باطل خو گرفته بودند که از شنیدن سخن حقّ ناراحت می شدند و با شنیدن باطل شاد می گشتند، آنان حاضر نبودند در مقابل عظمت تو به سجده روند امّا در مقابل قطعه ای سنگ که خود آن را ساخته بودند، زانو می زدند و سر به سجده می گذاشتند.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا حقّ را برای آنان بیان کند و آنان را از جهل و نادانی

نجات دهـد، امّا آنان محمّـد(صـلی الله علیه وآله) را دروغگو و جادوگر پنداشـتند و سـخنش را نپذیرفتند،آنان اسـیر لجاجت و تعصّب شده بودند و تصـمیم گرفته بودند ایمان نیاورند و با محمّد(صـلی الله علیه وآله)دشـمنی می کردند، به او سـنگ پرتاب می کردند و بر سرش خاکستر می ریختند.

تو می دانستی که دیگر سـخن حقّ در آنان اثر نمی کند، پس از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواستی تا آنان را به حال خود رها کنـد، تو به آنـان مهلت می دهی و در عـذابشان شـتاب نمی کنی. اکنون از محمّـد(صـلی الله علیه وآله)می خواهی تا با تو این گونه سـخن بگوید: «خدایا ! تو آفریننده آسمان ها و زمین هستی، تو از پنهان و آشکار جهان باخبری. من این مردم را به سوی تو فرا خواندم و آنان سـخنم را نپذیرفتند، تو کسی هستی که میان بندگانت در آنچه اختلاف دارند، داوری می کنی، از تو می خواهم که روز قیامت بین من و این مردم داوری کنی !».

* * *

تو همه انسـان هـا را در روز قیـامت زنـده می کنی و به حسـاب آنـان رسیدگی می کنی، آن روز برای مؤمنـان روز رحمت و مهربـانی توست، امّا برای کافران روز سـختی خواهـد بود، هیـچ کس آنان را یاری نخواهـد کرد، آن روز دیگر نمی تواننـد به یکـدیگر سود و زیانی برساننـد، فرشـتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند.

وقتی آنان آتش سوزان جهنّم را می بیننـد، هراسان می شوند و صدای ناله آنان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی که آن را دروغ می پنداشتید».

آنان وقتی جهنّم را می بیننـد، حاضـرند دو برابر همه ثروت دنیا را بدهنـد، شایـد از آن رهایی یابنـد، آنان در آن روز، عـذاب هایی را با چشم خود می بینند که هرگز به

فکر آنان خطور نمی کرد و گمانش را هم نمی بردند، در آن روز، زشتی کفر و گناهان خود را با چشم خود می بینند.

در دنیا وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) آنان را از جهنّم می ترساند، سخن او را مسخره می کردند و به او می خندیدند، امّا سرانجام به همان جهنّمی که آن را دروغ می پنداشتند، گرفتار می شوند.

وقتی آنان وارد جهنّم می شوند، فرشتگان به آنان می گویند: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».(۱۲۱)

* * *

زُمَر: آیه ۵۲ – ۴۹

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۹) قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۵۰) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱) أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

کافران چه موجودات عجیبی هستند ! وقتی در امن و امانند و خطری تهدیدشان نمی کند از یاد تو گریزان هستند، اگر نام تو را بشنوند، دلشان سرشار از خشم و نفرت می شود، امّا همین انسان ها وقتی گرفتار بلا و سختی می شوند به درگاه تو پناه می آورند و تو را صدا می زنند، تو از روی مهربانی، آنان را نجات می دهی و نعمت خود را بر آنان ارزانی می داری.

این گونه است که آنان از گرفتاری نجات پیدا می کنند و به نعمت می رسند، امّا آن ها لطف تو را فراموش می کنند و به دیگران می گویند: «ما این نعمت را به

واسطه دانش و لیاقت خود به دست آوردیم».

آن ها نمی دانند که این نعمتی که تو دادی، وسیله ای برای امتحانشان است. آیا آن ها راه حقّ را انتخاب می کنند یا نه؟ آیا به تو و قرآن تو ایمان می آورند یا نه؟ البتّه تو از همه چیز باخبر هستی و نیازی به امتحان کردن بندگانت نداری، تو می خواهی آنان خودشان را بهتر بشناسند.

آری، انسان کافر می گوید: «من همه نعمت هایی را که دارم نتیجه دانش و لیاقت خودم است».

همین حرف را نیز کسانی که قبلاً روی زمین زندگی می کردند، می زدند. آنان به ثروت و دارایی خود دل بسته بودند و تو را فراموش کرده بودند و راه کفر را پیمودند، امّا وقتی عذاب تو فرا رسید، آن ثروت ها به کارشان نیامد. آنان به نتیجه گناهان خود گرفتار شدند. این سرگذشت گذشتگان بود، کسانی که راه آنان را می پیمایند نیز گرفتار نتیجه گناهان خود خواهند شد و هرگز نمی توانند از عذاب تو فرار کنند.

آنان که به ثروت خود شیفته می شوند نمی دانند که انسان از خود چیزی ندارد، این تو هستی که روزیِ هر کس را بخواهی، زیاد یا کم می کنی. آنان نمی دانند که ثروت زیاد، نشانه خشنودی تو نیست، فقر هم دلیل بر نارضایتی تو نیست، تو با ثروت، بندگان خود را امتحان می کنی و در این امر، نشانه هایی از حکمت تو برای اهل ایمان نهفته است.

* * *

مناسب است در اینجا دو نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

یکی از کسانی که به ثروت خود شیفته شد، قارون بود، او پسر خاله موسی(علیه السلام)بود

و ابتدا مردی مؤمن بود و هیچ کس در بنی اسرائیل، تورات را به زیبایی او نمی خواند. او «قاری تورات» بود. کم کم، ثروت و مال او زیاد شد و دچار غرور و تکبّر شد. او صندوق هایی پر از سکّه های طلا داشت. او به مردم می گفت: «این ثروت را به سبب دانش و لیاقت خود به دست آورده ام».

او با موسی(علیه السلام) دشمنی کرد، خدا چند روزی به او مهلت داد، امّا او بر کفر خود افزود، سرانجام خدا بر او خشم گرفت و همراه با همه ثروتش در دل زمین فرو رفت و هیچ کس نتوانست او را نجات دهد.(۱۲۲)

* نکته دوم

در آیه ۵۲ می خوانم که خدا روزیِ هر کس را بخواهد، زیاد یا کم قرار می دهد، این سخن تو چه پیامی را می خواهد به من برساند؟

درست است که من باید تلاش و فعّالیّت کنم و به دنبال روزی خود باشم، امّا باید بدانم که این خداست که همه کاره جهان است. من نباید او را فراموش کنم و فقط به هوش و استعدادم تکیه کنم.

من چقدر افراد شایسته ای را دیده ام که تلاش زیادی کرده اند امّا در فقر به سر می برند و چقدر افرادی را دیده ام که بهره ای از علم و هوش ندارند، امّا ثروت زیادی دارند.

اگر ثروت و موفّقیّت های مادی فقط در سایه تلاش و کوشش بود، نباید چنین چیزی اتّفاق می افتاد، باید همه کسانی که هوش و استعداد دارند، ثروتمند باشند، امّا هرگز این چنین نیست. این نشان می دهد که اسرار دیگری در این جهان است.

خدا جمعی از باهوشان را در فقر قرار می دهد و جمعی از جاهلان را غرق ثروت می کند تا انسان ها به هوش و استعداد خود مغرور نشوند.

استعداد من یک وسیله است، تا خدا نخواهد این استعداد نمی تواند کاری از

پیش ببرد، او باید اراده کند. اوست که به آتش فرمان سوختن می دهد و به آب فرمان خاموشی. او همه کاره این جهان است، اگر اراده او نباشد، آتش نمی سوزاند و آب خاموش نمی کند. من باید به او توکّل کنم و بدانم که برای یک لحظه هم بی نیاز از او نیستم، من هرگز موجودی مستقل نیستم و به لطف او نیازمندم.

* * *

زُمَر: آیه ۵۵ – ۵۳

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ (۵۴) وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵)

تو در سخن خود انسان های گمراه را تهدید کردی و آنان را از عذاب سوزان جهنّم ترساندی، هدف تو این بود که آنان از اشتباه خود دست بردارند و به سوی سعادت رهنمون شوند، اکنون می خواهی از رحمت و مهربانی خود سخن بگویی، تو آغوش رحمت خویش را می گشایی و وعده بخشش گناهان را می دهی و این آیات را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل می کنی:

ای کسانی که بر خود ظلم کردید و راه شیطان را پیمودید ! از رحمت من نومید نشوید، من همه گناهان شما را می بخشم، من بخشنده و مهربان هستم.

ای بندگان من ! قبل از آن که عذاب به سراغ شما بیاید و دیگر کسی شما را یاری نکند، به درگاه من رو کنید و از گناهان خود توبه کنید و تسلیم فرمان من شوید.

قرآن بهترین نعمتی است که من به شما ارزانی داشته ام، قبل از آن که ناگهان

عذاب بر شما فرود آید و شما بی خبر باشید، به این قرآن ایمان آورید و از آن پیروی کنید.

* * *

مناسب است در اینجا چهار نکته بنویسم:

* نکته اوّل

هیچ آیه ای در قرآن به اندازه این آیه به گناهکاران امید رحمت نمی دهد، آری، خدا وعده می دهد که همه گناهان بندگان خود را ببخشد، از او که خدای مهربان است جز این انتظار نمی رود، دریای لطف او بی کران است و مهربانی او بر خشمش پیشی گرفته است.

* نکته دوم

خدا در این آیه وعده می دهد که اگر کسی توبه کند، همه گناهان او را می بخشد، پس چرا در آیه ۴۸ سوره نساء می خوانم که خدا گناه شرک و بُت پرستی را نمی بخشد؟

وقتی قدری فکر می کنم به جواب این سؤال می رسم: ملاک بخشش تو، لحظه جان دادن است، اگر کسی با کفر و بُت پرستی از این دنیا برود، خدا دیگر او را نمی بخشد، او تا در این دنیا هست، فرصت توبه دارد.

* نکته سوم

قرآن در آیه ۵۳ این سوره وعده بخشش گناهان را می دهد، امّا این بخشش هرگز بدون شرط نیست، بلکه قرآن در دو آیه بعد از آن، از سه شرط مهم سخن می گوید. من باید این سه آیه را با هم معنا کنم. کسانی که فقط به آیه ۵۳ توجّه می کنند، امّا دو آیه بعد آن را نمی خوانند در اشتباه هستند.

از آیات ۵۴ و ۵۵ چنین فهمیده می شود: اگر کسی می خواهد خدا گناهش را

ببخشد باید:

الف. از گناه خود توبه کند.

ب. تسلیم فرمان خدا گردد.

ج. از قرآن پیروی کند.

این سه شرط مهم برای بخشش گناهان است. قرآن همواره از من می خواهد که عمل نیک انجام دهم: «نماز بخوانم، زکات بدهم، به فقیران کمک کنم، به دیگران ظلم نکنم، حقّ الناس را مراعات کنم...».

اگر من به این دستورات عمل نکنم، نباید در انتظار بخشش خدا باشم. این وعده خدا برای کسانی است که واقعاً از عمل خود پشیمان شده اند و می خواهند به سوی او بازگردند و تسلیم او باشند.

خدا در اینجا به آنان مژده می دهد که اگر مسیر زندگی خود را تغییر دهند و به این سه شرط عمل کنند، او آغوش رحمت خود را برای آنان می گشاید و همه گناهان آنان را می بخشد.

* نکته چهارم

ممکن است کسی واقعاً توبه کند و قبل از آن که یک رکعت نماز بخواند، مرگش فرا رسد، چنین کسی حتماً سعادتمند شده است، زیرا توبه او واقعی بود و تصمیم گرفته بود که مسیر زندگی خود را عوض کند، امّا اگر کسی توبه کند ولی نه نماز بخواند و نه روزه بگیرد و نه زکات بدهد، توبه او قبول نیست، زیرا معلوم می شود که او مسیر زندگی اش را تغییر نداده است.

آیا کسی می تواند بگوید: «اکنون که خدا همه گناهان را می بخشد، پس من می توانم گناه کنم و بعداً توبه کنم.»؟

نه. این سخن درست نیست. زیرا بخشش گناهان وقتی است که او توبه کرده

باشد، او از کجا می داند که موفّق به توبه می شود یا نه؟

بعضـی از گناهـان سـبب می شود که انسان عاقبت به خیر نشود و در لحظه آخر عمر، ایمان خود را از دست بدهـد و با کفر از دنیا برود، اگر کسی با کفر از دنیا رفت، دیگر گناه او بخشیده نمی شود.

* * *

زُمَر: آیه ۵۹ – ۵۶

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷) أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹)

چرا تو بندگانت را به توبه فرا می خوانی؟ چرا از آنان می خواهی به قرآن ایمان آورند و به آن عمل کنند؟

تـو بنـدگانت را به تـوبه دعوت می کنی تـا مبـادا آنـان در روز قیـامت دچـار حسـرت و پشـیمانی شونـد که دیگر در آن روز، پشیمانی سودی ندارد.

اگر کسی امروز توبه نکند و به سوی تو بازنگردد در روز قیامت وقتی عذاب تو را ببیند، سه جمله خواهد گفت.

آن جملات چیست؟

جمله اوّل: «افسوس که در راه اطاعت خدا کوتاهی کردم و سخن او را مسخره نمودم».

جمله دوم: «اگر خدا مرا هدایت می کرد، من نیز از پرهیزکاران بودم».

جمله سوم: «کاش به دنیا باز می گشتم و از نیکوکاران می شدم».

کسی که امروز توبه نمی کند و راه کفر را می پیماید، در روز قیامت یکی از این جملات را می گوید.

* * *

آیا تو پاسخی هم به این سخنان او می دهی؟

در جمله اوّل او از حسرت خود سخن گفت، او افسوس گذشته را خورد که چرا در دنیا در اطاعت تو کوتاهی کرد. این حسرت خوردن او که جواب نمی خواهد، روز قیامت روز حسرت و پشیمانی است. تو به او این همه نعمت دادی و او راه کفر را پیمود و باید حسرت بخورد، حسرت او هیچ گاه تمام نخواهد شد.

در جمله دوم او آرزو کرد که ای کاش تو او را هدایت می کردی ! این چه سخنی است که او می گوید.

آیا تو قرآن را برای او نفرستادی؟ او قرآن را شنید و آن را دروغ شمرد. وقتی سخن از بهشت و جهنّم می شنید می گفت: «بهشت و جهنّم دروغ است». آری، او تکبّر ورزید و از کافران شد.

این قانون توست، تو راه حقّ و باطل را برای انسان ها بیان می کنی، تو به انسان حقّ انتخاب دادی، او باید راهش را خودش انتخاب کند و سرانجام حاصل این انتخاب خود را می بیند.

امّا در جمله سوم او آرزو کرد که بار دیگر به دنیا باز گردد، امّا او هرگز به دنیا باز نمی گردد، فرصت او تمام شده است، تو به اندازه کافی به او فرصت دادی، امّا به خودش ستم کرد و سرمایه وجودی خویش را تباه کرد و اکنون وقت مرگ اوست.

در آیه ۲۸ سوره انعام چنین گفتی: او وقتی عذاب جهنّم را می بیند، از نتیجه گناهان خود به وحشت می افتد و آرزو می کند به دنیا بازگردد تا جبران گذشته را

ص:۲۶۱

کنـد، امّـا تو می دانی او دروغ می گویـد، اگر به دنیـا بازگردد، همین که چنـد روزی گـذشت و خاطره آتش جهنّم از ذهنش کنار رفت، بار دیگر به کفر و بُت پرستی رو می آورد.

* * *

مناسب می بینم در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اوّل

در آیه ۵۶ این عبارت آمده است: «جَنب الله».

به راستی منظور از این سخن چیست؟ «جَنب الله» را می توان در فارسی به معنای «راه خدا» ترجمه کرد. همچنین مفسّران بر این باورنـد که در این عبارت واژه «طاعت» حـذف شـده است. در زبان عربی مرسوم است: وقتی معنای مطلبی واضح باشد، گاهی یک واژه حـذف می شود. با توجّه به این مطلب بهتر است که «جنب الله» را این گونه معنا کنیم: «راه اطاعت خـدا». این معنایی واضح و روشن است.(۱۲۳)

آری، هر کس در این دنیا توبه نکند و ایمان نیاورد در روز قیامت می گوید: «افسوس که در راه اطاعت خدا کوتاهی کردم».

* نکته دوم

در روز قیامت کافر آرزو می کند کاش در راه اطاعت خدا کوتاهی نمی کرد، البتّه کسانی که ولایت اهل بیت(علیهم السـلام) را قبول نداشـتند، این سـخن را خواهنـد گفت. راه امامت، ادامه راه توحید و نبوّت است، این امامت است که در هر زمانی حقّ را از باطل جدا می کند، هر کس از این راه روی برتابد، بر باطل است و هرگز سعادتمند نخواهد شد.

این آیه از کسانی سخن می گوید که افسوس می خورند چرا در راه اطاعت خدا

کوتاهی کردند.

مگر خدا و پیامبر او دستوری مهم تر از دستور ولایت دوازده امام داشته اند؟ کسی که ولایت آنان را ندارد، از خدا و پیامبرش اطاعت نکرده است. راه اطاعت خدا از راه ولایت اهل بیت(علیهم السلام)می گذرد.

درباره این آیه چندین حدیث از اهل بیت(علیهم السلام) به ما رسیده است. در همه آنها، «جنب الله» به معنای ولایت علی(علیه السلام) تفسیر شده است. با توجّه به نکته ای که بیان کردم معنای این احادیث روشن می شود.(۱۲۴)

خدا دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گردانید و به آنان مقام عصمت داد و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهاد و از مردم خواست تا از آنان پیروی کنند.

امروز هم راه اطاعت خدا، همان راه مهدی(علیه السلام) است، این تنها راهی است که مرا به سعادت می رساند، پیروی از مهدی(علیه السلام)، همان راه خداست. پیامبر فرموده است که هر کس امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیّت می میرد.(۱۲۵)

* * *

زُمَر: آیه ۶۰

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰)

سخن از این بود که گروهی در روز قیامت می گویند: «ای کاش در راه اطاعت خدا کوتاهی نمی کردیم»، اکنون می خواهی از حال و روز کسانی سخن بگویی که به تو دروغ بستند، در روز قیامت چهره های آنان سیاه می شود و این نشانه خواری و رسوایی آنان است.

آنان کسانی هستند که تکبّر داشتند و حقّ را قبول نکردند و به تو سخن دروغ نسبت دادند، به راستی که جایگاه آنان در جهنّم خواهد بود.

ص:۲۶۳

* * *

وقتی به احادیثی که در تفسیر این آیه رسیده است مراجعه می کنم، متوجّه می شوم که سه گروه در روز قیامت به این بلا گرفتار می شوند و صورت آنان سیاه می شود:

* گروه اوّل

بُت پرستانی که به مردم می گفتند: «خدا به ما فرمان داده است بُت ها را بپرستیم»، آنان این سخن دروغ را به خدا نسبت دادند و سبب گمراهی مردم شدند.

* گروه دوم

خدا دوازده امام معصوم را به عنوان امام برای هدایت مردم انتخاب نمود و از مردم خواست از آنان پیروی کنند. این دوازده امام از مقام عصمت بهره مند بودند و اطاعت از فرمان آن ها بر همه واجب بود، امّا گروهی پیدا شدند که ادّعای امامت نمودند و مردم را به اطاعت از خود فرا خواندند. آنان همان دروغگویانی هستند که در روز قیامت صورتشان سیاه خواهد شد.

این سخن امام صادق(علیه السلام) است: «هر کس که از طرف خدا به امامت منصوب نشده است، اگر ادّعای امامت کند، رویش در روز قیامت سیاه می شود هر چند که او از نسل علی و فاطمه(علیهما السلام)باشد». آری، اگر کسی سیّدفاطمی یا سیّدعلوی هم باشد و چنین ادّعایی کند و مردم را به اطاعت از خود فرا بخواند، جایگاهش در جهنّم خواهد بود.(۱۲۶)

* گروه سوم

کسی که برای مردم از اهل بیت(علیهم السلام) سخن بگوید یا مطلب بنویسد و به آنان سخن دروغ نسبت بدهد و به این وسیله مردم را فریب دهد در روز قیامت صورتش سیاه می شود و به آتش جهنّم گرفتار می شود.

ص:۲۶۴

امام صادق(علیه السلام) در سخنی چنین فرمودند: «هر کس سخنی را به ما نسبت دهد، ما یک روز از او سؤال خواهیم کرد: آیا تو این سخن را راست گفتی یا دروغ؟... اگر او سخن دروغ به ما نسبت داده باشد، پس در واقع به خدا و پیامبرش دروغ بسته است و این سخن قرآن است: روز قیامت چهره کسانی که به خدا نسبت دروغ داده اند، سیاه می شود».(۱۲۷)

* * *

زُمَر: آیه ۶۱

وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱)

سخن از عذاب قیامت به میان آمد، چه بسا بندگان خوب تو هم به هراس افتند، پس چنین می گویی: «در روز قیامت من کسانی را که تقوا پیشه کرده اند، نجات می دهم. من کارهای خوب آنان را از یاد نمی برم و به پاس آن کارهای خوب که مایه سعادتشان است، رحمت خود را بر آنان نازل می کنم، هرگز به آنان عذابی نمی رسد و آنان هرگز غمگین نخواهند شد».

این سخن تو همه خوبی ها را با خود دارد، تو آنان را در بهشت جای می دهی و آنان برای همیشه از نعمت های تو بهره مند می شوند و هیچ ترس و نگرانی ندارند، این وعده توست.

ص:۲۶۵

زُمَر: آیه ۶۶ – ۶۲

اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْء وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْء وَکِیلٌ (۶۲) لَهُ مَقَالِیدُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ اللَّهِ أُولَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَفَغَیْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّی أَعْبُدُ أَیُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۴) وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ (۶۵) بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَکُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ (۶۶)

کافران مکّه برای مبارزه با اسلام از هر راهی وارد شدند، آنان مدّتی محمّد(صلی الله علیه وآله)و یارانش را اذیّت و آزار کردند، به پیامبر سنگ پرتاب کردند و او را جادوگر و دیوانه خطاب کردند، مسلمانان را شکنجه های سخت دادند، امّا هرگز موفّق نشدند به هدف خود برسند، محمّد(صلی الله علیه وآله) با تمام نیرو به رسالت خود می پرداخت و روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شد.

بزرگان مکّه تصمیم گرفتند یک بار دیگر با محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن بگویند و با او گفتگو

کنند، آنان نزد او آمدند و چنین گفتند:

ــــ اگر تو به آیین بُت پرستی احترام بگذاری، ما قول می دهیم که دست از دشمنی با تو برداریم.

ــــ من از شما می خواهم به یکتاپرستی رو آورید، اگر سخنم را بپذیرید، بهشت در انتظار شماست، اگر سخنم را نپذیرید بدانید که من تا زمانی که زنده ام با شما و دین شما مبارزه می کنم.

ــــ ما چگونه می توانیم از دین پدران و نیاکان خود دست بکشیم؟

آری، آنان این سخن را گفتند زیرا منافع آنان در بُت پرستی بود، اگر آنان از بُت پرستی دست برمی داشتند، ریاست آنان بر مردم هم پایان می یافت. آنان با ناراحتی از نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) رفتند و شکنجه های خود را بر مسلمانان زیادتر کردند. عدّه ای از تازه مسلمانان که از ماجرا باخبر شده بودند، با خود گفتند: «کاش پیامبر پیشنهاد بزرگان مکّه را می پذیرفت تا فشار شکنجه از روی ما برداشته شود، اگر پیامبر این کار را می کرد شاید در امر تبلیغ دین اسلام موفّق تر بود و فرصت بهتری برای رشد اسلام پیش می آمد».

اینجا بود که تو این آیات را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل ساختی تا تازه مسلمانان را از این فکر اشتباه، برهانی، پس این آیات را نازل می کنی و با پیامبرت چنین می گویی:

* * *

ای محمّد ! فقط مرا بپرست که من همه چیز را آفریده ام و اختیار همه چیز در دست من است، من جهان را برپا نگه داشته ام. کلید گنج های آسمان ها و زمین از آنِ من است. ای محمّد ! آنان که راه کفر را برگزیدند به خود ضرر رساندند، من خدایی بی نیاز هستم، ایمان یا کفر بندگانم هیچ نفع یا ضرری برای من ندارد.

ای محمّد ! گروهی نزد تو آمدند و از تو تقاضایی کردند، اکنون به آنان بگو: «ای

جاهلان ! آیا از من می خواهید که غیر خدا را بپرستم و بُت ها را شریک او قرار دهم؟ آیا می دانید که خدا به من وحی کرده است که اگر برای او شریک قرار دهم همه اعمال خوب من تباه می شود و من از زیانکاران می شوم؟».

ای محمّد ! فقط مرا بپرست و شکر نعمت هایی را که به تو داده ام به جا آور !

* * *

لازم است در اینجا دو نکته درباره آیه ۶۵ بنویسم:

* نکته اوّل

محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز رو به شرک نمی آورد، خدا به او مقام عصمت داده بود و او را از هر خطا و گناهی حفظ نموده بود، معلوم است که منظور تو در این سخن، مسلمانان می باشد.

این شیوه خدا در بعضی از آیات قرآن است، این کار، اثر روانی زیادی در روحیّه مسلمانان دارد، وقتی خدا به پیامبر می گوید: «اگر شرک بورزی همه کارهای خوب تو را تباه می کنم»، مسلمانان حساب کار خودشان را می کنند و می فهمند که این مسأله بسیار مهمّی است.

* نکته دوم

در این آیه واژه «حَبط» آمده است، خدا به پیامبر می گوید: «اگر شرک بورزی همه کارهای تو را حبط می کنم»، من در ترجمه فارسی این واژه را به «تباه کردن» معنا نمودم.

«حبط» به معنای «نابودی اعمال نیک انسان» است. بعضی از گناهان آن قدر قدرت دارد که می تواند همه اعمال خوب انسان را نابود کند، من باید مواظب باشم، مبادا کاری کنم که همه کارهای خوب من از بین برود.

«حبط» واژه ای عربی است، در زمان های قدیم، شتر، نقش بزرگی در زندگی

مردم عرب داشت، گاهی اوقات، شتر، بیمار می شد و همه اعضای درونی او عفونت می کرد، امّا ظاهر شتر هیچ علامت و نشانی نداشت، این بیماری بعد از مدّتی شتر را می کشت، عرب ها به این بیماری، «حبط» می گفتند، یک بیماری که از درون شتر را از پا در می آورد.

برخی گناهان هستند که با اعمال نیک من چنین می کنند، این گناهان آرام آرام همه کارهای نیک را از بین می برند و روز قیامت که فرا رسد، در پرونده ام، هیچ عمل نیکی باقی نمانده است.

یکی از آن گناهان، «بُت پرستی» است، اگر من سالیان سال، نماز بخوانم، عبادت کنم و به مردم کمک کنم، وقتی به تو که خدای من هستی، شرک بورزم و در مقابل بُت ها تواضع کنم، همین کفر باعث نابودی همه کارهای نیک من می شود.

* * *

زُمَر: آیه ۶۷

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷)

بُت پرستان در جهل و نادانی هستند، آنان مقام عظمت تو را نشناختند و برای همین است که بُت ها را دختران تو می پنداشتند و بُت ها را شریک تو قرار می دادند، تو بالاتر از آن هستی که فرزند یا شریک داشته باشی.

تو آسمان و زمین را آفریدی و قبل از روز قیامت، هم آن ها را نابود می کنی، آن روز، زمین در دست قدرت توست و آسمان ها هم در دست قدرت تو پیچیده می شود. کسی که چنین قدرتی دارد، آیا قطعه های سنگ را شریک خود می گرداند؟ این چه سخن باطلی است که جاهلان می گویند؟

چرا آن مردم فکر نمی کردنـد؟ چگونه ممکن است این سـنگ ها، دختران تو باشـند؟ مگر این سـنگ ها چه کاری می توانند انجام دهند؟ به راستی که این مردم چقدر جاهل هستند !

تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، تو بالاتر از این هستی که شریک داشته باشی !

* * *

وقـتی نوجـوان بودم جمله دوم این آیه را خوانـدم، دوست داشـتم بـدانم معنـای آن چه می شود. به ترجمه ای از قرآن مراجعه کردم و چنین خواندم: «در روز قیامت، زمین در کف دست خداست و او با دست خود آسمان ها را در هم می پیچد».

این چیزی بود که آن زمان من از این آیه فهمیدم، امّا اکنون می خواهم در اینجا درباره این جمله سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل

خدا هرگز دست ندارد تا کف دست داشته باشد. جمله «زمین در کف دست خداست»، «کنایه» است. کنایه دیگر چیست؟

وقتی کوچـک بودم، گـاهی در خانه اذیّت می کردم و سـپس به خانه مادربزرگم فرار می کردم، مادربزرگم به من می گفت: «چه دسته گلی به آب دادی؟».

حالا اگر کسی بخواهد مطلب را به زبان عربی ترجمه کند، چه باید بگوید؟

اگر «چـه دسـته گلی به آب دادی» را به همین صـورت ترجمه کنـد، هرگز معنـای درست را منتقـل نکرده است. او بایـد چنین بگوید: «مادربزرگ گفت: چه خطایی انجام دادی؟».

در این آیه به زبـان عربی آمـده است: «زمین در کف دست خـداست»، این یک کنایه است، معنای آن این می شود: «زمین در دستِ قدرت خداست».

در آن ترجمه قرآن، در قسمت دیگر آیه چنین خواندم: «خدا با دست خود آسمان ها را در هم می پیچد». این هم کنایه است. منظور این است که خدا با قدرت خود آسمان ها را در هم می پیچد.

* نکته دوم

در هم پیچیدن آسمان ها به چه معنا می باشد؟

در زمان قدیم وقتی می خواستند نامه محرمانه و مهمّی بنویسند، کاغذ آن را لوله می کردند و سپس مقداری گِل نرم روی آن لوله قرار می دادند و روی آن گِل را مُهر آهنی می زدند. علامت مخصوصی بر روی آن گِل، ثبت می شد. وقتی نامه به دست صاحب آن می رسید، نگاه به مُهر آن می کرد، اگر مهر آن سالم بود، می فهمید که کسی نامه را باز نکرده است.

این آیه، نابود کردن آسمان ها را به لوله کردن نامه مثال زده است. وقتی من نامه ای را می نویسم، به راحتی می توانم کاغذ آن را لوله کنم، این کار هیچ زحمتی برای من ندارد. وقتی خدا بخواهد آسمان ها را نابود کند، به آسانی این کار را انجام می دهد.

او فقط اراده می کند و یک جمله می گوید: «نابود شو». همه آسمان ها و زمین در یک لحظه نابود می شود، جهان هستی هیچ می شود و فقط او باقی می ماند.

* نکته سوم

در این جمله چنین آمده است: «در روز قیامت، زمین در دست قدرت خداست».

زمین اکنون هم در دست قدرت توست، تو با قدرت خود به زمین فرمان دادی تا هم دور خود بچرخد و هم دور خورشید. زمین در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر در مدار خود دور خورشید را طی می کند. مدار زمین ۹۴۰ میلیون کیلومتر است. زمین این

مسافت را در ۳۶۵ روز و شش ساعت طی می کند.

در مطالعاتی که به تازگی روی سنگ های منطقه ای در کانادا انجام شد، دانشمندان به این نتیجه رسیدند که عمر آن سنگ ها نزدیک چهار میلیارد سال است. بیش از چهار میلیارد سال است که زمین در دست قدرت توست، پس چرا در این آیه چنین می خوانم: «در روز قیامت، زمین در دست قدرت خداست».

چه رازی است که در این جمله، از روز قیامت سخن گفته شده است؟

تو می خواهی در اینجا تفاوت بین قدرت خود و قدرت دیگران را بیان کنی، یک معمار می تواند برجی بزرگ بسازد که ده ها طبقه داشته باشد، معمار مواد اوّلیّه کار خود را از طبیعت می گیرد و برج را بنا می کند.

وقتی معمار برج را ساخت، دیگر اختیار برج از دست او خارج می شود، او نمی داند آن برج کِی خراب می شود، شاید زلزله ای بیاید و ساختمان با خاک یکسان شود، اختیارِ وجود و نابودی آن ساختمان در دست او نیست !

ولی وقتی خدا زمین را آفرید، از همان ابتدا، زمان نابودی آن را هم مشخّص می کند، آفریده او هرگز نمی تواند از قدرت او خارج شود، او هر لحظه به آفریده های خود تسلّط دارد. هر لحظه می تواند آن ها را نابود کند. روز قیامت، وقتی او اراده می کند که جهان را نابود کند، فقط یک جمله می گوید: «نابود شو». تمام جهان نابود می شود. خدا همان طور که جهان را آفرید، می تواند آن را نابود کند.

* * *

زُمَر: آیه ۶۸

وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَی فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ (۶۸)

ص:۲۷۲

بُت پرستان چقدر جاهل و نادان هستند که قطعه سنگ هایِ بی جان را می پرستند، آن بُت ها چه چیزی را آفریده اند تا شایسته پرستش باشند؟

فقط تو شایستگی پرستش داری زیرا جهان را آفریدی و قیامت را هم به قدرت خود بر پا می کنی.

قبل از آن که قیامت برپا شود، تو فرمان می دهی که اسرافیل در صور خود بدمد، با شنیدن صدای صور اسرافیل همه می میرند مگر کسانی که تو اراده کرده ای، آنان با شنیدن آن صدا نمی میرند.

یک بار دیگر صور اسرافیل دمیده می شود، آن وقت تو همه را زنده می کنی، همگی به پا می خیزند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و در انتظار پاداش یا عذاب می مانند.

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته بنویسم:

*نکته اوّل

«صور» به معنای «شیپور» است. در روزگار قدیم، وقتی لشکری می خواست فرمان حرکت دهد، در شیپور می دمید و همه سربازان آماده حرکت می شدند. صور اسرافیل، ندایی ویژه است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند. اسرافیل یکی از فرشتگان است.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اوّل، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی می کنند، فرا می رسد. با این ندا روح کسانی که در «برزخ» هستند نیز نابود می شود، همه موجودات از بین می روند، به غیر از چهار فرشته، همه فرشتگان نابود می شوند.

آن چهار فرشته این ها هستند: اسرافیل، جبرئیل، میکائیل، عزرائیل.

ص:۲۷۳

*نکته دوم

بعضی تصوّر می کنند که این چهار فرشته برای همیشه زنده خواهند ماند، این سخن درست نیست.

این آیه می گوید این چهار فرشته با شنیدن صور اسرافیل نمی میرند، امّا پس از این که صور اسرافیل دمیده شد، خدا عزرائیل را نزد اسرافیل، جبرئیل و میکائیل می فرستد تا جان آنان را بگیرد.

این سه فرشته هم می میرند، بعد از آن فقط خدا می ماند و عزرائیل. این عزرائیل بود که جان همه موجودات را می گرفت، اکنون نوبت خودش می رسد تا جان دهد، خدا به او می گوید: «ای عزرائیل ! به فرمان من بمیر !». اینجاست که عزرائیل هم می میرد. هیچ موجود زنده ای دیگر باقی نمی ماند. آن وقت است که خدا زمین و آسمان ها را در هم می پیچد.(۱۲۸)

* نکته سوم

هیچ کس نمی داند چقدر زمان می گذرد، هیچ کس زنده نیست تا درکی از زمان داشته باشد. بعد از آن، هر وقت که خدا اراده کرد، قیامت را برپا می کند، ابتدا اسرافیل را زنده می کند و او برای بار دوم در صور خود می دمد، همه زنده می شوند.

فرشتگان زنده می شوند و همه انسان ها به فرمان خدا سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند. آن روز، روز قیامت است، روزی که به اندازه هزار سال از سال های این دنیا طول می کشد.

* * *

زُمَر: آیه ۷۰ – ۶۹

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا

يُظْلَمُونَ (۶۹)وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْس مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (۷۰)

در این دو آیه، از حوادث روز قیامت چنین می خوانم: «در روز قیامت، زمین به نور پروردگارش روشن می شود، پرونده اعمال انسان ها حاضر می شود، پیامبران و گواهی دهندگان حضور پیدا می کنند، آن روز داوری بر اساس حقّ صورت می پذیرد و به هیچ کس ستم نخواهد شد، در آن روز، به هر کس برابر عملش جزا داده می شود و خدا بر اعمال انسان ها از خود آنان، آگاه تر است».

* * *

مناسب می بینم برای روشن شدن معنای آیه ۶۹، این پنج نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

«زمین به نورِ پروردگارش روشن می شود».

منظور از «زمین» در این جمله، صحرای قیامت است، روز قیامت خدا کوه ها را متلاشی می کند و زمین صاف می شود به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن وجود نداشته باشد.

* نکته دوم

«صحرای قیامت با نور خدا روشن می شود».

معنای این جمله چیست؟

نورِ خدا؟

اکنون خاطره ای را نقل می کنم: به تازگی ماشین خریده بودم، به مسافرت رفتم، شبی زمستانی بود، ماشین پنچر شد، همه جا تاریک بود، چرخ ماشین را باز کردم ولی دو پیچ چرخ را گم کردم !

هر چه گشتم نتوانستم آن ها را پیدا کنم، ساعتی معطّل ماندم، یک نفر به کمک من

آمد، او چراغ قوه بزرگی آورد و من پیچ ها را پیدا کردم، به او گفتم: «خدا به شما خیر بدهد، اگر نورِ شما نبود، من تا صبح باید اینجا در سرما می ماندم».

«نورِ شما» !

او که خودش نور نداشت ! منظور من این بود: «اگر نوری که شما برای ما آوردی، نبود من معطّل می ماندم».

روز قیامت که فرا می رسد، صحرای قیامت با «نورِ خدا» روشن می شود. نوری که صحرای قیامت را روشن می کند از دنیای ماده است. خدا که جسم نیست. منظور نوری است که خدا آن را می آفریند.

معنای این جمله این می شود: «صحرای قیامت با نوری که خدا آن را می آفریند روشن می شود».

آن نور، نور ماه و خورشید نیست، زیرا آن روز، ماه و خورشید نوری ندارند.(۱۲۹)

* نکته سوم

وقتی اسرافیل در صور خود می دمد، همه انسان ها سر از خاک برمی دارند، همه جا را ترس و اضطراب فرا می گیرد، تشنگی بر همه غلبه می کند، گرمای شدید به گونه ای است که نفس کشیدن بر همه سخت می شود، همه جا تاریک است، فقط مؤمنان هستند که می توانند جلوی خود را ببینند. پنجاه سال طول می کشد، (که هر سال آن برابر با هزار سال دنیاست).

پس از آن، خدا نوری را ظاهر می کند و همه جا روشن می شود و حسابرسی آغاز می شود. در این آیه از این لحظه قیامت سخن به میان آمده است.

* نکته چهارم

پرونده اعمال هر کس، پیش روی او نهاده می شود، گناهکاران وقتی پرونده

اعمال خود را می بینند، نگران و هراسان می شوند و می گویند: «ای وای بر ما ! این چه پرونده ای است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را از قلم نینداخته است و همه اعمال ما را ثبت کرده است».

آنـان پرونـده اعمال خود را می خواننـد و همه کارهایی را که در دنیا انجام داده انـد به یاد می آورنـد، گویی که آن را همان لحظه انجام داده اند.

* نکته پنجم

بار دیگر در این آیه این جمله را می خوانم: «پیامبران و گواهی دهندگان حاضر می شوند».

پیامبران را که می شناسم، امّا «گواهی دهندگان» چه کسانی هستند؟

خـدا در روز قیـامت در هر امّـتی، گـواه و شاهـدی از خـود آنـان می آورد. هر پیـامبری برای امّـت خـود گـواهی می دهـد، محمّـد(صلی الله علیه وآله) هم برای مسـلمانان گواهی می دهـد. خـدا بعـد از پیامبر برای هـدایت مردم، دوازده امام قرار داد، علی(علیه السلام) و فرزندان معصوم او، شاهد و گواه مردم زمان خود می باشند.

به راستی گواهی دادن یعنی چه؟

گواهی یعنی گزارشی از زمان انجام یک کار و انگیزه انجام آن !

کسـی می تواند در روز قیامت بر اعمال من شـهادت دهد که از آن باخبر باشد، پس شاهد باید هنگام عمل در کنار من باشد، مرا ببیند و از رفتار من باخبر باشد.

امروز مهـدی(علیه السـلام) امام زمان است، او حجّت خداست، خدا به او علمی عطا کرده است که از کارهای من باخبر است، پرونده اعمال من هر روز به دست او می رسد، او شاهد من در روز قیامت خواهد بود.(۱۳۰)

* * *

زُمَر: آیه ۷۲ – ۷۱

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا

جاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۱) قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۲)

اکنون می خواهی از گناهکارانی که راه کفر را برگزیدند و با حقّ دشمنی کردند، سخن بگویی، همه منتظرند تا حسابرسی آغاز شود که تو چنین می گویی: «ای مُجرمان ! از مؤمنان جدا شوید».

اینجاست که گروه مُجرمان جدا می شوند و تو با آنان سخن می گویی: «آیا من از شما نخواستم که از شیطان پیروی نکنید، آیا به شما خبر ندادم که شیطان، دشمن آشکار شماست؟».

آتش جهنّم زبانه می کشد، مُجرمان صدای جهنّم را می شنوند، بار دیگر با آنان سخن می گویی: «این همان جهنّمی است که در دنیا به شما وعده داده شده بود، آیا به یاد دارید که آن را دروغ می شمردید؟».(۱۳۱)

اینجاست که تو فرمان می دهی تا فرشتگان آنان را دسته دسته به سوی جهنّم ببرند، هر گروهی همراه با رهبر باطل خود به سوی جهنّم می رود. وقتی آنان به جهنّم می رسند، درهای جهنّم گشوده می شود و نگهبانان آنجا به آنان می گویند:

ـــ چه شد که شما اهل جهنّم شدید؟ مگر پیامبرانی از میان خودتان برای هدایت شما نیامدند؟ آیا آنان پیام خدا را برای شما بازگو نکردند؟ آیا شما را از چنین روزی نترسانیدند؟

ـــ آری. پیامبران آمدند و پیام خدا را برای ما بازگو کردند ولی ما مخالفت کردیم و با پیامبران خود دشمنی کردیم. حالا دیگر عذر و توبه ما سودی ندارد زیرا حکم عذاب ما صادر شده است.

ص:۲۷۸

___ از درهای جهنّم وارد شوید و برای همیشه در آن بمانید، بدانید که جهنّم بد جایگاهی برای شماست، شما تکبّر ورزیدید و سخن حقّ را انکار کردید، پس عذاب را بچشید.

اینجاست که آنان وارد جهنّم می شوند، فرشتگان غُلّ و زنجیر به دست و پای آنان می بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای می دهند، آن وقت است که صدای آه و ناله آنان بلند می شود و برای خود آرزوی مرگ می کنند، امّا دیگر از مرگ خبری نیست، آنان برای همیشه در آتش خواهند بود.(۱۳۲)

* * *

زُمَر: آیه ۷۴ – ۷۳

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الارْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۷۴)

امّا سرگذشت مؤمنان چگونه خواهد بود؟

تو در این دنیا به مؤمنان وعده بهشت دادی، در روز قیامت به وعده ات وفا می کنی، به فرشتگان فرمان می دهی تا مؤمنان را گروه گروه به سوی بهشت راهنمایی کنند، هر گروهی با پیامبر یا امام زمان خود همراه می شود و با او به سوی بهشت می رود.

وقتی آنان نزدیک بهشت می رسند، درهای بهشت گشوده می شود و فرشتگان به آنان می گویند: «سلام بر شما ! گوارای وجودتان باد این نعمت ها ! داخل بهشت شوید و برای همیشه در آنجا بمانید».

آنـان وارد بهشت می شونـد و به همه نعمت هایی که تو برای آنان آماده کرده ای نگاه می کننـد، باغ هایی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، قصرهای باشکوه، همسرانی مهربان که به استقبال آنان آمده اند، میوه های گوناگون بر درختان می بینند، آنان در سایه دلپذیر و نوازشگر درختان روی تخت ها می نشینند...

اینجاست که آنان حمد و ستایش تو را بر زبان جاری می کنند و می گویند: «خدای را سپاس می گوییم که به وعده ای که به ما داده بود، عمل کرد و ما را وارث سرزمین بهشت قرار داد تا هر کجا که بخواهیم منزل کنیم».(۱۳۳)

آری، پاداش نیکوکاران در آن روز بسیار نیکو خواهد بود، آنان برای همیشه، غرق نعمت های زیبای تو خواهند بود.

* * *

در اینجا دو نکته را باید بیان کنم:

* نکته اوّل

مؤمنان در سخن خود چنین می گویند: «خدایی را ستایش می کنیم که ما را وارث سرزمین بهشت قرار داد».

منظور از این سخن چیست؟

خدا برای هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در جهنّم آماده کرده است، کسی که کفر بورزد به جهنّم می رود، سؤال این است که جایگاه بهشتی او چه می شود؟

خدا آن جایگاه را به مؤمنان می دهد، این مؤمنان هستند که جایگاه بهشتی کافران را به ارث می برند.(۱۳۴)

* نکته دوم

مؤمنان از آن باغی که خـدا به آنان در بهشت عطا کرده است به عنوان «سـرزمین» یاد می کننـد، گویا آنان می خواهنـد با این سخن، بزرگی و عظمت باغ بهشتی خود را بیان کنند، برای همین از واژه «سرزمین» استفاده می کنند.

* * *

زُمَر: آیه ۷۵

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۵)

قبل از قیامت همه فرشـتگان نابود می شوند، وقتی قیامت بر پا می شود، فرشتگان هم زنده می شوند، در آن روز فرشتگان دور عرش حلقه می زنند و تو را حمد و تسبیح می کنند.

آنان تو را از همه نقص ها به دور می داننـد و همه خوبی ها را از آنِ تو می دانند. در آن روز هیچ فرشـته ای عذاب نمی شود، زیرا آنان هرگز تو را معصیت نکرده اند و با هم اختلاف نداشته اند.

این انسـان هـا بودنـد که با هم اختلاف داشـتند، عـدّه ای مؤمن بودنـد و عـدّه ای کافر. انسان های زیادی به دروغ از تو سـخن گفتند و سـخنان دروغ به تو نسبت دادند و مردم را گمراه کردند، برای مثال بزرگان مکّه به مردم می گفتند: «خدا به ما فرمان داده است که بُت ها را بپرستیم، محمّد که ما را از پرسـتش بُت ها نهی می کند، گمراه است». تو در روز قیامت حقّ را آشکار می کنی و برای همه معلـوم می شـود که چه کسـی راست گفته است و چه کسـی دروغگو بوده است. در دنیـا عـدّه ای هم به دروغ ادّعای امامت کردنـد و مردم را به پیروی از خود فرا خواندنـد، تو در روز قیامت آنان را هم رسوا می کنی و به کیفر می رسانی. همچنین تو شیطان و یاران او را هم به سختی عذاب می کنی و آنان را به جهنّم می افکنی.

ص:۲۸۱

آن لحظه ای که قیامت برپا می شود، در صحرای قیامت همه حاضر می شوند و جمعیّت بیشماری به چشم می آید، تو تکلیف همه را روشن می کنی، آنان یا به بهشت می روند یا به جهنّم. دیگر هیچ کس در صحرای قیامت باقی نمی ماند، آن وقت است که فرشتگان چنین می گویند: «حمد و ستایش از آنِ خدای جهانیان است».

* * *

جمله اوّل این آیه را می خوانم: «در روز قیامت، فرشتگان دور عرش خدا حلقه می زنند و خدا را ستایش می کنند».

«عرش» در زبان عربی به معنای «تخت» است. من می دانم که خدا تختی ندارد که بر روی آن بنشیند و فرشتگان دور او حلقه بزنند ! خدا بالاتر از این است که بخواهد در مکانی و جایی قرار گیرد.

منظور از «عرش» در این آیه، «مَلَکوت» می باشد.

ملَکوت چیست؟

ملکوت، عالَم بالا می باشد، دنیایی که از دنیای مادیِ برتر است و نمی توان آن را با چشم دید.

روز قیامت انسان ها زنده می شوند، مؤمنان به بهشت می روند از میوه های بهشتی می خورند و... همه این ها جسم و ماده است. امّا ملکوت، چیزی است که برتر از جسم و ماده است.

گروهی از فرشتگان در بهشت به مؤمنان خدمت می کنند، گروهی از فرشتگان هم در جهنّم مأمور عذاب کافران هستند، این دو گروه از فرشتگان مأموریّت خود را انجام می دهند، امّا گروهی از فرشتگان در ملکوت هستند، کار آنان فقط حمد و ستایش خداست.(۱۳۵)

معلوم شد که منظور از این جمله چیست: «فرشتگان دور عرش حلقه می زنند»، یعنی آن فرشتگان به لطف خدا بسیار نزدیک می باشند و در عالَم مَلکوت می باشند.(۱۳۶)

* * *

وقتی حسابرسی بندگان تمام شد و هیچ کس دیگر در صحرای قیامت نماند، فرشتگانی که در ملکوت هستند چنین می گویند:

الحمدُ لله رب العالمین.

حمد و ستایش از آنِ خدایِ جهانیان است.

ستایش خدایی که با مؤمنان و کافران یکسان رفتار نکرد، کافرانی که حقّ را انکار کردند و ظلم و ستم نمودند را به آتش جهنّم گرفتار کرد ! ستایش خدایی که مؤمنان را در بهشت جای داد و آنان را از نعمت های زیبا بهره مند کرد !

ستایش خدایی که به وعده اش عمل کرد و به نیکوکاران پاداش بزرگی داد.(۱۳۷)

ص:۲۸۳

سوره غافِر

اشاره

ص:۲۸۵

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۴۰ قرآن می باشد.

۲ – «غافر» به معنای «بخشنده گناه» می باشد، در آیه سوم این سوره خدا با این ویژگی معرّفی شده است.

۳ – نام دیگر سوره «مؤمن» می باشد، زیرا در این سوره ماجرای «مؤمن آل فرعون» ذکر شده است. او خزانه دار فرعون بود و مردی یکتاپرست بود و ایمان خود را از فرعون مخفی می کرد. وقتی فرعون تصمیم گرفت که موسی(علیه السلام) را به قتل برساند، این شخص خود را به موسی(علیه السلام) رساند و از او خواست تا از مصر فرار کند.

۴ – موضوعات مهم این سوره چنین است: بخشش خدا، عذاب کافران، فرشتگان، نشانه های قدرت خدا، اشاره به قارون و هامان و فرعون (سه شخصیّتی که با موسی(علیه السلام)دشمنی کردند)،حقیقت زندگی دنیا، دعوت به یکتاپرستی...

غافر: آیه ۶ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِی الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) مَا يُجَادِلُ فِی آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلَادِ (۴) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵) وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۶)

در ابتدا، دو حرف «حا» و «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

این کتابی است که از طرف تو برای هدایت انسان ها نازل شده است، تو خدای توانا هستی و به همه چیز آگاهی داری و گناهان بندگانت را می بخشی و توبه آنان را می پذیری، تو کافران را به سختی کیفر می کنی.

تو به بندگانت نعمت فراوان می دهی، همه نعمت ها از آنِ توست، خدایی جز تو

نیست. تو در روز قیامت همه را زنده می کنی و همه برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند.

تو قرآن را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی، کسانی که در جستجوی حقیقت بودند به آن ایمان آوردند، امّا بزرگان مکّه راه کفر را برگزیدند و با سخنان باطل خود با قرآن ستیزه کردند.

آنان وقتی شنیدند که تو در قرآن از زنده شدن انسان ها در روز قیامت سخن گفته ای، به مردم چنین گفتند: «چگونه می شود وقتی ما مُردیم و به مشتی خاک و استخوان تبدیل شدیم، دوباره زنده شویم؟». آنان این سخنان باطل را بر زبان آوردند و می خواستند حقّ را نابود کنند. تو به آنان مهلت دادی و در عذاب آنان شتاب نکردی.

آنان در ناز و نعمت بودند و ثروت زیادی داشتند، عدّه ای از مسلمانان با خود گفتند: «اینان دشمنانِ قرآن هستند، پس چرا خدا ثروتشان را از آن ها نمی گیرد؟».

اکنون تو پاسخ این سؤال را این گونه می دهی، تو با محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن می گویی ولی منظور تو این است که مسلمانان درس خود را فرا بگیرند. این سخن توست:

ای محمّد ! مبادا غوطهور شدن آنان در ناز و نعمت تو را بفریبد ! مبادا خودنمایی آنان تو را بفریبد !

ای محمّد ! از این نعمت های آنان در تعجّب نباش ! بدان که همه، بهره اندکی است که به زودی نابود می شود و جایگاه آنان جهنّم است، پس در ثروتی که پس از آن آتش جهنّم باشد، هیچ خیری نیست.

پیش از این قوم نوح(علیه السلام) و قوم های دیگر بودند که ثروت زیادی داشتند، آنان پیامبران خود را دروغگو شمردند، هر قومی تلاش می کرد تا پیامبر خود را دستگیر و هلاک کند، کافران با سخنان باطل با مؤمنان ستیز می کردند و

می خواستند حقّ را از بین ببرند، من مدّت زمانی به آن ها مهلت دادم امّا سرانجام آنان را به عذاب سختی گرفتار ساختم، به راستی که کیفر آنان چقدر سخت و دردناک بود !

و این گونه فرمان من بر کافران به حقیقت پیوست و آنان از اهل آتش هستند.

* * *

غافر: آیه ۹ – ۷

الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیمِ (۷) رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۸) وَقِهِمُ السَّیِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّیِّئَاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (۹)

گروهی از مردم مکّه به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان آورده اند و بُت پرستان آنان را شکنجه می کنند و در سختی زیادی قرار می دهند، آنان در فقر و ناتوانی هستند و بُت پرستان در اوج قدرت و ثروت.

اکنون تو می خواهی به آنـان بشارت دهی و حقیقتی را برایشان بازگو کنی تا آنان فکر نکننـد که تنها هسـتند و دیگر احساس غربت نکننـد، تو در اینجا به آنان خبر می دهی که فرشـتگان، طرفدار آنان هسـتند و برایشان دعا می کنند و پیروزی آنان را از تو می خواهنـد. این بزرگ ترین دلگرمی برای آنـان بود. هر مؤمنی در هر زمان و مکانی که باشـد وقتی این آیات را بخوانـد، امیدوار می شود، چون می داند که بهترین فرشتگان برای او دعا می کنند.

* * *

ص:۲۸۹

اکنون سخن تو را می خوانم:

ای مؤمنان ! فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و فرشتگانی که دور عرش به تسبیح و ستایش من مشغولند و به من ایمان دارند، برای شما دعا می کنند و از من می خواهند تا از خطای شما درگذرم.

ای مؤمنان ! بدانید که فرشتگان از من چنین می خواهند: «خدایا ! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است، پس کسانی را که توبه می کنند و از راه تو پیروی می کنند، ببخش و آنان را از عذاب جهنّم نجات ده ! خدایا ! آنان را در باغ های جاویدان بهشت که به آنان وعده دادی، وارد کن، هر کدام از پدر و همسر و فرزندان ایشان که نیکوکار بودند، همراه با آنان وارد بهشت کن که تو توانا و فرزانه ای ! خدایا ! در روز قیامت آنان را از کیفر گناهان حفظ کن که هر کس تو او را از کیفر گناهانش حفظ کنی به او رحمت کرده ای و این همان رستگاری بزرگ است».

* * *

ابتدای آیه ۷ چنین می خوانم: «کسانی که عرش خدا را حمل می کنند، برای مؤمنان دعا می کنند».

این فرشتگان هستند که عرش خدا را حمل می کنند، امّا منظور از این جمله چیست؟

«عرش» در زبان عربی به معنای «تخت» است.

آیا خدا بر روی تخت خود نشسته است و فرشتگان آن تخت را بر دوش گرفته اند؟

در بعضی از کتب اهل سنّت چنین می خوانم:

خدا بر روی عرش نشسته است، امّا عرش به اندازه خدا نیست، خدا به اندازه

چهار انگشت خودش، از عرش بزرگ تر است، او از هر طرف چهار انگشت بزرگ تر از عرش است.(۱۳۸)

وقتی آن فرشتگان خواستند عرش خدا (تخت خدا) را بلند کنند به خاطر بزرگی و عظمت خدا نتوانستند این کار را انجام دهند، پس خدا ذکر «لا حولَ وَ لا قوهَ الا بالله» به آنان یاد داد و آنان این ذکر را گفتند، پس تخت خدا را بلند کردند و روی پای خود ایستادند.(۱۳۹)

وقتی این سخنان را خواندم خیلی تعجّب کردم، آیا واقعاً اهل سنّت به چنین خدایی باور دارند؟

آنان سخن دیگری را هم درباره خدا نقل کرده اند: «آنان می گویند: پیامبر خدا را به شکل جوانی زیبا دید، در صورت خدا هیچ مویی نبود، بر سر او تاج زیبایی بود و موهای سرش از دو طرف گوش او آویزان بود. خدا کفشی از جنس طلا به پا کرده بود».(۱۴۰)

* * *

اگر من از اهل سنّت باشم چنین تصوّری از خدا دارم:

۱ - خدا بر روی تخت خود نشسته است.

۲ - فرشتگان این تخت را بر دوش گرفته اند.

۳ - خدا از هر طرف به اندازه چهار انگشتِ خود از عرش بزرگ تر است.

۴ - خدا انگشت هم دارد.

۵ - صورت خدا هیچ مویی ندارد.

۶ - بر سر او تاجی زیباست و گیسوان او از دو طرف گوشش آویزان است.

۷ - خدا کفشی از جنس طلا به پا می کند.

این نتیجه جدا شدن از مکتب اهل بیت(علیهم السلام) است، پیامبر فرمود: «من در میان شما

دو چیز به یادگار می گذارم: قرآن و اهل بیت. اگر پیرو این دو باشید، هرگز گمراه نمی شوید».

یک روز امام صادق(علیه السلام) به یاران خود چنین فرمود: «هرگز خدا را نمی توان با چشم سر دید، هر کس خیال کند که خدا را می توان با چشم سر دید، کافر شده است».

آری، اگر خدا را می شد با چشم دید، دیگر او خدا نبود، بلکه یک آفریده بود، هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، یک روز از بین می رود و خدا هرگز از بین نمی رود.

خدا صفات و ویژگی های مخلوقات را ندارد، اگر او یکی از این صفات را می داشت، می شد او را با چشم دید، امّا دیگر او نمی توانست همیشگی باشد، گذر زمان او را هم دگرگون می کرد.

خدای یگانه هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را ندارد، پس هرگز نمی توان او را حس کرد و یا دید. در دنیا و آخرت هیچ کس نمی تواند خدا را با چشم سر ببیند.(۱۴۱)

* * *

سخن درباره این جمله بود: «فرشتگانی که عرش خدا را حمل می کنند برای مؤمنان دعا می کنند».

منظور از «عرش» در اینجا «مجموعه جهان» می باشد، خدا جسم نیست تا بخواهد بر روی تختِ پادشاهی خودش بنشیند. او بالاتر از این است که بخواهد در مکانی و جایی قرار بگیرد.

منظور از «عرش» در این آیه همه زمین و آسمان ها می باشد.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به

ص:۲۹۲

کشور خود نشان می دهد. تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است.

خدا از همه هستی خبر دارد، هیچ چیز بر او پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می افتد خدا از آن آگاه است.

* * *

معنای واژه «عرش» را فهمیدم، اکنون وقت آن است که بدانم فرشتگان چگونه عرش را حمل می کنند.

روزی خبری را در یکی از سایت های خبری خواندم، عنوان خبر، این بود: «بار سنگین مالیات بر دوش مردم فرانسه».

این خبر حکایت می کرد که دولت فرانسه می خواهد برای جبران کسری بودجه خود، مالیات ها را افزایش دهد و مردم هم با این کار مخالف هستند و دست به اعتراض زده اند.

وقتی به عکس های تظاهرات نگاه کردم، هیچ کس را ندیدم که بار مالیات را بر دوش گرفته باشد !

کسی مالیات را بر دوش نمی گیرد، مالیات را از حقوق مردم کم می کنند.

این سخن کنایه است. وقتی می گوییم: «مردم بار مالیات را بر دوش گرفته اند». یعنی دولت از آنان خواسته است که مالیات بدهند.

این معنا در زبان فارسی بسیار روشن است و نیاز به توضیح ندارد.

اکنون وقت آن است که آیه را معنا کنم: قرآن به زبان عربی است، در این آیه چنین گفته شده است: «فرشتگان، عرش خدا را حمل می کنند».

این یک معنی کنایه ای است !

لازم نیست که خدا تختی داشته باشد و فرشتگان این تخت را بر دوش بگیرند. معنای آیه این است: «خدا فرشتگان را موظّف کرده است که جهان هستی را اداره

کنند، آنان کارِ اداره جهان را بر دوش گرفته اند».

فرشتگان مأموران خدا هستند، خدا به آنان مأموریّت های مختلفی داده است، بعضی وحی را بر قلب پیامبران نازل می کنند، این فرشتگان همان پیام آوران وحی می باشند.

بعضی از آنان مأمور گرفتن جان انسان در هنگام مرگ او می باشند، بعضی خطرات را از انسان دور می کنند، بعضی مأمور نوشتن اعمال و کردار انسان هستند.

شبی که پیامبر به معراج رفت، گوشه ای از اسرار جهان هستی برای او آشکار شد، او فرشته ای را دید که همواره در حال شمردن و حساب کردن بود و لحظه ای استراحت نمی کرد. جبرئیل به پیامبر فرمود: «این فرشته باران است و از اوّل دنیا تا به حال، حساب همه قطره های باران را دارد».

پیامبر نزد او رفت و به او فرمود: «آیا تو تعداد قطره های باران هایی را که از ابتدای خلقت تا کنون باریده است می دانی؟».

او در جواب گفت: «آری، من حتّی می دانم که چند قطره باران در دریا چکیده است و چند قطره در خشکی».

فرشتگان جهان هستی را با دقّت اداره می کنند و هرگز نافرمانی خدا را نمی کنند.

* * *

این نکته، راز فهم قرآن است: قرآن به زبان عربی نازل شده است، زبان عربی، زبان کنایه است ! در کمتر زبانی ما این قدر معنای کنایه ای داریم. کسی که به زبان انگلیسی، فارسی و عربی مسلّط است، این معنا را به خوبی درک می کند. زبان فارسی هم زیاد کنایه دارد، امّا زبان انگلیسی کمترین کنایه را دارد.

کنایه ها به زبان عربی زیبایی و جذّابیّت ویژه ای می دهد، امّا کار را برای ترجمه

کلام به زبان های دیگر سخت می کند.

* * *

غافر: آیه ۱۰

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰)

روز قیامت که فرا می رسد، کافران با یکدیگر دشمن می شوند، رشته دوستی بین آنان پاره می گردد. تو آنان را به آتش جهنّم گرفتار می سازی و آنان در آنجا یکدیگر را دشنام می دهند.

کسانی که از رهبران کافر پیروی کرده اند از آنان بیزاری می جویند و به آنان می گویند: «ما خیال می کردیم شما خیرخواه ما هستید، امّا شما ما را فریب دادید و از راه حقّ دور کردید. همه گناهان ما بر عهده شماست».

رهبران نیز از پیروان خویش بیزار می شوند و به آنان می گویند «شما خودتان بی ایمان بودید، اگر شما خواهان کفر و گمراهی نبودید، کجا به سراغ ما می آمدید؟».(۱۴۲)

آنان در دنیا حاضر بودند جان خود را فدای یکدیگر کنند، امّا در جهنّم یکدیگر را نفرین می کنند. اینجاست که فرشتگان به آنان چنین می گویند: «ای کافران ! امروز از یکدیگر خشمگین هستید، بدانید که خدا هم از شما خشمگین است، خشمی که خدا از شما دارد بسیار بیشتر از خشمی است که شما به یکدیگر دارید. آیا می دانید چرا خدا به شما خشم گرفته است؟ خدا پیامبران را فرستاد و آنان شما را به ایمان فراخواندند، امّا شما راه کفر را برگزیدید».

* * *

غافر: آیه ۱۲ – ۱۱

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ

فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (١١) ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (١٢)

فرشتگان زنجیر به دست و پای آنان بسته اند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای داده اند، صدای آه و ناله آنان بلند می شود، هیچ راه فراری برای آنان نیست، آتش جهنّم آنان را دربرگرفته است.

اینجاست که آنان تو را صدا می زنند و می گویند: «بارخدایا ! تو دو بار ما را زنده کردی و دو بار هم میراندی ! ما به قدرت تو ایمان آوردیم، ما به گناهان خود اعتراف می کنیم، اکنون از تو می خواهیم ما را از این آتش نجات دهی. آیا راهی برای نجات از اینجا وجود دارد؟ آیا ما را به دنیا باز می گردانی تا کار نیک انجام دهیم و گذشته خود را جبران کنیم؟».

فرشتگان در جواب به آنان چنین می گویند: «هیچ راهی برای نجات شما نیست. این عذاب برای این است که هرگاه پیامبران شما را به یکتاپرستی فرا می خواندند، شما سخنانشان را قبول نمی کردید، امّا اگر به شما می گفتند که بت ها را شریک خدا بدانید، آن را قبول می کردید. بدانید که خدا حکم کرده است که شما عذاب شوید، او به حقّ حکم می کند و هرگز ظلم نمی کند، او خدای بلند مرتبه و بزرگ است، او به عذاب شما نیازی ندارد، این عذاب حاصل کارهای خودتان است هیچ راهی برای نجات شما وجود ندارد، شما برای همیشه در اینجا خواهید بود».

* * *

در آیه ۱۱ مطلب مهمّی وجود دارد: کافران در سخن خود چنین می گویند:

«خدایا ! تو دو بار ما را زنده کردی و دو بار هم میراندی».

به راستی منظور از این سخن چیست؟

کافران از چهار چیز سخن می گویند:

۱ – زندگی اوّل

۲ – مرگ اوّل.

۳ – زندگی دوم.

۴ – مرگ دوم.

منظور از چهار مرحله چیست؟ چه کسی بهتر از امام صادق(علیه السلام) می تواند این آیه را برای من معنا کند.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «این آیه از روزگار رجعت سخن می گوید».(۱۴۳)

روزگار رجعت چه روزگاری است؟

* * *

«رجعت»، همان زنده شدنِ دوباره است، وقتی مهدی(علیه السلام)ظهور کند، سال ها روی زمین حکومت می کند، پس از آن روزگار رجعت فرا می رسد، تو محمّد(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت(علیهم السلام) را همراه با گروهی از بندگان خوبت، زنده می کنی، همچنین در آن روزگار، گروهی از کافران را زنده می کنی تا آنان به سزای اعمالشان در این دنیا برسند.

نکته مهم این است که هنگام رجعت، هنوز قیامت برپا نشده است، روزگار رجعت در همین دنیاست. چگونه می شود که تو گروهی از مردگان را زنده کنی؟

در سوره بقره آیه ۲۵۹ داستان «عُزَیر» ذکرشده است. او یکی از پیامبران

بنی اسرائیل بود، روزی گذرش به شهری افتاد که ویران شده بود و استخوان های مردگان زیادی در آنجا افتاده بود. او با خود گفت: در روز قیامت، چگونه این مردگان زنده خواهند شد؟ عزرائیل نزد او آمد و جان او را گرفت. صد سال گذشت. بعد از گذشت صد سال، او دوباره زنده شد.

* * *

در اینجا چهار نکته مهم درباره روزگار رجعت می نویسم:

۱ - در روزگار رجعت، علی(علیه السلام) به دنیا بازمی گردد، او سر از قبر بر می آورد و زنده می شود. همچنین گروهی از مؤمنانی که ایمان خالص داشتند نیز زنده می شوند.

۲ - در آن روزگار، گروهی از کافران که در کفر و انکار از دیگران سبقت گرفته بودند، زنده می شوند.

۳ - علی(علیه السلام) در آن روز عصای موسی(علیه السلام) و انگشتر سلیمان(علیه السلام)را به همراه دارد، عصای موسی(علیه السلام)، رمز قدرت و اعجاز است. انگشتر سلیمان(علیه السلام)، رمز حکومت خدایی است. او با کافران سخن می گوید و آنان را رسوا می نماید.(۱۴۴)

۴ - کافران در روزگار رجعت، مجازات می شوند، البتّه آنان در روز قیامت هم در جهنّم گرفتار خواهند بود.(۱۴۵)

* * *

کافرانی که در روزگار رجعت زنده می شوند و به کیفر می رسند، وقتی وارد جهنّم می شوند چنین می گویند: «خدایا ! تو دو بار ما را زنده کردی و دو بار هم میراندی».

ص:۲۹۸

آنان از چهار مرحله ای که پشت سر گذاشتند، سخن می گویند:

۱ - زندگی اوّل: وقتی که آنان از مادر متولّد شدند و به این دنیا آمدند.

۲ - مرگِ اوّل: وقتی عمر آنان به پایان رسید و مرگشان فرا رسید.

۳ - زندگی دوم: در زمان رجعت، بار دیگر زنده شدند و به دنیا بازگشتند.

۴ - مرگ دوم: در زمان رجعت، آنان مجازات شدند و کشته شدند.

با توجّه به این مطلب، معنای آیه ۱۱ این سوره بسیار روشن و واضح است، وقتی آنان در میان شعله های آتش می سوزند از خدا می خواهند که خدا آنان را به دنیا بازگرداند تا گذشته را جبران کنند، ولی خدا می داند که اگر باز به دنیا بازگردند، همان راه گذشته را ادامه خواهند داد، همین که چند روزی گذشت و خاطره آتش جهنّم از ذهنشان کنار رفت، بار دیگر به کفر و بُت پرستی رو می آورند، پس خدا به فرشتگان فرمان می دهد که به آنان بگویند: «شما برای همیشه در جهنّم می مانید».(۱۴۶)

غافر: آیه ۱۳

هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ آَیَاتِهِ وَیُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا یَتَذَکَّرُ إِلَّا مَنْ یُنِیبُ (۱۳)

تو همان کسی هستی که نشانه های قدرت خود را به انسان نشان می دهی، باران، اساسی ترین نقش را در زندگی انسان ها دارد. تو باران را به اندازه کافی فرو می فرستی، این آب در زمین فرو می رود و سپس به صورت چشمه می جوشد و انسان با حفر چاه از آن بهره می گیرد، کوه های بلند، برف را در خود ذخیره می کنند و در فصل بهار و تابستان با ذوب شدن آن، نهرها جاری می شوند. آب، نعمت بزرگی از سوی توست، اگر تو بخواهی می توانی این نعمت را از انسان بگیری. به برکت آب برای انسان گیاهان و درختان پدیدار می گردند و انسان از آن ها روزی می خورد، این ها نشانه قدرت توست، فقط کسانی که به درگاه تو رو می کنند از این نشانه پند می گیرند.

* * *

ص:۳۰۰

غافر: آیه ۱۵ - ۱۴ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴) رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵)

کافران انسان ها را به کفر و بُت پرستی فرا می خوانند، تو اکنون از همه می خواهی تا فقط تو را پرستش کنند و تو را بخوانند. از آنان می خواهی دین خود را از شرک و بُت پرستی پاک سازند هر چند کافران این کار را ناپسند بدانند.

فقط تو شایسته پرستش هستی که خدای بلند مرتبه هستی و صاحبِ عرش بزرگ می باشی.

تو انسان ها را بدون راهنما باقی نمی گذاری، تو هر کس را که بخواهی به پیامبری می فرستی و «روح القُدُس» را به او نازل می کنی.

«روح القُدس» نام دیگر جبرئیل است، جبرئیل، فرشته امین وحی است، او به فرمان تو، سخن تو را به پیامبران می رساند.

تو از پیامبران می خواهی تا مردم را از روز قیامت بترسانند، روز قیامت روزی است که انسان ها نتیجه اعمال خود را می بینند، در آن روز آنان فرشتگان را می بینند، روز قیامت روز ملاقات فرشتگان و نتیجه اعمال است، در آن روز، پرده ها از جلوی چشم انسان ها کنار می رود.

* * *

در این آیه هم از «عرش» سخن به میان آمده است: «خدا صاحب عرش بزرگ است».

«عرش» در لغت به معنای «تخت» است، خدا تخت ندارد، خدا جسم نیست و هرگز نیاز به تخت ندارد، بعضی تصوّر می کنند که خدا تختی بزرگ دارد و بر روی آن نشسته است. این سخن، سخنی باطل است.

ص:۳۰۱

منظور از «عرش» در اینجا «مجموعه جهان» می باشد، خدا صاحب جهان هستی است و این جهان بسیار بزرگ است و او به همه آن ها فرمان می راند.

می خواهم گوشه ای از عظمت جهان را بدانم، برای همین چهار نکته را می نویسم:

* مطلب اوّل

خورشید، مرکز منظومه شمسی است. خورشید با تمام منظومه شمسی، در کهکشان راه شیری قرار دارد. خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد.

۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند، خورشید تاکنون تقریباً ۲۵ بار این مسیر را طی کرده است.

عمر خورشید حدود ۵ میلیارد سال تخمین زده شده است. خورشید در هر ثانیه، چهار میلیون تُن از وزن خود را به انرژی تبدیل می کند. با این وجود خورشید می تواند بیش از ۵ میلیارد سال دیگر نورافشانی کند.

* مطلب دوم

خورشید و منظومه شمسی در کهکشان راه شیری قرار دارند، به تازگی ستاره شناسان اعلام کردند که در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد.

کهکشان راه شیری با همه ستارگان در حال حرکت در مدار خود است و هر ثانیه ۳۰۰ کیلومتر در مدار خود طی می کند. قدیمی ترین ستاره کهکشان راه شیری بیش از ۶ هزار میلیارد سال عمر دارد.

* مطلب سوم

در تصویری که با تلسکوپ فضایی «هابل» گرفته شده است، تقریباً ده هزار

کهکشان دیـده می شود، علم بشـر هنوز توانایی کشف آمار دقیق کهکشان ها را ندارد. هزاران هزار کهکشان در جهان وجود دارد.

* مطلب چهارم

دورترین کهکشـانی که تـاکنون کشف شـده است، کهکشـان «تـار عنکبوت» نـام دارد، این کهکشـان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد و با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه در حال حرکت است.

نور می تواند در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط اسـتوا) دور بزند، نور وقتی از سـتارگان این کهکشان جدا می شود، ده میلیارد سال طول می کشد تا به زمین برسد.

وقتی من با تلسکوپ های قوی به این کهکشان نگاه می کنم، چه می بینم؟

من به ده میلیارد سال قبل نگاه می کنم ! نور ستارگانی که من می بینم ده میلیارد سال قبل، از ستارگان آن کهکشان جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است !

امشب آن ستارگان در چه وضعی هستند؟ آیا کم نور شده اند؟ آیا پرنور شده اند؟

هیچ کس جز تو نمی داند. من باید ده میلیارد سال صبر کنم تا نورِ امشب آن سـتارگان به من برسد. شاید امشب آن سـتارگان نابود شده اند، امّا من پس از ده میلیارد سال می توانم این را بفهمم !

این گوشه ای از جهان است که بشـر تاکنون توانسـته است آن را کشف کنـد. هر چه علم بشـر بیشتر شود، عظمت جهان بیشتر کشف می شود.

* * *

غافر: آیه ۱۷ – ۱۶

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷)

ص:۳۰۳

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکّه از روز قیامت سخن می گفت، گروهی از آنان وقتی سخن او را شنیدند، گفتند: «وقتی کسی می میرد، بدن او به خاک و استخوان تبدیل می شود، چگونه ممکن است دوباره زنده شود؟ ما در خاک ها نابود می شویم و هر ذرّه ای از ما در گوشه ای از جهان گم می شود».

اکنون خبر می دهی که در روز قیامت همه را زنده می کنی و همه انسان ها سر از قبر بیرون می آورند و در صحرای قیامت آشکار می شوند و تو به حساب همه رسیدگی می کنی، هیچ چیز بر تو مخفی نیست، تو از همه اعمال آنان باخبر می باشی.

در آن روز تو به همه چنین می گویی: «امروز فرمانروایی از آنِ کیست؟». فرشتگان و پیامبران و بندگان خوب تو پاسخ می دهند: «امروز فرمانروایی با توست که تو خدای یگانه و توانایی و بر همه پیروز هستی».

آن روز هر کس در برابر کاری که انجام داده است، جزا می یابد، مؤمنان به پاداش خود می رسند و به بهشت می روند و کافران کیفر می شوند و به جهنّم گرفتار می شوند و این نتیجه اعمال خود آنان است. در آن روز به هیچ کس ظلمی نمی شود و در یک لحظه به حساب همه رسیدگی می کنی.

* * *

در آیه ۴ سوره معارج خوانده ام که روز قیامت ۵۰ هزار سال طول می کشد، این آیه می گوید: «خدا در یک لحظه به حساب بندگان رسیدگی می کند». اگر خدا این قدر سریع حسابرسی می کند، پس چرا قیامت ۵۰ هزار سال است؟

جواب این سؤال روشن است: «وقتی اسرافیل در صور خود می دمد، همه انسان ها سر از خاک برمی دارند، مؤمنان در آرامش هستند زیرا آن ها در سایه رحمت خدا هستند، امّا کافران سرگردان می باشند، این عذابی برای آنان است».

در واقع این ۵۰ هزار سال قبل از زمانی است که خدا حسابرسی را آغاز می کند، امّا وقتی این زمان گذشت، خدا تصمیم می گیرد تا برنامه حسابرسی بندگانش را آغاز کند، از آن زمان در مدّتی بسیار کوتاه تکلیف همه انسان ها روشن می شود، مؤمنان به سوی بهشت می روند و کافران به سوی جهنّم.

* * *

غافر: آیه ۱۸

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (۱۸)

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا کافران را از روز مرگ بترساند، روزی که بسیار نزدیک است، مرگ در چند قدمی آنان است و آنان بی خبرند.

لحظه مرگ برای کافر بسیار سخت است، لحظه ای که فرشتگان نزد آنان می آیند، ترس و وحشت تمام وجودشان را فرامی گیرد. جانشان بر لب می رسد و تمام وجودشان پر از غم و اندوه می شود.

هیچ کس نمی تواند آن ها را یاری کند و از مرگ برهاند، تازه می فهمند که هیچ شفاعت کننده ای ندارند. آنان یک عمر، بُت ها را پرستیده اند و به آن ها دل بسته اند، خیال می کردند بُت ها شفاعتشان خواهند کرد، امّا هر چه آن بت ها را صدا می زنند، پاسخی نمی شنوند، اینجاست که امیدشان ناامید می شود.

فرشتگان پرده ها را از جلوی چشمانشان کنار می زنند و آنان عذاب را می بینند. فرشتگان تازیانه های آتش را بر آن ها می زنند و فریاد ناله هایشان بلند می شود. جان دادن کافران، بسیار سخت و وحشتناک است، مرگ برای کافر سخت تر از این است که کسی بدن او را با قیچی بریده بریده کند.

* * *

این جان دادن کافر است، امّا مرگ مؤمن بسیار دلنشین است، خدا عزرائیل را با پانصد فرشته نزد او می فرستد، هر کدام از آن ها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند.(۱۴۷)

عزرائیل جلو می آید و به مؤمن چنین می گوید: «نترس ! هراس نداشته باش، من از پدر به تو مهربان تر هستم، بهشت در انتظار توست».(۱۴۸)

ناگهان پرده ها از جلوی چشم مؤمن کنار می رود و او نگاه می کند و خانه خودش را در بهشت می بیند، همه دنیا برای او قفسی تنگ جلوه می کند، او با قلبی آرام به سوی بهشت پر می کشد.(۱۴۹)

* * *

غافر: آیه ۲۰ – ۱۹

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹)وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰)

در آیه ۱۳ این سوره، از باران رحمت خود سخن گفتی، بارانی که مایه زندگی روی زمین است. اکنون از علم و عدالت خود سخن می گویی:

تو از همه چیز باخبری، تو از «خیانتِ چشم ها» خبر داری، تو از راز درون سینه ها باخبری، تو خدایی هستی که به حقّ، اراده می کنی، تو اراده کردی و این جهان را آفریدی، از خلقت این جهان هدفی داشتی و هرگز آن را بیهوده نیافریدی، امّا بُت ها هرگز نمی توانند کاری کنند، آن ها قطعه های سنگی هستند توانایی هیچ کاری ندارند.(۱۵۰)

تو خدای شنوا و دانا هستی و از همه چیز آگاهی، فقط تو شایسته پرستش هستی ! به راستی خدایان دروغین و بُت ها کدام یک از این ویژگی ها را دارند؟

چرا انسان ها فکر نمی کنند؟

* * *

کسی لیاقت پرستش را دارد که این سه ویژگی را داشته باشد: نعمت دهنده، دانا و عادل. در این دو آیه درباره این سه ویژگی سخن گفتی:

۱ - نعمت دهنده: تو خدایی هستی که باران را نازل کردی و زمین را به آن زنده نمودی. به راستی بُت ها چه نعمتی به انسان ها داده اند که عدّه ای آن ها را می پرستند؟

۲ - دانا: تو از حال بندگان خود باخبری، به اسرار دل آنان آگاهی، نیازهای آنان را می دانی، وقتی من در نیمه شب در جای خلوتی تو را صدا می زنم، تو صدایم را می شنوی. امّا بُت ها از چه چیزی خبر دارند؟ آنان مردگانی بیش نیستند، اصلاً استعداد یادگیری علم و آگاهی ندارند.

۳ - عادل: تو خدایی هستی که هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی و در روز قیامت به مؤمنان پاداش می دهی و نمی گذاری اجر آنان از بین برود، وقتی من کار خوبی انجام می دهم، می دانم تو در روز قیامت پاداش مرا می دهی، انسانی که به تو باور دارد، می داند که سرانجام، تو به خوبی های او، پاداش می دهی، تو روز قیامت را برپا می کنی و همه کاره آن روز تو هستی.

امّا بُت ها اصلاً نمی دانند قیامت چیست، آنان هرگز نمی دانند پاداش چیست، کسی شایسته پرستش است که بداند چه روزی به بندگان خود پاداش می دهد.

* * *

در آیه ۱۹ چنین خواندم: خدا از «خیانتِ چشم ها» باخبر است. به راستی منظور از این سخن چیست؟

من یک مثال می زنم: خدا نگاه به زن نامحرم را اگر با قصد شهوت باشد بر من

حرام کرده است. اگر به جایی بروم که زنِ نامحرمی سمت راست من باشد و سمت چپ من گلدانی زیبا باشد.

ممکن است من گلدان را تماشا کنم، امّا زیرِچشمی آن زن را ببینم !

در این صورت، هر کس آنجا باشد پیش خود می گوید: «این آقا چقدر آدم خوبی است ! به ناموس مردم نگاه نمی کند». او خیال می کند که دارم گلدان را می بینم خبر ندارد که من چه می کنم !

به این می گویند: «خیانتِ چشم».

روز قیامت که فرا رسد، من در پرونده اعمال خود این گناه را می بینم و تعجّب می کنم، خدا از این نگاه من باخبر بوده است. آری، او از «خیانت چشم ها» باخبر است.

خدایا ! من از همه گناهان خود توبه می کنم و از تو می خواهم گناهم را ببخشی که تو بخشنده و مهربان هستی !

ص:۳۰۸

غافر: آیه ۲۲ – ۲۱

أَوَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الَّذِینَ کَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ کَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَآثَارًا فِی الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا کَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۱) ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَکَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِیٌّ شَدِیدُ الْعِقَابِ (۲۲)

محمّد(صلی الله علیه وآله)مردم مکّه را به یکتاپرستی فرا می خواند، امّا آنان او را دروغگو می خواندند و با او دشمنی می کردند، چرا در زمین گردش نمی کنند و تاریخ گذشتگان را نمی خوانند؟

کسانی که قبلاً روی زمین زندگی می کردند، قدرتمندتر از مردم مکّه بودند و از نظر کشاورزی و آبادی، پیشرفته تر بودند، امّا هیچ چیز نتوانست آنان را از عذاب تو برهاند.

این عذاب به این خاطر بود که به سخنان پیامبران خود اعتنا نکردند، تو پیامبران

ص:۳۰۹

را برای هـدایت آنـان فرسـتادی، به پیـامبران معجزاتی آشـکار دادی، آنـان حقّ را شـناختند و سـپس آن را انکار کردنـد، آنان پیـامبران خود را دروغگو خواندنـد، تو به آنـان مهلت دادی، وقتی مهلت آنان به پایان رسـید، عـذاب را بر آنان نازل کردی و همه نابود شدند و به راستی که تو خدای توانا هستی و کافران را به سختی عذاب می کنی.

* * *

تو این پیامبران را برای هدایت مردم زمانشان فرستادی نوح(علیه السلام) با قوم خود سخن گفت، هود(علیه السلام) با قوم خود سخن گفت، صالـح(علیه السـلام) قومش را نصـیحت کرد، لوط(علیه السـلام)مردم را از گناه باز داشت و شـعیب(علیه السـلام) قومش را از عـذاب تو ترسانـد، امّا آنان سـخن پیامبران خود را نپذیرفتنـد و سـرانجام گروه هایی شـکست خورده شدنـد، آنان پیامبران تو را دروغگو پنداشتند و سزاوار کیفر و عذاب آسمانی شدند و همگی نابود شدند.

* * *

غافر: آیه ۲۴ – ۲۳

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآَيَاتِنَا وَسُلْطَان مُبِين (۲۳) إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴)

اکنون می خواهی از فرعون و فرعونیان سـخن بگویی، تو موسـی(علیه السـلام) را با معجزات و دلیل آشـکار برای هدایت آنان فرسـتادی. بزرگ ترین معجزه موسـی(علیه السـلام)، عصـای او بود، وقتی آن را برزمین می زد به اژدهـا تبـدیل می شـد. تو از موسـی(علیه السـلام)خواستی تـا نزد فرعون و هامـان و قـارون برود. موسـی(علیه السـلام) نزد آنان رفت ولی آنان موسـی(علیه السلام) را جادو گری دروغگو خواندند.

* * *

در اینجا درباره فرعون، هامان و قارون بیشتر می نویسم:

* فرعون

فرعون در مصر حکومت بزرگی داشت و شیفته قدرت خود شد و سر به طغیان نهاد و خود را «خدایِ زمین» معرّفی کرد و از مردم می خواست تا در مقابل او سجده کنند. او به مردم می گفت: «من خدایِ زمین هستم». او به ضعیفان ظلم زیادی نمود.

* هامان

او وزیرِ فرعون بود و با فریب کاری سعی می کرد تا مردم از فرعون اطاعت کنند و موسی(علیه السلام) را انکار کنند. او در همه ظلم و ستم های فرعون شریک بود و او را یاری می کرد.

* قارون

قارون ثروت زیادی داشت، اگر او می خواست صندوق های طلای خود را جا به جا کند، باید چندین گروه به او کمک می کردند. او دچار جنون ثروت شد و با موسی(علیه السلام)دشمنی کرد.

تو از موسی(علیه السلام) خواستی تا با این سه تن مبارزه کند.

مثلّث «زر» و «زور» و «تزویر» !

فرعون با «زور» و قدرت به مردم ظلم کرد.

هامان با «تزویر» و فریب کاری مردم را از حقّ منحرف نمود.

قارون با «زر» و ثروت خود به فساد پرداخت.

در طول تاریخ بشر همواره این سه گروه، ثروتمندان، قدرتمندان و فریب کاران مانع سعادت جامعه شده اند.

* * *

ص:۳۱۱

غافر: آیه ۲۵

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵)

در اینجا می خواهی داستان یکی از بندگان مؤمن خود را برایم بگویی.

«مؤمن آلِ فرعون».

مؤمنی که از گروه فرعونیان بود و به یگانگی تو ایمان داشت. او از بستگان فرعون و خزانه دار و امین گنج ها و ثروت های او بود، مردم او را «خزانه دار» می گفتند.

او یکتاپرست بود و دین خود را از مردم مخفی کرد. هیچ کس از راز دل او باخبر نبود.

قبل از آن که به شرح ماجرای خزانه دار فرعون بپردازم، باید خلاصه ای از داستان موسی(علیه السلام) را بنویسم:

فرعون در مصر حکومت می کرد و به بنی اسرائیل ظلم فراوان می نمود، یک شب، فرعون در خواب دید که آتشی وارد قصر او شد و همه جا را سوزاند و ویران کرد.

کسانی که خواب تعبیر می کردند به فرعون گفتند: «به زودی در قوم بنی اسرائیل، پسری به دنیا می آید که تاج و تخت تو را نابود می کند».

اینجا بود که فرعون دستور داد هر پسری که در بنی اسرائیل به دنیا می آید به قتل برسانند.

هفتاد هزار نوزاد پسر کشته شدند، ولی تو اراده کرده بودی که موسی(علیه السلام) به دنیا بیاید، تو به مادر موسی(علیه السلام) وحی کردی که موسی(علیه السلام) را در صندوقی بگذارد و به رود نیل بیندازد، مأموران فرعون این صندوق را از آب گرفتند و نزد فرعون

آوردند، تو مهرِ موسی(علیه السلام) را در دل فرعون قرار دادی و او تصمیم گرفت تا موسی(علیه السلام) را بزرگ کند، فرعون نمی دانست که بزرگ ترین دشمن خود را بزرگ می کند !

موسی(علیه السلام) در قصر فرعون بزرگ شد، وقتی او به سنّ جوانی رسید، روزی به شهر رفت و دید که یکی از مأموران فرعون می خواهد یکی از بنی اسرائیل را دستگیر کند، موسی(علیه السلام) برای کمک به آن مرد بنی اسرائیلی رفت و مشت محکمی به آن مرد زد. آن مرد افتاد و مُرد، فردای آن روز این ماجرا آشکار شد و معلوم شد که موسی(علیه السلام)مأمور فرعون را کشته است.

فرعون جلسه ای با بزرگان قومش تشکیل داد و آنان تصمیم گرفتند تا موسی(علیه السلام)را بکشند.

اینجا بود که خزانه دار فرعون وارد ماجرا شد، او یکی از کسانی بود که در جلسه فرعون حاضر بود، او به بهانه ای جلسه را ترک گفت و به سوی شهر رفت. (فاصله کاخ تا شهر مصر، تقریباً ده کیلومتر بود). او خود را به موسی(علیه السلام)رساند و به او گفت: «ای موسی ! بزرگان درباره کشتن تو با هم مشورت می کنند، از این شهر بیرون برو که من خیرخواه تو هستم».

موسی(علیه السلام) تشکّر کرد و خیلی زود از شهر مصر خارج شد و به سوی «مدین» رفت. در واقع خزانه دار در اینجا توانست جان موسی(علیه السلام) را نجات دهد.

موسی(علیه السلام) در آنجا با شعیب(علیه السلام) که پیامبر تو بود، آشنا شد و با یکی از دختران او ازدواج کرد. چند سالی او در آنجا ماند و سپس تصمیم گرفت تا به مصر برگردد. موسی(علیه السلام)با شعیب(علیه السلام)خداحافظی کرد و به سوی مصر آمد. در مسیر برگشت به مصر، او راه را گم کرد، شبی سرد و زمستانی !

موسی(علیه السلام) نمی دانست که نزدیک «کوه طور» آمده است، از دور آتشی را دید، به

سمت آن آتش رفت تا کمکی برای خانواده خود بیاورد، او به امید آتش رفت و تو در آن جا او را به پیامبری مبعوث کردی، تو با او سخن گفتی و به او معجزاتی دادی و از او خواستی به مصر برود و با دشمنان حقّ و حقیقت مبارزه کند.

موسی(علیه السلام) به سوی فرعون رفت و او را به یکتاپرستی فرا خواند، امّا او موسی(علیه السلام)را جادوگر خواند و دستور داد تا جادوگران از سرتاسر کشور مصر جمع شوند و در روز مشخّصی با موسی(علیه السلام) مبارزه کنند.

جادوگران به شهر مصر آمدند، همه مردم جمع شدند، جادوگران، بساط جادوگری خود را به زمین انداختند، ریسمان ها و چوب هایی که آنان با خود آورده بودند، به شکل مار در آمدند و چشم های مردم را جادو کردند.

اینجا بود که موسی(علیه السلام) به فرمان تو عصایش را به زمین انداخت، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد و با سرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید.

جادوگران که در جادوگری استاد بودند، فهمیدند که عصای موسی(علیه السلام)، جادو نیست، بلکه معجزه است، آنان به سجده افتادند و گفتند: «ما به خدای جهانیان ایمان آورده ایم».

فرعون بسیار عصبانی شد و آنان را تهدید کرد، آنان دست از ایمان خود برنداشتند و همگی مظلومانه شهید شدند.

* * *

وقتی موسی(علیه السلام) در ماجرای جادوگران پیروز شد، بنی اسرائیل فهمیدند که موسی(علیه السلام)همان کسی است که از طرف خدا برای نجات آن ها آمده است، آنان به او ایمان آوردند و آمادگی خود را برای یاری او اعلام کردند.

وقتی فرعون از این موضوع باخبر شد، تصمیم گرفت تا موسی(علیه السلام) را محاکمه کند، او موسی(علیه السلام) را به کاخ خود فرا خواند، موسی(علیه السلام) هم که می دانست خدا به او

وعـده یـاری داده است، بـدون هیـچ ترسـی به کـاخ فرعـون رفت، زیرا می دانست که تو او را یـاری می کنی و او را تنهـا نمی گذاری.

فرعون بزرگـان قوم خود را جمع کرد و از آنـان خواست تا نظر خود را بیان کننـد. آنان با هم مشورت کردنـد و چنین گفتنـد: «مردان جوان بنی اسرائیل را بکشید و زنان آنان را برای خدمتکاری زنده بگذارید».

آری، فرعونیان هراس داشـتند که موسـی(علیه السـلام) بنی اسرائیل را متّحد کند و حکومت فرعون را نابود کند، آنان پیشنهاد دادنـد که کسـانی که می تواننـد به موسـی(علیه السـلام) در این هـدف کمک کننـد به قتل برسـند، فقط زنان و پیرمردان باقی بمانند، در این صورت موسی(علیه السلام) دیگر نمی تواند به هدف خود برسد.

فرعون دوست داشت که بزرگان پیشـنهاد کشـتن موسـی(علیه السلام) را بدهند، امّا آنان درباره کشتن موسی(علیه السلام)هیچ نگفتند و فقط پیشـنهاد کشـتن یاران او را دادند، آنان وقتی معجزه عصای موسـی(علیه السلام)را با چشم دیده بودند، از عصای او می ترسـیدند، آنان دیـده بودنـد که وقتی موسـی(علیه السـلام) آن عصایش را به زمین انـداخت، چه اژدهای هولناکی شـد، گویـا آنان با خود فکر می کردنـد که ما نبایـد خود را با موسـی(علیه السـلام) درگیر کنیم، بهترین راه این است که یارانش را بکشیم تا دیگر او نتواند کاری کند.

این نقشه ای بود که آنان کشـیدند تا به خیال خود مانع موفّقیّت موسـی(علیه السـلام)شونـد، امّا تو با قـدرت خود نقشه آنان را نقش بر آب کردی.

تو اراده کرده ای که موسـی(علیه السـلام) حکومت ظلم و سـتم را نابود کند و به زودی چنین اتّفاقی می افتد و هیچ کس نمی تواند مانع چیزی شود که تو اراده کرده ای.

* * *

غافر: آیه ۲۹ – ۲۶

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسَی وَلْیَدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخَافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی الْاَرْضِ الْفَسَادَ (۲۶)

ص:۳۱۵

وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷) وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (۲۸) يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۲۹)

فرعون به بزرگان قوم خود رو کرد و گفت: «بگذارید من موسی را بکشم و او هم خدای خودش را به کمک بخواند، من می ترسم اگر او زنده بماند، دین شما را نابود کند و روی زمین فتنه و فساد برپا کند».

وقتی فرعون این سخن را گفت، همه به فکر فرو رفتند، فرعون زنده ماندن موسی(علیه السلام)را به صلاح دینِ آنان نمی داند، دین آن ها در خطر است !

در این هنگام موسی(علیه السلام) چنین گفت: «ای مردم ! من به آفریدگار خود و آفریدگار شما پناه می برم از شرّ هر کافر متکبّری که روز قیامت را قبول ندارد، روز قیامت روزی است که همه انسان ها زنده می شوند و به سزای اعمال خود می رسند».

این سخن موسی(علیه السلام) همه را برآشفته کرد، فرعون بیشتر از همه عصبانی شد، سخن موسی(علیه السلام) کوتاه بود امّا خیلی حرف در آن بود، فرعون خود را خدایِ زمین می دانست و هیچ کس حقّ نداشت با او چنین سخن بگوید، موسی(علیه السلام) با این سخن به همه فهماند که فرعون، خدا نیست، فرعون کافری است که به تکبر گرفتار شده است و چنین سخن کفرآمیز می گوید و به روز قیامت ایمان ندارد.

اینجا بود که فرعون دستور قتل موسی(علیه السلام) را داد، مأموران خواستند به سوی

موسی(علیه السلام)بروند که ناگهان صدایی به گوش همه رسید: «چرا می خواهید موسی(علیه السلام)را بکشید؟».

همه سرها به آن سو چرخید، این چه کسی است که سخن می گوید؟ او از بستگان فرعون بود، کسی که نزد فرعون جایگاه ویژه ای داشت و خزانه دار حکومت بود و آن روز او هم به آن جلسه مهم دعوت شده بود.

او همان خزانه دار فرعون بود که سال ها قبل، جان موسی(علیه السلام)را نجات داد و به او خبر داد از مصر فرار کند، موسی(علیه السلام) هم به سخن او گوش فرا داد و به «مدین» رفت و ده سال در آنجا ماند، اکنون موسی(علیه السلام) به مصر بازگشته است و یک بار دیگر او به یاری موسی(علیه السلام) می آید.

آری، سال های سال بود که یکتاپرست بود ولی دین خود را مخفی می کرد، اکنون که دیده است جانِ موسی(علیه السلام) در خطر است، چنین فریاد برآورده است.

همه سکوت کردند تا سخن او را بشنوند، آن ها ابتدا تصوّر کردند که او کشتن موسی(علیه السلام) را برای حکومت فرعون به صلاح نمی داند، پس با دقّت به ادامه سخنش گوش دادند تا ببینند نظرش چیست.

سخن او به مصلحت حکومت نبود، سخن او دعوت به یکتاپرستی بود.

* * *

همه جا سکوت بود و صدای خزانه دار فضای کاخ را پر کرده بود:

چرا می خواهید موسی(علیه السلام) را بکُشید؟

مگر گناه او چیست؟ او می گوید که خدای یگانه، خدای من است، آیا این سخن گناه است؟

او از طرف خدا برای هدایت شما آمده است و با خود معجزاتی آورده است.

او می گوید من پیامبر خدا هستم، قدری فکر کنید، دست به کار عجولانه نزنید،

اگر موسی دروغگو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت، اگر راستگو باشد و شما او را بکشید، پاره ای از عذاب هایی که به شما وعده داده است به شما خواهد رسید و همه شما هلاک خواهید شد.

از عذاب خدا بترسید، به سخن فرعون گوش نکنید که او ستمگری دروغگو است، خدا هر ستمگر دروغگو را به حال خود رها می کند.

ای مردم ! امروز، حکومت این سرزمین با شماست و شما نیرومند هستید، امّا اگر عذاب خدا فرا رسد، چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟

* * *

فرعون دید که همه به سخنان خزانه دار گوش می دهند، او نگران شد که مبادا آنان به این سخنان روشنگر ایمان بیاورند، برای همین رو به همه کرد و گفت: «نظر من همان است که گفتم، باید موسی به قتل برسد، بدانید که من فقط راه رستگاری را به شما نشان می دهم، اگر می خواهید سعادتمند شوید به سخن من گوش کنید».

* * *

غافر: آیه ۳۳ – ۳۰

وَقَالَ الَّذِی آمَنَ یَا قَوْمِ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰) مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ یُرِیدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ (۳۱) وَیَا قَوْمِ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنَادِ (۳۲) یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ مَا لَکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳)

خزانه دار سخن خود را چنین ادامه داد:

فرعون از شما می خواهد که موسی را بکشید، من می ترسم که اگر شما چنین

کاری کنید به سرنوشت امّت های قبل گرفتار شوید و همان عذابی که بر قوم نوح، قوم عاد و قوم ثمود و بقیّه کافران نازل شد، بر شما نازل شود و همگی هلاک شوید. بدانید که خدا بر بندگانش ظلم و ستم روا نمی دارد، این شما هستید که راه کفر را می پیمایید و بر خود ستم می کنید.

ای مردم ! من می ترسم که شما به عذاب روز قیامت گرفتار شوید، روزی که صدا به صدا نمی رسد، انسان ها در آن روز یکدیگر را به یاری فرا می خوانند، ولی هیچ کس، دیگری را کمک نمی کند.

در آن روز از یکدیگر رو بر می گردانید و فرار می کنید تا از عذاب رهایی یابید، امّا در برابر عذاب خدا، هیچ پناهی نمی یابید.

به سخن فرعون گوش ندهید، او سخن مرا شنید، امّا باز هم تصمیم دارد موسی را به قتل برساند، بدانید که او ستمگری گمراه است و خدا او را به حال خود رها کرده است تا در سرکشی خود، سرگشته و حیران بماند. وقتی خدا کسی را به حال خود رها کند، او در مسیر سقوط و گمراهی پیش می رود و راه توبه را بر خود می بندد و دیگر امیدی به هدایت او نیست.

* * *

غافر: آیه ۳۵ – ۳۴

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ (۳۴) الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَان أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّار (۳۵)

این سخنان بار دیگر همه را به فکر فرو برد، او فرصت را مناسب دانست تا از

یوسف(علیه السلام) سخن بگوید، نزدیک به هفتصد سال از مرگ یوسف(علیه السلام)می گذشت، یوسف(علیه السلام)پیامبر تو بود و در مصر به حکومت رسید، در آن زمان، گروهی از مردم مصر به یوسف(علیه السلام) ایمان آوردند و گروهی هم کفر ورزیدند.

اکنون خزانه دار از تاریخ گذشته مصر سخن می گوید، او می داند که کسانی که دور فرعون نشسته اند، درباره یوسف(علیه السلام)چیزهایی شنیده اند، زمانی یوسف(علیه السلام)پادشاه این کشور بوده است، هنوز هم مردم مصر از عدالت او سخن می گویند.

خزانه دار سخن خود را چنین ادامه می دهد:

به یاد بیاورید زمانی را که یوسف با معجزات آشکار برای هدایت مردم مصر آمد، امّا پدران شما به او شک کردند و به او ایمان نیاوردند، وقتی یوسف از دنیا رفت، چنین گفتند: «خدا تا روز قیامت برای ما پیامبری نمی فرستد»، آنان از اطاعت فرمان خدا فراری بودند که چنین سخنی گفتند، آنان دوست داشتند به دنبال هوس خود باشند، پس در کفر خود باقی ماندند، خدا هم آنان را به حال خود رها کرد تا در سرکشی خود، سرگشته و حیران بمانند.

سخن پدران شما دروغ بود، آنان گفتند که خدا دیگر پیامبری نمی فرستد، امّا امروز خدا موسی را برای هدایت شما فرستاده است و به او معجزاتی داده است تا حقّ آشکار شود. شما به سخن فرعون گوش نکنید، او بی آن که دلیلی از طرف خدا داشته باشد، با حقّ ستیز می کند. هر کس با حقّ ستیز کند، به خشم خدا و مؤمنان گرفتار می شود،

به موسی ایمان بیاورید و رستگار شوید، هرگز منتظر نمانید که فرعون به موسی ایمان آورد و شما پس از او ایمان آورید، فرعون دیگر ایمان نمی آورد، تکبّر و غرور او را فراگرفته است و او ظلم و ستم زیادی نموده است، خدا چنین افرادی را به حال خود رها می کند و بر دل آنان مهر می زند، نتیجه کار آنان این است که

نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش می شود.

* * *

غافر: آیه ۴۵ – ۳۶

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (۳۶) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَاب (۳۷) وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (۳۸)يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَاب (۴۰) وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ (۴۱) تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ (۴۲) لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۴۳) فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۴۴) فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۵)

فرعون که این سخنان را شنید با خود فکری کرد، او می خواست سخنان خزانه دار را بی اثر کند، فرعون می دانست که باید ذهن ها را از این سخنان منحرف کند، او به دنبال راه حلی بود تا بتواند مردم را به چیز دیگری مشغول کند، او رو به وزیرش که هامان نام داشت کرد و گفت: «ای هامان ! برای من برج بلندی بساز تا به درهای آسمان دست یابم و به آسمان ها راه یابم و بر خدایِ موسی آگاه شوم و از کارِ او سر در بیاورم، البتّه نظر من این است که موسی، مردی دروغگوست».

ص:۳۲۱

آری، فرعون چنین دستوری داد تا ذهن ها را از سخنان روشنگر خزانه دار منحرف کند، این گونه بود که شیطان کارهای ناپسند فرعون را برایش زیبا جلوه داد و او را از راه حقّ باز داشت. این حیله فرعون بود ولی سرانجامی جز تباهی نداشت.

ذهن همه به برجی که فرعون می خواست بسازد، منحرف شد. در این فرصت چند نفر از دوستان خزانه دار نزد او رفتند و از او خواستند دست از این سخنان بردارد و گرنه فرعون او را اعدام می کند. آن ها از او خواستند تا به خدایِ فرعون ایمان بیاورد و در مقابل او سجده کند تا فرعون او را ببخشد، مردم مصر بُت هایی را هم می پرستیدند و آن ها را شریک خدایِ آسمان می دانستند. دوستان خزانه دار از او خواستند تا به آن بُت ها هم ایمان بیاورد.

* * *

اینجا بود که خزانه دار چنین گفت:

از شما می خواهم از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم. این زندگی دنیا، تنها بهره ای اندک است و آخرت، سرای جاودان و ابدی است.

از دنیا دوری کنید و به آخرت رو بیاورید و برای آن روز توشه برگیرید، بدانید که همه شما در روز قیامت زنده می شوید و هر کس کار بدی در دنیا انجام داده باشد، فقط به اندازه آن کار بد، کیفر خواهد شد، هر مرد و زن مؤمنی که کار نیک انجام دهد به بهشت خواهد رفت و در آنجا روزیِ بی اندازه خواهد داشت.

چگونه است که من شما را به راه رستگاری می خوانم و شما مرا به آتش جهنّم می خوانید و از من می خواهید دست از ایمان خود بردارم؟

شما از من می خواهید به خدای یگانه کفر بورزم و برای او شریک قرار دهم، من هیچ دلیلی ندارم که کسی یا چیزی شریک خدا باشد، این باورهای شما هیچ دلیلی ندارد.

من از شما می خواهم تا به خدای یگانه ای که توانا و بخشنده است، ایمان بیاورید، بدانید اگر شما ایمان بیاورید، خدا گناه شما را می بخشد.

شما از من خواستید به بُت ها ایمان آورم، من یقین دارم که بُت ها نمی توانند در دنیا و آخرت، کاری برای شما کنند، آن ها قطعه های سنگی بیش نیستند. هرچه آنان را صدا بزنید، جواب شما را نمی دهند. بدانید که همه در روز قیامت زنده می شویم و برای حسابرسی به پیشگاه خدای یگانه حاضر می شویم، در آن روز، جایگاه ستمکاران آتش جهنّم خواهد بود، در آینده ای نزدیک خواهید فهمید که آنچه من می گویم، درست بوده است. من کار خود را به خدا واگذار می کنم که او بر حال بندگان خود، بینا و آگاه است. او مرا می بیند و سخنم را می شنود.

* * *

اینجا بود که فرعون دیگر اجازه نداد خزانه دار به سخنان خود ادامه دهد، فرعون به مأموران دستور داد تا او را دستگیر کنند و به زندان ببرند، فرعون بسیار عصبانی بود، او این جلسه را ترتیب داده بود تا برای کشتن موسی(علیه السلام) از بزرگان یاری بگیرد، امّا اکنون مشکلی بر مشکلات او افزوده شده بود، پسرخاله اش که سال ها در دربار بود از موسی(علیه السلام) دفاع کرد و آبروی او را برد.

فرعون می دانست که کشتن خزانه دار برای حکومت او هزینه زیادی دارد، پس چند نفر از نزدیکان خود را به زندان فرستاد تا با خزانه دار سخن بگویند و به او وعده پست و مقام و ثروت دهند. آنان نزد خزانه دار رفتند و به او

گفتنـد: اگر از این سـخنان خود توبه نکنی، فرعون تو را می کشـد، آخر تو را بـا مردی از بنی اسـرائیل چه کار؟ موسـی از بنی اسـرائیل است، بنی اسـرائیل سـال های سال، برده و غلام ما بوده انـد، چگونه شـد که تو به یکی از آنان ایمان آوردی؟ فرعون قـول داده است که اگر از این سـخنان دست برداری به تـو مقـام بزرگی بدهـد، شایـد او تـو را وزیر خـود کنـد و ثروت و پول زیادی به تو بدهد.

خزانه دار این سـخن ها را شنید، این ها حیله های فرعونیان بود و می خواستند دین او را بربایند و کاری کنند که او کافر شود، تو خزانه دار را یـاری کردی و خطر این حیله هـا را از او دور کردی و او دست از ایمان خود برنـداشت، او محکم و اسـتوار بر ایمان خود باقی ماند و سـرانجام مظلومانه به شهادت رسید، امّا تو فرعون و فرعونیان را به حال خود رها کردی و سرانجام آنان را در رود نیل غرق کردی.

آری، تو چنـد سـال دیگر به آنـان فرصت دادی و شبی به موسـی(علیه السـلام) فرمان دادی تا با بنی اسـرائیل به سوی فلسـطین حرکت کنـد. فرعون از ماجرا باخبر شـد و با سـپاهش به دنبال آنان حرکت کرد. موسـی(علیه السـلام)با یاران خود به رود نیل رسـیدند، تو از موسـی(علیه السـلام)خواستی عصای خود را به آب بزند، وقتی موسـی(علیه السلام)چنین کرد، رود نیل شکافته شد و موسی(علیه السلام) و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سـر آنان رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر از سپاه او وارد آب شـد، به دسـتور تو، رود نیل به حالت اوّلش بازگشت و آن ها در آب غرق شدند. این عذاب دنیای آنان بود، در روز قیامت، آنان به آتش سوزانی گرفتار می شوند.

* * *

در آیه ۴۵ این سوره چنین می گویی: «من او را از خطر حیله هایی که کافران برای او داشتند، نجات دادم و عذاب سختی را بر فرعون و فرعونیان فرو فرستادم».

امام صادق(علیه السلام) وقتی این آیه را خواند، چنین فرمود: «فرعونیان او را به شهادت رساندند و خدا او را حفظ نمود و نگذاشت فرعونیان دین و ایمان او را از او بگیرند».(۱۵۱)

آری، تو این گونه او را یاری کردی و او با ایمان از دنیا رفت و فریب سخنان فرعونیان را نخورد.

* * *

در آیه ۳۶ خواندم که فرعون در آن جلسه به وزیرش هامان دستور داد تا برای او برج بزرگی بسازد، پس از شهادت خزانه دار، هامان مشغول ساختن این برج شد.

فرعون می دانست که باید ذهن مردم را از موسی(علیه السلام) منحرف کند، خطر بیداری توده های مردم وجود داشت و این برای حکومت او، بزرگ ترین تهدید بود و ساختن برج بلند، بهترین راه حل بود تا ذهن مردم را به چیز دیگری مشغول کند.

هامان دستور فرعون را اجرا کرد، او مکان مناسبی را برای ساختن برج در نظر گرفت، معماران زیادی را استخدام کرد و کارگران زیادی برای این کار جمع کرد. او درهای خزینه را باز کرد. خبر ساختن این برج به همه جا رسید.

فرعون به هامان دستور داده بود هرگز در ساختن این برج، صرفه جویی نکند، به بنّاها و کارگران پول زیادی بدهد.

آری، هدف اصلی، خام کردن مردم بود !

ص:۳۲۵

فرعون می خواست کاری کند که مردم ماجرای پیروزی موسی(علیه السلام) را فراموش کنند، نیروهای جوانی که ممکن بود در سخنان موسی(علیه السلام) فکر کنند، در ساخت این برج به خدمت گرفته شدند و پول خوبی هم به آنان داده می شد.

هر چه ساختمان برج بالاتر می رفت، مردم بیشتری برای تماشای آن می آمدند.

سرانجام برج آماده شد، برجی بلند که دور آن، پلّه های مارپیچی بود که اسب سوار می توانست از آن پلّه ها بالا برود. به مردم خبر داده شد که در روز مشخّصی به پای برج بیایند، فرعون می خواهد به جنگ خدای آسمان برود.

روز موعود فرا رسید، مردم گرداگرد برج جمع شدند و منتظر آمدن فرعون بودند، فرعون که بر اسبی سوار بود به آنجا آمد، او تیر و کمان بزرگی در دست داشت و با اسب از برج بالا رفت.

ساعتی گذشت، فرعون از برج پایین آمد و رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم ! من خدای موسی را کشتم».(۱۵۲)

مردم شروع به پایکوبی کردند و این گونه خام شدند، آری، فرعون این گونه مردم را به بازی گرفت و فرصت فکر کردن را از آنان گرفت، تو هم به او مهلت دادی، امّا وقتی مهلت او به پایان رسید، او و همه سپاهش را در رود نیل غرق نمودی.

* * *

غافر: آیه ۴۶

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶)

فرعون و فرعونیان ظلم و ستم بسیاری نمودند، آنان برای آن که موسی(علیه السلام)به دنیا نیاید، هفتاد هزار نوزاد پسر را کشتند، این گوشه ای از ظلم و ستم آنان بود، مگر

آن نوزادان چه گناهی کرده بودند؟ (۱۵۳)

هفتاد جادوگر به دعوت فرعون به شهر مصر آمدند تا با موسی(علیه السلام) مبارزه کنند و سرانجام به موسی(علیه السلام) ایمان آوردند، فرعونیان آن هفتاد نفر را مظلومانه شهید کردند. مؤمن آل فرعون یا همان خزانه دار چه گناهی کرده بود؟ چرا او را مظلومانه شهید کردند؟

تو فرعون و فرعونیان را در رود نیل غرق کردی و سپس فرمان دادی تا هر صبح و شام، آنان را به سوی آتش ببرند.

روز قیامت هم که فرا رسد تو فرمان می دهی تا فرشتگان آن ها را بر سخت ترین عذاب ها وارد کنند. جایگاه آنان آتش جهنّمی است که هرگز شعله های آن خاموش نمی شود.

* * *

در اینجا باید دو نکته بنویسم:

* نکته اول

جمله اوّل این آیه مرا به فکر فرو برد:

«هر صبح و شام، آنان را به سوی آتش می برند».

منظور از این سخن چیست؟ آیا آنان در جهنّم فقط صبح و شام عذاب می شوند؟

به تحقیق پرداختم، به سخنی از امام صادق(علیه السلام) رسیدم. آن حضرت در تفسیر این آیه چنین می فرماید: «آتش جهنّم، صبح و شامگاه ندارد، بلکه آتش جهنّم، همیشگی است. در این آیه، خدا از برزخ سخن می گوید».

وقتی انسان می میرد، روح او از جسمش جدا می شود، جسم او را داخل قبر می گذارند و پس از مدّتی این بدن می پوسد و از بین می رود. امّا روح انسان چه می شود؟

روح انسان به دنیایی می رود که به آن «عالَم برزخ» می گویند. برزخ، مرحله ای است بین این دنیا و قیامت. در زبان عربی به چیزی که بین دو شیء فاصله می اندازد، برزخ می گویند.

فرعون و فرعونیان وقتی در رود نیل غرق شدند، روح آنان به برزخ رفت، آنان در آنجا هر صبح و شام، عذاب می شوند. آنان در برزخ هستند تا زمانی که نزدیک قیامت شود، صور اسرافیل به ندا در می آید، انسان هایی که در آن زمان زندگی می کنند همراه با روح همه کسانی که در برزخ هستند نابود می شوند، فرشتگان هم نابود می شوند، سپس خود اسرافیل هم نابود می شود، مدّتی می گذرد، هیچ کس غیر از خدا نیست، بعد خدا هر وقت بخواهد، اسرافیل را زنده می کند، او بار دیگر در صور خود می دمد، همه زنده می شوند. فرعون و فرعونیان هم زنده می شوند و به جهنّم برده می شوند.

در این آیه از عذاب فرعون و فرعونیان در برزخ و روز قیامت سخن گفته شده است.

اکنون می توانم معنای این آیه را بهتر بفهمم: «هر صبح و شام در برزخ، آنان را به سوی آتش می برند، روزی که قیامت برپا می شود خدا به فرشتگان می گوید: آنان را به جهنّم وارد کنید که سخت ترین عذاب می باشد».(۱۵۴)

* نکته دوم

ص:۳۲۸

در این آیه از عـذاب «آل فرعون» سـخن گفته شده است، منظور از «آل فرعون»، همان فرعونیان می باشـند که راه و رسم او را قبول داشتند و او را در ظلم و ستم یاری کردند.

در اینجا ممکن است یک سؤال به ذهن برسد: چرا در این آیه از خود فرعون سخنی نیامده است؟

در زبان فارسـی می گوینـد: «چون که صـد آمـد، نود هم پیش ماست»، وقتی از عـذاب کسانی که فرعون را یاری می کردند، سخن به میان می آیـد، معلوم است که فرعون هم در میان آنان است، آنان به خاطر یاریِ فرعون عذاب می شوند، عذابِ خود فرعون که دیگر حتمی است.

* * *

غافر: آیه ۴۸ – ۴۷

وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (۴۷) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (۴۸)

سخن از فرعون و فرعونیان بود که در روز قیامت در آتش می سوزند، اکنون می خواهی از جهنّمیان سخن بگویی، کسانی که در جهنّم گرفتار شده اند، دو گروه هستند: رهبران و پیروان.

آنان با یکـدیگر جدل و ستیز می کنند، پیروان به رهبران می گویند: «ما در دنیا پیرو شـما بودیم، آیا امروز می توانید قدری از این آتش را از ما دور کنید؟».

رهبران به آنـان می گوینـد: «مـا همگی در آتش هستیم، مـا خودمان را نمی توانیم نجات دهیم، چه رسـد به شـما ! خـدا حکم کرده است که ما در آتش بسوزیم، بیرون شدن از اینجا امکان ندارد».

* * *

غافر: آیه ۵۰ – ۴۹

وَقَالَ الَّذِینَ فِی النَّارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنَّا یَوْمًا مِنَ الْعَـذَابِ (۴۹) قَالُوا أَوَ لَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّنَاتِ قَالُوا بَلَی قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْکَافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلَال (۵۰)

اهل جهنّم در شعله های آتش می سوزند و طاقت آنان تمام می شود، پس به نگهبانان جهنّم چنین می گویند:

ــــ از خدا بخواهید تا یک روز عذاب را از ما بردارد.

ــــ چه شد که شما به جهنّم گرفتار شدید؟ آیا خدا پیامبران را با معجزات برای هدایت شما نفرستاد؟ آیا در دنیا حقّ برای شما آشکار شد یا نه؟

ــــ آری. پیامبران برای ما آمدند و حقّ را به ما گفتند.

ــــ شما حقّ را شناختید و به آن کفر ورزیدید، پس باید در این جهنّم بسوزید، ما برای شما دعا نمی کنیم.

ــــ پس ما چه باید کنیم که از این عذاب رهایی یابیم؟

ــــ خودتان دعا کنید و خدا را بخوانید، البتّه دعایِ شما که راه کفر پیمودید، راه به جایی نمی برد و شما هرگز از اینجا نجات پیدا نمی کنید.

اینجاست که آنان از کمک نگهبانان جهنّم ناامید می شوند و در میان آتش های سوزان جهنّم می سوزند.

ص: ۳۳۰

غافر: آیه ۵۲ – ۵۱

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آَمَنُوا فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۵۱) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۵۲)

محمّد(صلی الله علیه وآله) در مکّه است، پیروان او اندک است و دشمنان او بسیار. دشمنانش او را دروغگو و جادوگر می خوانند و به مردم چنین می گویند: «ای مردم ! به سخنان محمّد گوش ندهید که او می خواهد شما را گمراه کند».

هر روز یاران محمّد(صلی الله علیه وآله) شکنجه های دردناک می شوند، اگر محمّد(صلی الله علیه وآله) از جایی عبور کند به او سنگ پرتاب می کنند، بزرگان مکّه محمّد(صلی الله علیه وآله) را به قتل تهدید می کنند.

اکنون از وعده بزرگ خود سخن می گویی تا محمّد(صلی الله علیه وآله) و یاران او به ادامه راه خود دلگرم شوند و از زیادی دشمنانشان نهراسند. این عهد و پیمان تو با همه پیامبران و مؤمنان است. تو در دنیا و در روز قیامت، پیامبران و مؤمنان را یاری می کنی،

ص:۳۳۱

آنان با یاری تو در این دنیا پیروز می شوند و در آخرت هم سرفراز خواهند بود.

بندگان خوب تو در روز قیامت در رحمت تو خواهند بود، روز قیامت آن روزی است که گواهان به اعمال بندگان گواهی می دهند. در آن روز عذرخواهی ستمکاران سودی به حالشان نمی بخشد، ستمکاران در آن روز از رحمت تو دور هستند، منزلگاه بد جهنّم برای آنان است.

* * *

در اینجا باید دو نکته را بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۵۱ خدا وعده می دهد که پیامبران و مؤمنان را یاری می کند و آنان را پیروز می گرداند.

وقتی تاریخ را می خوانیم می بینیم که گروهی از پیامبران و مؤمنان شکست خوردند. امام حسین(علیه السلام) به خاطر اسلام قیام کرد، امّا او در این قیام شکست خورد و خود و یارانش مظلومانه به شهادت رسیدند. پس این وعده خدا چه شد؟

تا زمانی که صدای اذان به گوشت می رسد، بدان که امام حسین(علیه السلام) پیروز میدان کربلاست. یزید سوگند یاد کرده بود که اسلام را نابود کند. او خود را به عنوان خلیفه اسلام معرّفی کرده بود و به صورت رسمی شراب می نوشید. او سخنان کفرآمیز بر زبان جاری می کرد و همه قدرت خود را در راه نابودی اسلام بسیج کرده بود.

در آن شرایط، امام حسین(علیه السلام) قیام کرد و با خون خود، اسلام را نجات داد. خدا امام حسین(علیه السلام) را پیروز گرداند زیرا امام حسین(علیه السلام) به هدف خود رسید و اسلام را از خطر نابودی نجات داد. این یزید بود که شکست خورد، او به هدف خود نرسید و نتوانست اسلام را نابود کند.

آری، تا زمانی که صدای اذان از گلدسته ها بلند است، امام حسین(علیه السلام) پیروز است، این وعده خداست که مؤمنان همواره پیروزند. امروزه می بینیم که روز به روز، آمار مسلمانان زیاد و زیادتر می شود. تا زمانی که یکتاپرستی پر رونق است، پیامبران و مؤمنان پیروز هستند.

* نکته دوم

در آیه ۵۲ خواندم که روز قیامت روزی است که گواهان بر اعمال بندگان گواهی می دهند.

خدا در روز قیامت در هر امّتی، گواه و شاهدی از خود آنان می آورد. هر پیامبری برای امّت خود گواهی می دهد، محمّد(صلی الله علیه وآله) هم برای مسلمانان گواهی می دهد. خدا پس از پیامبر برای هدایت مردم، دوازده امام قرار داد، علی(علیه السلام) و فرزندان معصوم او، شاهد و گواه مردم زمان خود می باشند.

به راستی گواهی دادن یعنی چه؟

گواهی یعنی گزارشی از زمان انجام یک کار و انگیزه انجام آن !

کسی می تواند در روز قیامت بر اعمال من شهادت دهد که از آن باخبر باشد، پس شاهد باید هنگام عمل در کنار من باشد، مرا ببیند و از رفتار من باخبر باشد.

امروز مهدی(علیه السلام) امام زمان است، او حجّت خداست، خدا به او علمی عطا کرده است که از کارهای من باخبر است، پرونده اعمال من هر روز به دست او می رسد، او شاهد من در روز قیامت خواهد بود.(۱۵۵)

* * *

غافر: آیه ۵۵ – ۵۳

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (۵۳) هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۴) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ

وَالْإِبْكَارِ (۵۵)

سخن در این بود که تعداد مسلمانان در مکّه کم بود و آنان زیر شکنجه ها و آزار بُت پرستان بودند، تو به آنان وعده پیروزی دادی، اکنون می خواهی به آنان بگویی که صبر کنند که پیروزی نزدیک است، پس از موسی(علیه السلام) و قوم بنی اسرائیل یاد می کنی.

قوم بنی اسرائیل زیر ظلم و ستم فرعون بودند، تو موسی(علیه السلام)را برای نجات آنان فرستادی، ولی فرعون را با آمدن موسی(علیه السلام)نابود نکردی، تو چندین سال به فرعون مهلت دادی و او همچنان به ظلم و ستم خویش ادامه داد، تو به بنی اسرائیل فرمان دادی که صبر کنند. آنان شکیبایی کردند و سرانجام تو فرعون را نابود کردی.

تو اکنون از مسلمانان می خواهی صبر کنند و به راه خود ادامه دهند و بدانند که سرانجام موفّق خواهند شد، عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. این وعده ای است که تو به آنان می دهی، چند سال دیگر آنان همراه با محمّد(صلی الله علیه وآله) به مدینه هجرت می کنند و بعد از چند سال با لشکری بزرگ به مکّه می آیند و این شهر را از بُت و بُت پرستی پاک می کنند. آن روز چقدر نزدیک است !

* * *

این سخن تو با محمّد(صلی الله علیه وآله) است:

ای محمّد ! من به موسی(علیه السلام) مقام هدایت را عطا کردم و کتاب تورات را بر او نازل کردم و بنی اسرائیل را وارثان این کتاب قرار دادم، کتابی که مایه هدایت بود و سراسر پند و موعظه بود و خردمندان از آن بهره می گرفتند.

ای محمّد ! صبر و شکیبایی کن که وعده من حقّ است و برای گناهت از من طلب بخشش کن و هر صبح و شام، تسبیح و حمد مرا به جا آور !

* * *

اکنون سؤالی به ذهن من می رسد: محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز گناه نمی کرد، خدا به او مقام عصمت داده بود، پس چرا خدا از او می خواهد از گناهش طلب بخشش کند؟

چه کسی جواب سؤال مرا می دهد؟

مناسب می بینم خاطره ای (از ده سال پیش) بنویسم:

همسایه ای داشتیم که خانواده او در خانه، قالی می بافتند. بافتن قالی به شکل سنّتی، کار سختی است. قالی، تار و پود دارد، وقتی می خواهند به قالی پود دهند، باید با وسیله ای که به آن شانه می گویند، محکم به روی پود بکوبند. این کار، سر و صدا ایجاد می کند.

بعضی وقت ها، همسایه ما ساعت ۱۰ شب مشغول پود دادن به قالی می شد !!

من مدّتی این را تحمّل کردم، خجالت می کشیدم به آن ها چیزی بگویم، امّا سرانجام یک شب به تنگ آمدم، صدای پود دادن قالی در آن وقت شب، واقعاً مزاحمت بود.

وسط حیاط آمدم، می دانستم که مرد همسایه در حیاط است. من با صدای بلند خانواده خود را صدا زدم و گفتم: «چرا این وقت شب پود می دهی؟ چرا مراعات حال همسایه ها را نمی کنی؟».

پسر کوچکم نزد من آمد و گفت: «بابا ! چرا عصبانی شدی ! چرا با مامان این طوری حرف می زنی؟ ما که اصلاً در خانه قالی نداریم !».

من به او گفتم: «پسرم ! من به در می گویم تا دیوار بشنود».

او این ضرب المثل را هم دفعه اوّل بود که می شنید، من باید این را هم برای او توضیح می دادم !

اکنون سؤالی می کنم: من برای پسرم ضرب المثلی را گفتم، به راستی اگر من یک

عرب زبان بودم، برای پسرم چه ضرب المثلی را می گفتم؟

عرب ها وقتی در شرایطی مثل شرایطی که من در آن بودم، قرار می گیرند، از این ضرب المثل استفاده می کنند.

«ایّاک أعنی و اسمعی یا جاره».

«مخاطب من تو هستی، امّا ای همسایه ! سخنم را گوش کن !».

اکنون وقت آن است که سخنی از امام صادق(علیه السلام) را نقل کنم.

روزی به یاران خود فرمود: قرآن این گونه نازل شده است: «مخاطب من تو هستی، امّا ای همسایه ! سخنم را گوش کن !».

وقتی من به همسرم گفتم: «چرا این وقت شب، پود می دهی؟»، معنایش این نبود که او در خانه قالی می بافد !

معنای آن سخن این بود: «ای همسایه ! تو این وقت شب پود نده !».

قرآن می گوید: «ای محمّد ! از گناهت طلب بخشش کن !».

از این سخن فهمیده نمی شود که محمّد(صلی الله علیه وآله) گناهی انجام داده است !

معنایش این است: «ای پیروان محمّد ! از گناهان خود طلب بخشش کنید».

امام صادق(علیه السلام) به ما کلید فهم قرآن را می دهد، قرآن به این شیوه سخن می گوید، او محمّد(صلی الله علیه وآله) را خطاب می کند، امّا منظورش مسلمانان است، این کار قرآن، اثر روانی زیادی در روحیّه مسلمانان دارد و آنان می فهمند که مسأله توبه از گناهان بسیار مهم است.

* * *

غافر: آیه ۵۶

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آَيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۵۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) قرآن را برای مردم مکّه می خواند، گروهی در آیات قرآن (بدون آن که دلیلی داشته باشند)، ستیزه می کردند، بعضی از آنان می گفتند قرآن، جادوست، عدّه ای دیگر می گفتند قرآن، شعر است، بعضی هم می گفتند قرآن، افسانه پیشینیان است !

محمّد(صلی الله علیه وآله) از آنان خواسته بود تا اگر در قرآن شک دارند، یک سوره مانند قرآن را بیاورند، امّا هرگز نتوانستد چنین کاری کنند، آنان می دانستند قرآن حقّ است، ولی چیزی جز تکبّر و غرور در دل نداشتند.

آنان گرفتار خودخواهی شده بودند و تصوّر می کردند با این کارهای خود می توانند قرآن را نابود کنند و مانع رشد اسلام شوند، ولی آنان هرگز به آرزوی خود نمی رسند، تو قرآن را نازل کردی و خودت هم آن را حفظ می کنی، تو به پیامبر وعده دادی که بر دشمنانش پیروز می شود و به زودی این وعده تو فرا می رسد.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا در برابر دشمنی های آنان به تو پناه ببرد که تو خدای شنوا و بینا هستی و از کار آن دشمنان باخبری و از آنان انتقام خواهی گرفت.

* * *

غافر: آیه ۵۷

لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای آن بُت پرستان قرآن را می خواند و به آنان خبر می داد که پس از مرگ، بار دیگر زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه تو خواهند آمد، آنان وقتی این سخن را می شنیدند می گفتند: «چه کسی می تواند بار دیگر ما را

زنده کند؟ وقتی ما مشتی خاک و استخوان شدیم، چگونه ممکن است زنده شویم؟».

آنان با این سخنان می خواستند به مردم بگویند که قرآن، دروغ است، هیچ کس نمی تواند مشتی خاک و استخوان را زنده کند، اکنون تو در این آیه جواب آنان را می دهی: «ای مردم ! من کسی هستم که آسمان ها و زمین را خلق نموده ام، قدری فکر کنید، آفرینش آسمان ها و زمین از آفرینش شما مهم تر است، امّا بیشتر شما این حقیقت را درک نمی کنید».

* * *

هزاران هزار ستاره در آسمان وجود دارد، یکی از آن ستارگان می تواند هشت میلیارد خورشید را درون خود جای دهد. آن ستاره هشت میلیارد برابر خورشید است. امروزه به آن ستاره «وی. یو» می گویند، در زمان قدیم به آن «کلب اکبر» می گفتند.

خورشید و منظومه شمسی در کهکشان راه شیری قرار دارند، در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد. علم بشر هنوز توانایی کشف آمار دقیق کهکشان ها را ندارد. هزاران هزار کهکشان در جهان وجود دارد.

دورترین کهکشانی که تاکنون کشف شده است، کهکشان «تار عنکبوت» نام دارد، این کهکشان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد و با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه در حال حرکت است. نور وقتی از ستارگان این کهکشان جدا می شود، ده میلیارد سال طول می کشد تا به زمین برسد.

این گوشه ای از عظمت جهانی است که تو آفریده ای، وقتی تو می توانی چنین

ص:۳۳۸

عظمتی را خلق کنی، زنـده کردن انسان که دیگر چیز مهمی نیست ! کسـی که قـدرت تو را بشـناسد می دانـد که بر هر کاری توانا هستی، کافی است اراده کنی تا کاری انجام گیرد. روز قیامت که فرا رسد، تو به اسـرافیل فرمان می دهی تا در صور خود بدمـد و آنگاه تو فقط اراده می کنی و می گویی: «ای انسان ها ! زنـده شوید»، در یک چشم به هم زدن همه زنده می شوند و سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

* * *

غافر: آیه ۵۹ – ۵۸

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ (۵۸) إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۹)

کافران می گفتند: «قیامت دروغ است، ما هرگز زنده نمی شویم، حساب و کتابی در کار نخواهد بود، نیکوکار و گناهکار معنا ندارد، بهشت و جهنّمی نیست، همه ما نابود می شویم و به مشتی خاک و استخوان تبدیل می شویم».

چگونه ممکن است سـرانجام انسان های خوب با سـرانجام انسان های بـد، یکسان باشـد؟ اگر قیامت نباشـد، عدالت تو بی معنا می شود.

روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی بین خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کننـد و به حقّ دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدّتی هم می میرند، آنان کِی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

تو در روز قیامت همه را زنـده می کنی تا به کسانی که ایمان آوردنـد و عمل نیک انجام دادند، پاداش نیکو دهی، این پاداش بر اساس عدل توست. در روز قیامت،

کسانی که راه کفر را برگزیدند، نتیجه اعمال خود را می بینند و در جهنّم گرفتار می شوند.

آیا نابینا و بینا برابر هستند؟ کافر کجا و مؤمن کجا؟ آنان هرگز برابر نیستند.

آیا تاریکی و روشنایی یکسانند؟

کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند، هرگز با کافرانِ گناهکار مساوی نخواهند بود !

تاریکی های کفر کجا و نور هدایت و ایمان کجا؟ چگونه این ها می توانند برابر باشند؟

این حقیقتی آشکار است، امّا فقط گروه اندکی آن را می پذیرند و از آن پند می گیرند.

بی گمان روز قیامت آمدنی است، در وقوع آن هیچ شکّی نیست، در آن روز، همه انسان ها زنده می شوند و برای حسابرسی می آیند، ولی بیشتر مردم به این حقیقت ایمان نمی آورند.

ص:۳۴۰

غافر: آیه ۶۳ - ۶۰

وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (۶۰) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۶۱) ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۶۲) كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۶۳)

از انسان ها می خواهی که تو را بخوانند تا دعای آنان را مستجاب کنی و حاجت آنان را بدهی، به راستی کسانی که تکبّر بورزند و از عبادت تو سرپیچی کنند، با ذلّت و خواری وارد جهنّم می شوند.

تو شب را مایه آرامش بندگان قرار دادی و روز را برای کار و تلاش، روشن ساختی، پیدایش شب و روز که از گردش زمین به دور خود پدیدار می شود، این نشانه روشنی از قدرت توست. تو به بندگانت نعمت های فراوان دادی و رحمت

خود را بر آنان نازل کردی، امّا بیشتر آنان شکر تو را به جا نمی آورند.

تو آن خدایی هستی که جهان را آفریدی، خدایی جز تو نیست، پس چرا انسان ها از پرستش تو روی برمی تابند و خدایان دروغین را می پرستند؟

در هر زمانی گروهی از انسان ها حقّ را شناختند و از آن روی گردان شدند، تو راه حقّ و باطل را برای آنان آشکار کردی و به آنان اختیار دادی تا راه خود را انتخاب کنند، تو هیچ کس را به ایمان آوردن مجبور نمی کنی، در طول تاریخ عدّه ای که کافر شدند، حقّ را شناخته بودند و آن را انکار کردند.

* * *

جمله اول از آیه ۶۰ را یک بار دیگر می خوانم، تو به انسان ها چنین می گویی: «مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم».

تو از من می خواهی تا به درگاه تو دعا کنم و حاجتم را از تو بخواهم، تو وعده می دهی که حاجتم را برآورده کنی و مرا به آرزویم برسانی.

این وعده توست، امّا گاهی تو را می خوانم و تو حاجت مرا نمی دهی؟ چه رازی در اینجاست. من باید تحقیق و بررسی کنم...

* * *

هشام یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) بود، یک روز به دیدار امام صادق(علیه السلام) رفت تا درباره این آیه سؤال کند.

او به آن حضرت چنین گفت:

ــــ آقای من ! خدا در آیه ۶۰ سوره غافر می گوید: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

ــــ این سخن حقّ است.

ــــ پس چرا وقتی مؤمنی دعا می کند، خدا گاهی دعای او را مستجاب می کند و

گاهی هم دعای او را مستجاب نمی کند؟

___ ای هشام ! اگر بنده مؤمنی، خدا را با نیّت درست و قلب بااخلاص بخواند و به عهد خدا وفا کند، خدا حتماً دعای او را مستجاب می کند.

___ عهد خدا چیست؟

___ خدا در آیه ۴۰ سوره بقره می گوید: «ای بندگانم ! به عهد من عمل کنید تا به عهد شما عمل کنم». هر کس به عهد خدا عمل کند، خدا دعای او را حتماً اجابت می کند.(۱۵۶)

وقتی من این سخن امام صادق(علیه السلام) را خواندم به فکر فرو رفتم، تو در قرآن از من خواسته ای که از گناهان دوری کنم، اگر من دروغ بگویم، به دیگران تهمت بزنم و...، به عهد تو عمل نکرده ام، چگونه انتظار داشته باشم که تو دعایم را مستجاب کنی؟

«مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم».

این یک آیه از قرآن توست، قرآن تو بیش از شش هزار آیه دارد، آیا درست است که من فقط این آیه را بخوانم و بقیّه آیات را فراموش کنم؟

قرآن، عهد توست، هر کس به قرآن تو عمل کند، تو حتماً دعای او را مستجاب می کنی.

* * *

وقتی من دعا می کنم، عجله دارم و فکر می کنم که باید همین امروز به آرزویم برسم، من باید از این ماجرا درس بگیرم، گاهی لازم است سال ها صبر کنم:

ابراهیم(علیه السلام)، برای چرای گوسفندان خود به دشت و بیابان رفته بود که صدایی به گوشش رسید. او نگاه کرد دید که یک نفر در وسط دشت نماز می خواند، ابراهیم(علیه السلام) صبر کرد تا نماز آن مرد تمام شد، نزد او رفت و به او سلام کرد و جواب

شنید. آن مرد ابراهیم(علیه السلام) را نمی شناخت.

ابراهیم(علیه السلام) به او گفت:

ـــ ای مرد ! خانه شما کجاست؟

ـــ آن کوه را می بینی، کنار آن کوه، خانه من قرار دارد.

ـــ ای مرد ! من دوست دارم مهمان تو باشم.

ـــ در مسیر خانه من، رودخانه ای است که هیچ پلی ندارد.

ـــ باشد. من همراه تو می آیم.

آن ها با هم حرکت کردند، وقتی به رودخانه رسیدند آن مرد، دست ابراهیم(علیه السلام)را گرفت و با هم از روی آب عبور کردند.

به خانه ای کوچک رسیدند، آن ها وارد خانه شدند. ابراهیم(علیه السلام) به آن مرد گفت:

ـــ رفیق ! بگو بدانم سخت ترین روزها برای انسان چه روزی است؟

ـــ روز قیامت، سخت ترین روز برای انسان است.

ـــ بیا با هم دعا کنیم و از خدا بخواهیم که ما را از شرّ آن روز حفظ کند !

ـــ دعای من که مستجاب نمی شود، من مدّت سه سال است که برای حاجت خود دعا می کنم، امّا خدا هنوز آن دعایم را مستجاب نکرده است.

ـــ رفیق ! خدا دعای تو را مستجاب نکرد، برای این است که او دوست داشته است صدای تو را بشنود !

آن مرد به فکر فرو رفت، او تا به حال به این موضوع فکر نکرده بود. سکوت آن مرد مدّتی طول کشید. سپس چنین گفت: «سه سال قبل، من در بیابان مشغول عبادت بودم، نگاهم به چوپانی افتاد که گلّه گوسفندی را برای چرا می برد، من از او سؤال کردم که این گلّه گوسفند از کیست؟ او به من گفت: صاحب این گوسفندان، ابراهیم(علیه السلام)است، همان که دوستِ خداست. او خلیلُ الله است، من

مدّت سه سال است که دعا می کنم که ابراهیم(علیه السلام) را ببینم. آرزوی من این است که او را ببینم».

وقتی ابراهیم(علیه السلام) این سخن را شنید تبسّمی کرد و گفت: «رفیق ! خدا دعای تو را مستجاب کرد ! من ابراهیم هستم ».

اشک در چشمان آن مرد حلقه زد و از جای خود بلند شد و ابراهیم(علیه السلام) را در آغوش گرفت.(۱۵۷)

* * *

وقتی که آرزوی من به صلاح من باشد، خدا آن را برآورده می کند ولی اگر خواسته من به مصلحتم نباشد، خدا در مقابل این دعای من، ثواب بسیار بزرگی در آخرت به من می دهد.

در حدیث آمده است: «روز قیامت مؤمن آرزو می کند که ای کاش هیچ کدام از دعاهای او مستجاب نمی شد».(۱۵۸)

همچنین خدا در مقابل آن دعای من که مستجاب نشده است، بلایی را از من دور می کند.(۱۵۹)

درست است که من به آرزویم نرسیده ام، امّا وقتی دعا کردم، خدا، بلایی بزرگ را از من دور کرد و این گونه پاسخ دعای مرا داد، امّا من خبر ندارم.

* * *

خاطره ای از سال ها پیش را در اینجا می نویسم: روزی یکی از دوستانم که هنوز ازدواج نکرده بود، مهمان من بود، او دید که پسر کوچکم مرا صدا می زند و مرا «بابا» خطاب می کند، امّا من جواب او را نمی دهم.

او به من اعتراض کرد و گفت: چرا جواب این بچّه را نمی دهی؟ حیفت نمی آید که بچّه ات تو را صدا می زند و تو فقط به او نگاه می کنی !

ص:۳۴۵

او نمی دانست که من با شنیدن صدای فرزندم، لذّت می بردم، در تمام دنیا، او تنها کسی بود که مرا «بابا» خطاب می کرد، این برای من خیلی لـذّت بخش بود. وقتی من این صـدا را می شـنیدم به فکر فرو می رفتم که خـدا چقـدر به من نعمت داده است، خیلی ها حاضرند همه دنیا را بدهند و در عوض فرزندی داشته باشند که آن ها را «بابا» خطاب کند.

در واقع، مـن بـا زبـان بی زبـانی به پسـرم می گفتم: «بـاز هم صـدایم بزن که لـذّت و صـفای زنـدگی من در همین صـدا زدن تـوست». دوسـت من، هنـوز بابـا نشـده بـود، این چیزهـا را درک نمی کرد و به من اعـتراض می کرد. وقـتی دوسـتم رفت، من مشـغول مطالعه شـدم و به این سـخن رسـیدم: وقتی بنـده ای دعا می کنـد و خـدا را صـدا می زند خدا به فرشـتگان می گوید: «بگذاریـد این صـدا ادامه پیـدا کند که من صدای او را دوست دارم، بنده ام با من سـخن می گوید ، دعایش را اجابت نکنید، زیرا می خواهم این صدا را زیاد بشنوم».(۱۶۰)

آیا زمانی می آید که من راز این حقیقت را بفهمم؟

من آرزویی به دل دارم، می خواهم به ثروت، پست و مقـامی برسم، دعـا می کنم، خـدا صـدایم را می شـنود امّا جوابم را نمی دهد، زیرا می داند ارزش دعا کردن من، از همه دنیا و آنچه در دنیاست، بالاتر است !

من او را صدا می زنم، به آرزویم نمی رسم، خدا دوست دارد باز هم او را بخوانم، امّا من با او قهر می کنم.

این چه حکایتی است؟

من در جستجوی دنیا هستم و خدای مهربان در جستجوی صدای من !

* * *

اگر آرزویی به دل دارم و می خواهم خدا را بخوانم، خوب است این گونه دعا

کنم:

۱. وضو می گیرم که وضو نور است.

۲. قدری صدقه کنار می گذارم که صدقه، موانع استجابت را برطرف می کند.

۳. به مسجد می روم زیرا مسجد خانه خداست.

۴. دو رکعت نماز می خوانم.

۵. به گناهان خود اعتراف می کنم و از همه آن ها توبه می کنم.

۶. با امید به لطف خدا دعا می کنم.

۷. صد آیه قرآن می خوانم.

۸. برای دیگران دعا می کنم، این سخن پیامبر است: «هر کس برای چهل مؤمن دعا کند و بعد برای خود دعا کند دعایش مستجاب می شود».

۹. حمد و ستایش خدا را می نمایم.

۱۰. نعمت هایی که خدا به من داده است به یاد می آورم و شکر آن را به جا می آورم.

۱۱. بر محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) درود می فرستم و آرزوی خود را از خدا می خواهم.

۱۲. پس از آن چنین می گویم: «ما شاءَ اللهُ، لاقُوَّةَ الا بِاللهِ: هر آنچه خدا بخواهد، همان می شود، هیچ قدرتی جز قدرت خدای بزرگ نیست».(۱۶۱)

* * *

غافر: آیه ۶۶ – ۶۴

اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَرَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ فَتَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ (۶۴) هُوَ الْحَیُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۶۵) قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ

أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّی وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۶)

تو آن خدایی هستی که زمین را محلّ سکونت انسان قرار دادی و آن را جایگاهی امن و آرام قرار دادی و آسمان را همچون سقفی بر فراز سر انسان قرار دادی. تو با قدرت خودت انسان را به نیکوترین صورت ها آفریدی و بهترین غذاها را روزی او نمودی.

تو خدای یگانه ای، بلند مرتبه و بزرگ و پروردگار جهانیان هستی !

تو هرگز نمی میری، پایانی برای تو نیست، همیشه بودی و برای همیشه خواهی بود، جز تو خدایی نیست.

از همه می خواهی که فقط تو را بخوانند و دین خود را از شرک و بُت پرستی پاک کنند، به راستی که حمد و ستایش از آنِ توست، همه خوبی ها از آنِ توست که تو خدای جهانیان هستی.

* * *

در اینجا لازم است دو نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

زمین، این کُره خاکی در فضا حرکت می کند، زمین در کهکشان راه شیری است، زمین همراه با این کهکشان، در هر ثانیه، سیصد کیلومتر حرکت می کند !

امّا این زمین، تنها خانه انسان، چقدر آرام به نظر می رسد !! ما به راحتی می توانیم بر روی آن زندگی کنیم.

خدا در زمین، کوه های ثابت و پابرجایی قرار داد تا مایه آرامش زمین باشد. این کوه ها هستند که زمین را از لرزش ها حفظ می کنند.

* نکته دوم

در اطراف زمین، جوّی از هوا قرار دارد که ضخامت آن به صدها کیلومتر می رسد، اگر این جوّ نبود، اشعّه های مرگ بار خورشید انسان را نابود می کرد. هر سال بیش از ۲۶ هزار شهاب سنگ به جوّ زمین می رسند که هر کدام از آنان بیش از صد کیلوگرم وزن دارند، این شهاب سنگ ها وقتی به جوّ زمین می رسند، در اثر اصطکاک می سوزند و بسیار کوچک می شوند یا کلًا از بین می روند. اگر جوّ زمین نبود، شهاب سنگ ها خطر بزرگی برای انسان بود، این گونه است که آسمان سقفی بر فراز انسان ها می باشد و آن ها را از خطرها حفظ می کند.

* * *

غافر: آیه ۶۸ – ۶۷

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرَاب ثُمَّ مِنْ نُطْفَه ثُمَّ مِنْ عَلَقَه ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخًا وَمِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّی مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّی وَلَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷) هُوَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ فَإِذَا قَضَی أَمْرًا فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۶۸)

تو همه را از بُت پرستی نهی می کنی، کسانی که گرفتار جهل و نادانی بودند به بُت پرستی رو آورده بودند، امّا کسانی که نشانه ها و معجزات آشکار تو را دیدند باید از بُت پرستی پرهیز کنند و تسلیم فرمان تو باشند که تو پروردگار جهانیان هستی.

تو آن خدایی هستی که آدم(علیه السلام) را از خاک آفریدی و فرزندان او را از نطفه و سپس از قطره کوچک خونی خلق کردی. وقتی زمان تولّد انسانی می رسد، به صورت نوزادی ناتوان به دنیا می آید.

طول عمر هر انسانی مشخّص است، تو او را رشد می دهی و به او روزی

می دهی تا به سنّ جوانی می رسد و کاملاً نیرومند می شود. گروهی از انسان ها قبل از رسیدن به سنّ پیری می میرند و گروهی هم به سنّ پیری می رسند و سرانجام به سرآمد عمر خود می رسند. همه این ها نشانه قدرت توست، باشد که انسان ها عاقلانه بیندیشند.

تو آن خدایی هستی که زنده می کنی و می میرانی، تو بر هر کاری توانا هستی، هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بدون هیچ فاصله ای به وجود می آید. هرچه را که بخواهی بیافرینی، کافی است بگویی: «باش !» و آن، خلق می شود.

* * *

غافر: آیه ۷۳ – ۶۹

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ (۶۹) الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۷۰) إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ (۷۱) فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (۷۲) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۷۳)

محمّد(صلی الله علیه وآله) قرآن را برای مردم مکّه می خواند، گروهی از بزرگان مکّه به قرآن کفر ورزیدند و در آیات آن ستیزه کردند و قرآن را جادو، شعر و افسانه معرّفی کردند.

اکنون از سرانجام آنان سخن می گویی، به راستی چنین افرادی کارشان به کجا خواهد کشید؟ چه سرنوشتی در انتظار آنان است؟

آنان در این دنیا، قرآن و آنچه را تو بر پیامبران نازل کردی، دروغ شمردند و به زودی نتیجه کار خود را خواهند دید.

کی و کجا؟

روز قیامت !

ص:۳۵۰

وقتی که در آتش جهنّم می سوزند و تشنگی بر آنان غلبه می کند و فریاد سرمی دهند و آب می طلبند. زنجیرها و حلقه های آهنی، دور گردن آنان قرار گرفته است. فرشتگان آنان را به «چشمه حَمیم» ببرند.

چشمه حَمیم جزئی از جهنّم است امّا در آنجا شعله آتشی نیست، چشمه آب جوشانی می جوشد. جگر آنان از تشنگی می سوزد، از دور چشمه آبی را می بینند و به سوی آن می روند، امّا آب این چشمه سوزان است، آبی که از آن می جوشد هم داغ است و هم متعفّن و آلوده !

آنان بسیار تشنه اند، چاره ای ندارند، از این آب می نوشند و تمام دهان و گلو و درون آنان می سوزد.

این برنامه ای برای عذاب آنان است:

سوختن در آتش جهنّم، تشنگی، رفتن به چشمه حمیم، بازگشت به جهنّم، تشنگی، بازگشت به چشمه حمیم... این ماجرا ادامه دارد.(۱۶۲)

* * *

غافر: آیه ۷۶ – ۷۴

مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (۷۴) ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵) ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۶)

فرشتگان به کافران می گویند: «شما بُت ها را در دنیا می پرستیدید، آن بُت ها کجا هستند؟». آنان در جواب می گویند: «آن بُت ها از دید ما ناپدید شدند، اکنون ما فهمیدیم که پرستش آن بُت ها باطل بوده است، زیرا آن بُت ها به ما سودی نرساندند و ما را از آتش نجات ندادند، ما عمر خود را در راه بُت ها صرف کردیم،

امّا چه فایده؟ عبادت های ما هیچ فایده ای برای ما نداشت، بت ها هیچ کاری برای ما نکردند، گویا که اصلاً آن ها را عبادت نکرده ایم».

آری، آنان در دنیا در مقابل بُت ها سجده می کردند، تو برای هدایت آنان پیامبران را فرستادی، امّا آنان پیامبران را دروغگو خطاب کردند، آنان حقّ را شناختند و آن را انکار کردند، تو هم آنان را به حال خود رها کردی تا در گمراهی خود غوطهور شوند، تو در دنیا به آنان مهلت می دهی، امّا وقتی قیامت بر پا شود، آنان را به بهشت راهنمایی نمی کنی، جایگاه آنان آتش سوزان جهنّم است.

* * *

کافران کنار «چشمه حمیم» هستند. وقتی آنان آن آب را نوشیدند، فرشتگان آماده اند تا آنان را به سوی آتش بازگردانند، همه وجود آنان از آن آب داغ سوخته است، آنان رو به فرشتگان می کنند و می گویند: «چرا خدا برای مدّتی کوتاه عذاب را از ما برنمی دارد؟ چرا ما این گونه به عذاب او گرفتار شده ایم؟

فرشتگان به آنان چنین جواب می دهند: این عذاب به خاطر این است که در دنیا به دنبال هوسرانی بودید و به این کار خود افتخار و شادی می کردید».

کافران در کنار چشمه حمیم هستند، اکنون دیگر وقت آن است که به سوی شعله های جهنّم بازگردند، فرشتگان به آنان می گویند: «از درهای جهنّم وارد شوید، شما برای همیشه در این عذاب خواهید بود».

آری، کافران در دنیا از روی تکبر و غرور، حقّ را انکار کردند، سرانجام آنان، آتش سوزان جهنّم است و به راستی که جهنّم چه جایگاه بدی برای متکبران است.

* * *

غافر: آیه ۷۷

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِی

نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنَا یُرْجَعُونَ (۷۷)

در قرآن به کافران وعـده دادی که اگر به انکار و کفر خود ادامه دهند، عذاب آنان فرا خواهد رسـید، کافران وقتی این مطلب را شنیدند با خود گفتند: «محمّد، دیر یا زود، از دنیا می رود، با مرگ او، این وعده ها هم بی اثر می شود».

اکنون با پیامبر چنین سـخن می گویی: «ای محمّد ! بر این سـخنان شـکیبایی کن که وعده من حقّ است، ای محمّد ! فرقی نمی کند تو زنده باشـی یا نه، بخشـی از عذاب هایی که به کافران وعده دادم به زودی فرا می رسد. من آنان را به سـزای اعمالشان می رسانم، در روز قیامت، آن ها برای حسابرسی نزد من می آیند».

این آیه، تقریباً یـک سـال قبـل از هجرت پیامبر نازل شـد، سه سال بعـد، در جنگ «بـدر» تو پیامبر را یاری کردی، در آن روز گروهی از این کافران کشـته شدنـد و به سـزای عملشان رسـیدند، این قسـمتی از عـذابی بود که به آنان وعده داده بودی، بقیّه آنان را در قیامت، عذاب خواهی کرد، در آن روز، هیچ کس نمی تواند از عذاب تو رهایی یابد.

* * *

غافر: آیه ۷۸

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَیْکَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ وَمَا کَانَ لِرَسُول أَنْ یَأْتِیَ بِآیَه إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِیَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِکَ الْمُبْطِلُونَ (۷۸)

تو قبل از محمّد(صلی الله علیه وآله) پیامبران زیادی را برای هدایت انسان ها فرستادی، سرگذشت گروهی از آنان را در قرآن ذکر کردی و گروهی را هم در قرآن نامشان را بازگو نکردی، همه آنان فرستاده تو بودند و وظیفه داشتند انسان ها را به

یکتاپرستی فرا خوانند.

هر کدام از آنان با مشکلات زیادی دست به گریبان بودند و گروهی از انسان های لجوج و متکبّر با آنان دشمنی می کردند و آنان را دروغگو می خواندنـد، کافران از پیامبران تقاضای معجزه دلخواه خود را می نمودنـد، امّا معجزه فقط در دست توست، هیچ پیامبری حقّ نداشت بدون اذن تو معجزه ای بیاورد. کافران با پیامبران دشـمنی ها نمودند و تو در این دنیا به کافران مهلت دادی و در عذاب آنان شـتاب نکردی، وقتی روز قیامت فرا رسد، میان پیامبران و دشمنان آنان، داوری می کنی، قضاوت تو به حقّ است، پیـامبران و پیروان آنـان را در بهشت جـای می دهی و کـافران را به آتش جهنّم گرفتـار سازی، در آن روز است که کافران زیانکار می گردند.

* * *

محمّـد(صـلی الله علیـه وآله) هم دشـمنان زیـادی داشت، آن هـا از محمّـد(صـلی الله علیه وآله)می خواسـتند برای آنـان معجزه بیاورد، امّا آنان به دنبال بهانه بودنـد زیرا اگر واقعاً به دنبال معجزه بودنـد، معجزه قرآن که بود، قرآن حقّ را برای آنان آشکار کرده بود. آنان با محمّـد(صـلی الله علیه وآله)چنین سـخن گفتنـد: «ای محمّد ! ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا این که تو از سرزمین خشک و سوزان، چشـمه های آب برای ما جاری سازی. تو باید خانه ای داشـته باشـی که نقش و نگارش همه از طلا باشد...».

وظیفه پیامبر این است که به مردم ثابت کنـد او پیامبر و فرسـتاده خـداست، وقتی محمّـد(صـلی الله علیه وآله) قرآن را به عنوان معجزه آورده است و به آنـان گفته است که اگر یـک سـورهماننـد آن بیاوریـد، معلـوم می شود که او پیـامبر است، دیگر حقّ آشکار شده است، چرا آنان یک سوره مانند قرآن نمی آورند؟ اگر می خواهند حقّ را بفهمند، معجزه قرآن کفایت می کند.

تو می توانی این خواسته های آنان را اجابت کنی، ولی همه کارهای تو از روی

حکمت و مصلحت است، تو هیچ کاری را بر اساس گفته های بی اساس این مردم انجام نمی دهی.(۱۶۳)

* * *

پیامبران به سه گروه تقسیم می شوند:

* گروه اوّل: پیامبران بزرگ تر

آنان کسانی بودند که آیین و دینی را که آورده بودند، برای همه انسان های زمان خودشان بود و به مکان خاصّی اختصاص نداشت. دین آنان، دین جهانی بود و همه انسان ها باید از آنان پیروی می کردند.

آنان را به عنوان «اولوالعزم» می شناسیم. نام آنان چنین است:

نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد(علیهم السلام).

این پنج پیامبر، دین و آیین تازه ای را آوردند و پیامبران دیگر از دین آنان پیروی می کردند، برای مثال، بین ابراهیم و موسی(علیهما السلام) پیامبران زیادی بودند، امّا همه آن ها وظیفه داشتند دین ابراهیم(علیه السلام) را تبلیغ کنند، وقتی موسی(علیه السلام) آمد، دین تازه ای آورد، پیامبرانی که بعد موسی(علیه السلام) بودند وظیفه داشتند دین او را تبلیغ کنند.

* گروه دوم: پیامبران بزرگ

آنان کسانی بودند در بیداری، فرشته وحی را می دیدند و صدایش را می شنیدند و از ۵ پیامبر بزرگ تر پیروی می کردند. از آنان با عنوان «مُرسَل» یاد می شود.

* گروه سوم: پیامبران معمولی

آنان فقط صدای فرشته وحی را می شنیدند، امّا نمی توانستند خود او را ببینند و از ۵ پیامبر بزرگ تر پیروی می کردند. از آنان به عنوان «نبّی» یاد می شود.(۱۶۴)

* * *

بارها شنیده بودم که خدا ۱۲۴ هزار پیامبر را برای هدایت انسان ها فرستاده است، امّا وقتی مدرک و سخن این مطلب را بررسی کردم، متوجّه شدم که این

آمار، مدرک معتبری ندارد.(۱۶۵)

البتّه مهم نیست عددِ پیامبران چقدر باشد. ۱۲۴ هزار یا کم تر از این عدد.

مهم این است که ما به همه آنان ایمان داشته باشیم و به آنان احترام بگذاریم.

پیامبران معلّمان بزرگ بشریّت بودند که هرکدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته اند، همه آنان برای رشد و کمال بشر تلاش نمودند و همچون چراغی، راه سعادت بشر را روشن نمودند.

* * *

در قرآن نام ۲۶ پیامبر ذکر شده است که نامشان را در اینجا می نویسم:

آدم، نوح، ادریس، صالح، هود، ابراهیم(علیهم السلام).

اسحاق، یوسف، لوط، یعقوب، موسی، هارون(علیهم السلام).

اسماعیل(علیه السلام) که به «صادق الوعد» مشهور بود.

شعیب، زکریا، یحیی، عیسی، داوود، سلیمان(علیهم السلام).

الیاس، الیَسَع، ذوالکفل، ایوب، یونس، عُزَیر، محمّد(علیهم السلام).

بارخدایا ! درود و رحمت خود را بر آنان نازل کن !

* * *

غافر: آیه ۸۱ – ۷۹

اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْکَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْکُلُونَ (۷۹) وَلَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَیْهَا حَاجَةً فِی صُدُورِکُمْ وَعَلَیْهَا وَعَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ (۸۰) وَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَأَیَّ آیَاتِ اللَّهِ تُنْکِرُونَ (۸۱)

تو چهارپایان را برای انسان آفریدی تا از آن بهره مند شود و از گوشت آن ها استفاده کند، تو گوشت گوسفند، بز، شتر، گاو را بر او حلال کردی. همچنین منافع دیگری برای انسان در چهارپایان قرار دادی، انسان از شیر، پشم و پوست آن ها

بهره می برد و از چهارپایان برای سواری استفاده می کنـد. همچنین کشتی ها به امر تو دریاها را می شکافند و به هر طرف به پیش می روند تا انسان ها از راه تجارت از فضل و کرم تو بهره مند شوند. تو این همه نعمت به انسان ها دادی.

تو نشـانه هـای قـدرت خود را به انسـان نشان می دهی، به راستی این انسان کـدام یک را می توانـد انکار کنـد؟ اگر انسان در خلقت خود فکر کنـد، قـدرت تو را می یابـد که چگونه او را از قطره آبی خلق می کنی. اگر او به آسـمان و زمین نگـاه کنـد، شگفتی های زیادی می بیند، او هر کجا برود، آثار قدرت تو را می بیند.

* * *

غافر: آیه ۸۵ – ۸۲

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸۳) فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۸۵)

محمّـد(صـلی الله علیه وآله) مردم مکّه را به یکتاپرستی فرا می خوانـد، امّا آنان او را دروغگو می خواندنـد و با او دشـمنی می کردند، چرا در زمین گردش نمی کنند و تاریخ گذشتگان را نمی خوانند؟

کسانی که قبلاً روی زمین زنـدگی می کردنـد، جمعیّت بیشتری داشـتند و قدرتمندتر از مردم مکّه بودند و از نظر کشاورزی و آبادی، پیشرفته تر بودند، امّا هیچ چیز نتوانست آنان را از عذاب تو برهاند و عذاب را از آنان دور کند.

تو پیامبران را برای هدایت آنان فرستادی، به پیامبران معجزاتی آشکار دادی،

آنان حقّ را شناختند و سپس آن را انکار کردند، آنان پیامبران خود را دروغگو خواندند و به آنچه از نیاکان آموخته بودند، خشنود بودند.

آنان از نیاکان بُت پرستی را یاد گرفته بودند و بُت پرستی را افتخار خود می دانستند، پدرانشان به آنان گفته بودند: «وقتی انسان مرد و به مشتی خاک و استخوان تبدیل شد، دیگر زنده نمی شود». آنان به سخنان پدران خود دلشاد بودند و از پذیرفتن سخن پیامبران سر باز می زدند.

پیامبران آنان را از عذاب آسمانی می ترساندند، امّا آنان سخن پیامبران خود را مسخره می کردند و سرانجام آن عذابی را که مسخره می کردند، آن ها را فرا گرفت.

وقتی آنان نشانه های عذاب تو را دیدند از خواب غفلت بیدار شدند و گفتند: «ما الآن به خدای یگانه ایمان آوردیم و به بُت هایی که آن ها را شریک خدا می دانستیم، کافر شدیم».

آنان در آن لحظه پشیمان شدند، امّا این پشیمانی دیگر سودی نداشت و دیر شده بود. این قانون توست که تا ابد در بین بندگانت جاری است: قبل از فرا رسیدن عذاب، توبه بندگان خود را می پذیری، زیرا این توبه از روی اختیار و انتخاب است، کسی که از گناهان توبه می کند، در واقع در امتحان خود، موفّق می شود، او راه سعادت را برای خود انتخاب می کند.

امّا وقتی عذاب تو نازل شود، توبه گناهکاران پذیرفته نمی شود و ایمان آوردن دیگر فایده ای ندارد، آن لحظه، دیگر لحظه انتخاب نیست، آن ایمان از روی انتخاب نیست، از روی ترس و وحشت است، آری، آن ایمان برای آنان هیچ فایده ای نداشت و آنان زیانکار شدند، آنان سرمایه وجودی خود را از دست دادند و خود را از سعادت محروم کردند و این خسارتی بزرگ است. در روز قیامت هم آتش سوزان جهنّم در انتظار آنان است، آتشی که هرگز شعله های آن خاموش نمی شود، هیچ کس آنان را یاری نمی کند و امیدشان ناامید می شود.(۱۶۶)

ص:۳۵۸

پیوست های تحقیقی

۱. یا کلبی! له عشره اسماء...(یس والقرآن الحکیم...): بصائر الدرجات ص ۵۳۲، مختصر بصائر الدرجات ص ۶۷، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۱۰۱، بحار الأنوار ج ۳ ص ۷۴، ج ۴ ص ۵۶۳.

۲. نحل: آیه ۳۲-۳۰

۳. (فسیری الله عملکم و رسوله و المومنون)، قال: هم الائمه: الکافی ج ۱ ص ۲۱۹، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۰۷، بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۳۴۵.

۴. انا والله الامام المبین، ابین الحق من الباطل...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۱۲، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۴۷، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۳۷۹.

۵. فلمّا دخلت علیه فقال لی مبتدءاً: یا أبا مهزم ، مالک ولخالده أغلظت فی کلامها البارحه؟...: بصائر الدرجات ص ۲۶۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۷۲۹.

۶. فاذا قبض الله روحه صیر الیه صیر تلک الروح الی الجنه فی صوره کصورته فی الدنیا: الامالی للطوسی ص ۴۱۹، بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۲۹.

۷. در بعضی روایات به این نکته اشاره شده است که قبر کافر، گودالی از آتش می شود و کافر در آن آتش تا روز قیامت می سوزد، این مربوط به برزخ است، زیرا وقتی ما سر قبر کافر می رویم، آتشی نمی بینیم: (یسلط الله علیه حیات الارض...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۲۶).

۸. رعد آیه ۵.

۹. می توان یک میلیون و سیصد هزار کره زمین را درون خورشید جای داد، از طرف دیگر حجم زمین، پنجاه برابر ماه است. وقتی این دو عدد را در هم ضرب کنیم به عدد ۶۵ میلیون می رسیم.

۱۰. آل عمران آیه ۱۹۱.

۱۱. اتقوا ما بین ایدیکم من الذبوب و ما خلفکم من العقوبه: التفسیر الصافی ج ۴ص ۲۵۴، البرهان ج ۴ ص ۵۷۸، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۳۸۷، بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۷۷.

۱۲. سجده، آیه ۲۱

۱۳. بقره، آیه ۲۶۱.

۱۴. ابن عباس أن الله تعالی یرفع عنهم العذاب بین النفختین فیرقدون فإذا بعثوا بالنفخه الثانیه و شاهدوا الأهوال قالوا: ذلک: تفسیر ابی السعود ج ۷ ص ۱۷۲، روح المعانی ج ۲۳ ص ۳۲.

۱۵. إذ سطع لهم نور فرفعوا رؤوسهم فإذا الرب قد أشرف علیهم من فوقهم فقال السلام علیکم یا أهل الجنه...: مجمع الزوائد ج ۷ ص ۹۸، کنز العمّال ج ۲ ص ۳۸، فتح القدیر ج ۴ ص ۳۸۰.

۱۶. ثم فرض الله علی رسوله أن یسلم علی التوابین الذین عملوا السیئات ثم تابوا... یعنی أوجب الرحمه لمن تاب...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۰۲، البرهانج ۲ ص ۴۲۳، بحار الانوار ج ۶ ص ۱۱، عن زراره، عن أبی جعفر، قال: إذا بلغت النفس هذه – وأهوی بیده إلی حلقه – لم یکن للعالم توبه، وکانت للجاهل توبه: الکافی ج ۲ ص ۴۴۰، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۸۷، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۱۴۴، بحار الانوار ج ۶ ص ۳۲.

۱۷. فینکرون انهم عملوا من ذک شیئا فتشهد علیهم الملائکه... وتنطق جوارحهم...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۱۶، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۵۸، البرهان ج ۴ ص ۵۸۰، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۳۹۲.

۱۸. و قال الحسن و قتاده و جماعه المعنی لو نشاء لأقعدناهم و أزمناهم و جعلناهم کسحا لا یقومون: روح المعانی ج ۱۲ ص ۴۵.

۱۹. رد علی الزنادقه الذین یبطلون التوحید... لو کان هذا کما یقولون لکان ینبغی ان یزید الانسان ابدا...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۱۷، البرهان ج ۴ ص ۵۸۱، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۳۹۲.

۲۰. انبیاء: آیه ۱۰۰–۹۷

۲۱. جاء اُبی بن خلف فاخذ عظما بالیا من حائط ففته...: تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۲۹۶، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۱۹۶، البرهان ج ۴ ص ۵۸۲، بحار الأنوار ج ۷ ص ۴۲.

۲۲. زعم جماعه من المفسرین عود ضمیر مِثْلَهُمْ للسماوات و الأرض لشمولهما لمن فیهما من العقلاء فلذا کان ضمیر العقلاء تغلیبا: روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج۱۲، ص: ۵۵.

۲۳. نحل: آیه ۷۶

۲۴. انّ لکل شیء قلبا و انّ قلب القرآن یس فمن قراها قبل ان ینام...: ثواب الاعمال ص ۱۱۱، وسائل الشیعه ج ۶ ص ۲۴۷، جامع احادیث الشیعه ج ۱۵ ص ۱۰۶، البرهان ج ۴ ص ۵۶۱.

للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۶ ص ۱۶۴، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۸۳، البرهان ج ۳ ص ۴۶۴، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۶۳، جامع البیان ج ۲۳ ص ۳۹، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۱۲۶، تفسیر الثعلبی ج ۸ ص ۱۳۳، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۳۹۰، معالم التنزیل ج ۴ ص ۲۱، زاد المسیر ج ۶ ص ۲۸۲، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۳۰۸،

الدر المنثور ج ۵ ص ۲۷۰، فتح القدير ج ۴ ص ۳۸۳، روح المعانی ج ۲۳ ص ۵۵.

۲۵. معاشر الملائکه، وقفوهم يعنی العباد، علی القنطره الاولی عن ولايه علی و حب اهل البيت: مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۳، البرهان ج ۴ ص ۵۹۵.

۲۶. کان هو و ولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۲۷. نالت الشيعه و الوثوب علی نوح بالضرب المبرح: کمال الدين ص ۱۳۳، بحار ج ۱۱ ص ۳۲۶، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۲۱.

۲۸. (جاء ربه بقلب سيلم): قال: السليم من الشک...: تفسير القمی ج ۲ ص ۲۲۳، البرهان ج ۴ ص ۶۰۸، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۴۰۶، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۲۹.

۲۹. وامّا ما ذکر فی القرآن من إبراهيم وأبيه آذر وکونه ضالا مشرکا فلا يقدح فی مذهبنا، لان آذر کان عم إبراهيم، فامّا أبوه فتارخ بن ناخور: بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۵۶، کما انه ذکر نسب ابراهيم کذا: ابراهيم بن تارخ، راجع: مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۰۶، روض الجنان ج ۱۳ ص ۸۸، تفسير المحيط ج ۱ ص ۵۳۶، تاريخ الطبری ج ۱ ص ۱۶۲، الکامل فی التاريخ لابن الاثير ج ۱ ص ۹۴، قصص الانبياء لابن کثير ج ۱ ص ۱۶۷.

۳۰. سوره انبيا آيه ۵۷.

ص: ۳۶۰

۳۱. فعند ذلک قال ابراهیم: اللهم اجعلنی من شیعه امیر المومنین، قال: فاخبر الله فی کتابه...: بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۱۵۲، ج ۸۲ ص ۸۰، الحدائق الناضره ج ۸ ص ۱۷۱.

۳۲. کـان الله ولاـ شـیء غیره، فـاوّل مـا ابتـدأ من خلق خلقه أن خلق محمّـداً وخلقنـا أهل البیت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلّةً خضراء بین یدیه: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷، اوّل ما خلق الله نور نبیّک یا جابر: کشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، روح المعانی ج ۱ ص ۵۱، ینـابیع الموده ج ۱ ص ۵۶، بحـار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، کنّا عنـد ربّنا لیس عنـده أحدٌ غیرنا، فی ظلّه خضـراء، نسبّحه ونقـدّسه ونهلّله ونمجّـده، ومـا من ملک مقرّب ولا ذی روح غیرنا...: الکافی ج ۱ ص ۴۴۱، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴ و ج ۵۴ ص ۱۹۶.

۳۳. فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ... أی بعـد أن نظر فی النجوم فَقالَ إِنِّی سَـقِیمٌ مریض. و کان قومه یخافون العـدوی، فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِینَ أی ترکوه وحده هاربین خوفا من کون مرضه الطاعون و هو مرض سارّ: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۴۵۴.

۳۴. اخرج ابن ابی حـاتم عن قتـاده ان (نظر نظره الی النجوم): کلمه من کلاـم العرب تقول اذا تفکر الشـخص: «نظر فی النجوم»: روح المعانی ج ۲۳ ص ۱۰۲، روح المعانی ج ۱۲ ص ۹۸.

۳۵. (فقال: انی سـقیم)، قال ابوجعفر: والله ما کان سقیما و ما کذب: الکافی ج ۸ ص ۱۰۰، معانی الاخبار ص ۲۱۰، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۰۵، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۰۷، جامع احادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۵۱۴، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۱۸۴.

۳۶. انبیاء: آیه ۶۷

۳۷. انبیاء: آیه ۷۵-۷۴، وجاء ابوه فلطمه لطمه وقال له: ارجع عما انت علیه...: تفسـیر القمی ج ۲ ص ۷۱، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۴۵، البرهان ج ۳ ص ۸۲۳، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۳۱.

۳۸. ایهما کان اکبر: اسـماعیل او اسـحاق، وایهما کان الذبیح؟...کان الذبیح اسماعیل...: معانی الاخبار ص ۳۹۱، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۳۰، البرهان ج ۴ ص ۶۱۸.

۳۹. لمّا کان یوم الترویه قال جبرئیل لإبراهیم علیهماالسـلام: تروّه من الماء، فسُـمّیت الترویه. ثمّ أتی منیً فأباته بها...واجترّ الغلام من تحته، وتناوّل جبرئیل الکبش من قُلّه ثَبیر فوضـعه تحته: الکافی ج ۴ ص ۲۰۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۰ ص ۳۴۹، التفسیر الصافی ج ۶ ص ۱۹۵، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۴۲۶، وراجع: تاریخ الیعقوبی ج ۱ ص ۲۷.

۴۰. رویا الانبیا وحی: الامالی للطوسی ص ۳۳۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۶۴، ۵۸ ص ۱۷۸، مجمع البیان ج ۵ ص ۳۶۰.

۴۱. قد فدیت جزعک علی ابنک اسـماعیل لو ذبحته بیدک بجزعک علی الحسین و قتله...: الخصال ص ۵۹، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۲۵، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۷۹، البرهان ج ۴ ص ۶۱۹.

۴۲. قال هشام بن محمّد : لمّا رآهم الحسین علیه السـلام مصرّین علی قتله، أخذ المصـحف ونشره وجعله علی رأسه ...: تذکره

الخواصّ، ص ۲۵۲.

۴۳. فلمّا رأى ذلک شمر بن ذى الجوشن، استدعى الفرسان فصاروا فى ظهور الرجّاله، وأمر الرماه أن يرموه، فرشقوه بالسهام حتّى صار كالقنفذ: الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۱، روضه الواعظين، ص ۲۰۸، إعلام الورى، ج ۱، ص ۴۶۸

۴۴. فوقف وقد ضعف عن القتال، أتاه حجر على جبهته هشمها...: مثير الأحزان، ص ۷۳ .

۴۵. فوقف يستريح وقد ضعف عن القتال،...فأتاه سهم محدّد مسموم له ثلاث شعب، فوقع فى قلبه: مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمى، ج ۲، ص ۳۴، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۳ ، فقال الحسين عليه السلام : بسم الله وبالله وعلى ملّه رسول الله: مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمى، ج ۲، ص ۳۴، فرماه ... وأبو أيّوب الغنوى بسهم مسموم فى حلقه، فقال عليه السلام : بسم الله ولا حول ولا قوّه إلّا بالله، وهذا قتيل فى رضى الله: المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۱، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۵ .

۴۶. وقال : صبراً على قضائک يا ربّ، لا إله سواک، يا غياث المستغيثين...: موسوعه كلمات الإمام الحسين، ص ۶۱۵.

۴۷. لمّا قُتل الحسين بن علىّ عليهماالسلام، كسفت الشمس كسفه بدت الكواكب نصف النهار، حتّى ظننّا أنّها هى: السنن الكبرى، ج ۳، ص ۴۶۸، ح ۶۳۵۲، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴، ح ۲۸۳۸، تهذيب الكمال، ج ۶، ص ۴۳۳، الرقم ۱۳۲۳، تاريخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۸، كفايه الطال، ص ۴۴۴، الصواعق المحرقه، ص ۱۹۴، راجع: تاريخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۶، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۳، كامل الزيارات، ص ۱۸۲، ح ۲۴۹،

ص: ۳۶۱

قصص الأنبياء، مجمع البيان، ج ۶، ص ۷۷۹ وج ۹، ص ۹۸، تأويل الآيات الظاهره، ج ۱، ص ۳۰۲، التبيان فى تفسير القرآن، ج ۹، ص ۲۳۳، الطرائف، ص ۲۰۳، ح ۲۹۳، الصراط المستقيم، ج ۳، ص ۱۲۴، تفسير القرطبى، ج ۱۶، ص ۱۴۱، تذكره الخواصّ، ص ۲۷۴، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۵۴۴، ح ۱۱۱۵، التبصره، ج ۲، ص ۱۶، إثبات الوصيّه، ص ۱۷۸، الكامل فى التاريخ، ج ۲، ص ۵۸۰، سير أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲، الرقم ۴۸.

۴۸. التحقيق فى كلمات القرآن الكريم ج ۱ ص ۱۲۹.

۴۹. در اینجا به روایاتی که در تفسیر برهان ج ۴ ص ۶۲۴ در ذیل این آیه ذکر شده است اشاره می کنم: روایاتی که در این خصوص آمده است، سند ضعیف دارند و قابل اعتماد نیستند، امّا حدیث شماره ۶ را باید مورد دقت قرار بدهیم: شیخ صدوق حدیث شماره ۶ را در کتاب عیون اخبار الرضا(ع) ج ۱ ص ۲۱۴ ذکر می کند، سند این حدیث، اشکال خاصی ندارد، امّا اشکالی که مطرح است این است: چرا شیخ صدوق این حدیث را در من لایحضره الفقیه خود ذکر نکرده است؟ این شیوه شیخ صدوق است که روایاتی را که بین خود و خدای خود حجّت می داند در من لایحضره الفقیه می آورد، این که او این روایت را در کتاب معانی الاخبار آورده است و در من لایحضره الفقیه نیاورده است، نشان دهنده عدم اعتماد کامل او به این روایت است.

۵۰. فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبه واجتمع إليه ثلاثمئه وثلاثه عشر... فاوّل ما ينطق به هذه الآيه: (بَقِيَهُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مؤمنينَ): كمال الدين ص ۳۳۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۲.

۵۱. لا لِأَمرِهِ تَعقِلُونَ، وَلا مِن اوّل يائِهِ تَقبَلُونَ... فقولوا كما قال الله: سَلامٌ عَلى آلِ يس، اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا داعِىَ اللهِ وَرَبّانِيَّ آياتِهِ...: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱، و ج ۹۱ ص ۲، و ج ۹۹ ص ۸۱.

۵۲. فاقام فيهم لوط عشرين سنه وهو يدعوهم وتوفيت امراته وكانت مومنه: البرهان ج ۴ ص ۳۱۴.

۵۳. مكث يونس فى بطن الحوت تسع ساعات: تفسير القمى ج ۱ ص ۳۱۹، البرهان ج ۳ ص ۵۸، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۸۳.

۵۴. كم غاب يونس عن قومه حتى رجع... قال: اربعه اسابيع، سبعاً فى ذهابه الى البحر...: تفسير العياشى ج ۲ ص ۱۳۵، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۲۶، البرهان ج ۳ ص ۶۳، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۹۸.

۵۵. و استظهر أن المراد بالجنه الشياطين و أريد بالنسب المجعول المصاهره...قال كفار قريش الملائكه بنات الله تعالى فقال لهم أبو بكر... فمن أمهاتهم؟ فقالوا: بنات سروات الجن: روح المعانى ج ۲۳ ص ۱۵۱. (سروات الجن:اى سادتهم).

۵۶. الحمد لله الذى لم يلد فيورّث، ولم يولد فيُشارك: التوحيد للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمّه للحرّ العاملى ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۷.

۵۷. اوّل الديانه معرفته، وكمال المعرفه توحيده، وكمال التوحيد نفى الصفات عنه... عالم إذ لا معلوم، وخالق إذ لا مخلوق، وربّ إذ لا مربوب، وإله إذ لا مألوه، وكذلك يوصف ربّنا، وهو فوق ما يصفه الواصفون: التوحيد للصدوق ص ۵۶، بحار الأنوار

ج ۴ ص ۲۸۴، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۸۴.

۵۸. لا تتجاوز فی التوحید ما ذکره الله تعالی فی کتابه فتهلک، واعلم أنّ الله تعالی واحد، أحد...: التوحید للصدوق ص ۷۶، روضه الواعظین ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۹۶.

۵۹. کیف تدرکه الأوهام وهو خلاف ما یُعقل وخلاف ما یُتصوّر فی الأوهام؟ إنّما یتوهّم شیء غیر معقول ولا محدود: الکافی ج ۱ ص ۸۲، التوحید ص ۱۰۶، الفصول المهمّه ج ۱ ص ۱۳۷، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۶۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۵۶۱.

۶۰. إنّه لمّا دخل علیّ بن الحسین علیهماالسلام وحرمه علی یزید، وجیء برأس الحسین علیه السلام ووضع بین یدیه فی طست، فجعل یضرب ثنایاه بمخصره کانت فی یده، وهو یقول :لعبت هاشم بالملک فلا - خبر جاء ولا وحی نزلْ...: الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۱۷۳، مثیر الأحزان، ص ۱۰۱، المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۴، المسترشد، ص ۵۱۰، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۸۰، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵۷، ح ۵ .

۶۱. قُلْ جاءَ الْحَقُّ أی الإسلام و التوحید أو القرآن، و قیل السیف لأن ظهور الحق به و هو کما تری وَ ما یُبْدِئُ الْباطِلُ أی الکفر و الشرک وَ ما یُعِیدُ أی ذهب و اضمحل...: روح المعانی ج ۱۱ ص ۳۲۹.

ص: ۳۶۲

۶۲. فانظر فیرفع حجب الهاویه فیراها بما فیها من بلایا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۶۳. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۰۶۰، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۸۸، البرهان ج ۴ ص ۳۲۰، جامع البیان ج ۲۳ ص ۱۳۷، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۱۴۸، تفسیر الثعلبی ج ۸ ص ۱۷۰، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۴۱۲، معالم التنزیل ج ۴ ص ۱۹۴، زاد المسیر ج ۶ ص ۳۱۵، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۳۲، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۳۵۳، الدر المنثور ج ۵ ص ۲۹۴، فتح القدیر ج ۴ ص ۴۱۶، روح المعانی ج ۲۳ ص ۱۵۶.

۶۴. و قدره بعض المحققین ما کفر من کفر لخلل وجد: روح المعانی ج ۱۲ ص ۱۵۶.

۶۵. یا عم، والله فی یمینی و القمر فی شمالی ما ترکت هذا القول حتی انفذه...: مناقب ال ابی طالب ج ۱ ص ۵۳، بحار الأنوار ج ۹ ص بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۸۷، مجمع البیان ج ۸ ص ۳۴۳.

۶۶. رعد: آیه ۵.

۶۷. من حدثکم بحدیث داوود علی ما یرویه القصاص جلدته ماه و ستین: تفسیر الرازی ج ۲۶ ص ۱۹۲.

۶۸. لقد نسبتم نبیّا من انبیاء الله الی التهاون بصلاته حتی خرج فی اثر الطیر ثم بالفاحشه ثم بالقتل...: الامالی للصدوق ص ۱۵۱، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۷۳، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۹۵، البرهان ج ۴ ص ۶۴۹.

۶۹. لقد نسبتم نبیّا من انبیاء الله الی التهاون بصلاته حتی خرج فی اثر الطیر ثم بالفاحشه ثم بالقتل...: الامالی للصدوق ص ۱۵۱، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۷۳، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۹۵، البرهان ج ۴ ص ۶۴۹.

۷۰. فقدّم فقتل اوریا فتزوج داوود بامراته...: الامالی للصدوق ص ۱۵۱، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۷۳، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۹۵، البرهان ج ۴ ص ۶۴۹.

۷۱. سجده: آیه ۵

۷۲. مناسب می بینم به مجموع دیدگاه هایی که اینجا بیان شده است، اشاره ای کنم:

* دیدگاه اوّل:

بنا بر این دیدگاه، منظور از جمله «توارت بالحجاب» این است که اسب ها از دید سلیمان مخفی شدند، منظور از «ردّوها» این است که سلیمان فرمان داد اسب ها را بازگردانند. منظور از «مسحاً بالسوق و الاعناق» این است که سلیمان ساق و گردن اسب ها را نوازش کرد. این دیدگاهی است که سیّد مرتضی از علمای بزرگ شیعه است آن را انتخاب نموده است و در کتاب تنزیه الانبیاء صفحه ص ۹۳ به آن تصریح کرده است. این همان دیدگاه صحیحی است که در تفسیر آیه بیان کردم.

* دیدگاه دوم:

بنا بر این دیدگاه، منظور از «تَوارَت بالحجاب» این است که خورشید غروب کرد و نماز سلیمان قضا شد. منظور از «ردّوها» این است که سلیمان از فرشتگان خواست تا خورشید را از افق بازگردانند. منظور از «مسحاً بالسوق و الاعناق» این است که سلیمان ساق و گردن اسب ها را با شمشیر زد.

این دیدگاه گروهی از اهل سنت است. ابن عساکر در کتاب تاریخ مدینه دمشق ج ۲۲ ص ۲۴۲ این مطلب را نقل کرده است.

بعضی از اهل سنّت در تفسیر چنین گفته اند: سلیمان مشغول دیدن اسب ها شد تا آنجا که از نماز غافل شد و نماز او قضا شد. او از فرشتگان خواست تا خورشید را برگردانند تا او نماز را در اوّل وقت بخواند. بعد از آن سلیمان عصبانی شد و ساق و گردن آن اسب ها را با شمشیر زد.

به راستی آن اسب ها چه گناهی داشتند که سلیمان ساق و گردن آنان را با شمشیر بزند؟ چنین سخنی به دور از مقام سلیمان(ع) است. آری، سلیمان پیامبر خدا بود و خدا به او مقام عصمت داده بود، این سخنان را جاهلان بافته اند و به سلیمان(ع) نسبت داده اند.

* دیدگاه سوم:

این دیدگاه چنین می گوید: سلیمان مشغول دیدن اسب ها شد تا آنجا که از نماز اوّل وقت غافل شد. سلیمان دوست داشت که نماز را اوّل وقت بخواند، او از فرشتگان خواست تا خورشید را برگردانند تا او نماز را در اوّل وقت بخواند. بعد از آن سلیمان ساق و گردن خود را مسح کرد، یاران

او هم این گونه عمل کردند. در واقع آنان این گونه برای نماز وضو گرفتند.

بنا بر این دیدگاه، منظور از «توارت بالحجاب» این است که خورشید در پشت ابرها پنهان شد و نماز سلیمان از اوّل وقت عقب افتاد. منظور از «ردّوها» این است که سلیمان از فرشتگان خواست تا خورشید را پشت ابرها ظاهر کنند. منظور از «مسحاً بالسوق والاعناق» این است که سلیمان و یارانش وضو گرفتند و آنها ساق (پا) و گردن اسب ها را مسح کردند. این دیدگاه صاحب مجمع البیان است، از ظاهر سخن شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۲۹ هم چنین استفاده می شود.

درباره این دیدگاه سوم لازم است بحث را چنین پی بگیرم: در دو روایت از کتب شیعه به این دیدگاه اشاره شده است، امّا این دو روایت، مرسل می باشد و سند ندارد و برای همین نمی توان به آن ها اعتماد کرد.

۷۳. فطاف علیهن فلم یحمل منهن الا امراه واحده جائت بشقّ ولد...: بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۱۰۶، مجمع البیان ج ۸ ص ۳۶۰، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۹۹، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۴۵۷.

۷۴. سبا: آیه ۱۲

۷۵. فقال سلیمان: هب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی ان یقول انه ماخوذ بالغلبه و الجور...: علل الشرایع ج ۱ ص ۷۱، معانی الاخبار ص ۳۵۲، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۸۵، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۰۰، البرهان ج ۴ ص ۶۵۵.

۷۶. سلیمان(ع) یک نوع حکومتی را می خواست که با معجزات ویژه ای همراه باشد و حکومت او را از حکومت های دیگر مشخص نماید، در حقیقت سلیمان(ع) دعا کرد که حکومت او معجزه پیامبری او باشد.

آری، هر پیامبری برای خود معجزه ای مخصوص داشته است، معجزه موسی(ع) عصای او بود که وقتی آن را به زمین می زد به اژدهایی بزرگ تبدیل می شد، معجزه عیسی(ع) هم این بود که به اذن خدا، مردگان را زنده می کرد و بیماران را شفا می داد، معجزه محمّد(ص) هم این قرآن است که هیچ کس نمی تواند سوره ای مانند آن بیاورد. سلیمان(ع) از خدا خواست تا معجزه او را حکومت او قرار دهد، حکومتی که هیچ کس نمی تواند با تلاش خود به آن دست پیدا کند. پادشاهان هر چقدر تلاش بکنند هرگز نمی توانند بر باد و جنّ ها حکومت کنند، هرکس که حکومت سلیمان را می دید، یقین می کرد که حکومت او، حکومت عادی نیست، بلکه این معجزه ای بزرگ است.

۷۷. امّا داوود فملک ما بین الشامّات الی بلاد اصطخر و کذلک سلیمان...: الخصال ص ۲۴۸، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۸۱، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۳۴۰، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۵۹، البرهان ج ۳ ص ۶۶۴، ومکث فی ملکه اربعین سنه...: بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۵۶.

۷۸. در کتاب تفسیر قمی، از «قالی سلیمان» سخن نیامده است بلکه از «تخت سلیمان» نام برده شده است: (کانت الریح تحمل کرسیّ سلیمان فتسیر به...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۹۹، وراجع: التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۱۲، البرهان ج ۴ ص ۵۰۹، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۷۵.

۷۹. مناسب است در اینجا به مجموع دیدگاه هایی که در تفسیر آیه ۴۳ این سوره بیان شده است اشاره کنم:

* دیدگاه اوّل:

این دیدگاه ماجرای تولد نوزاد مرده سلیمان(ع) را بیان می کند که آن را مفصل شرح دادم. این دیدگاه، دیدگاه صحیح در تفسیر این آیه است.

* دیدگاه دوم:

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود ماجرای دیگری را بدون سند ذکر می کند. خلاصه این ماجرا این است: سلیمان فرزند پسری داشت که او را خیلی دوست داشت. یک روز عزرائیل به آن پسر نگاه تندی کرد، سلیمان از فرشته ای خواست تا آن پسر را به آسمان ببرد. وقتی آن پسر به آسمان رسید، عزرائیل جان او را گرفت و جسد او بر روی تخت سلیمان افتاد: (فنظر الی ابنه نظرا حدیدا ففزع سلیمان من ذلک: تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۳۶، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۹۹، البرهان ج ۴ ص ۶۵۵).

این مطلب را چون سند ندارد، نمی توان به راحتی قبول کرد.

* دیدگاه سوم:

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، ماجرای دیگری را هم نقل کرده است، او در این نقل هم سند ذکر نمی کند و آن را مرسل بیان می کند. این مطلب موافق با مطلبی است که اهل سنت نقل کرده اند. خلاصه ماجرا این است که روزی از روزها سلیمان انگشتر خود را گم کرد، شیطان آن

انگشتر را به دست آورد و خود را به شکل سلیمان درآورد و چهل روز بر تخت او نشست. شیطان در این مدت با زنان سلیمان در حال حیض نزدیکی کرد...

این ماجرا با مقام سلیمان(ع) سازگاری ندارد و هرگز نمی توان به آن ذره ای اعتماد نمود.

اهل سنت این روایت را در کتاب های خود نقل کرده اند: (فأعطی لجراده خاتمه و کانت امرأته و کانت أحب نسائه إلیه فجاء الشیطان فی صوره سلیمان فقال لها: هاتی خاتمی فأعطته...: فتح القدیر ج ۴ ص ۴۳۴، السنن الکبری للنسائی ج ۶ ص ۲۸۷، الدر المنثور ج ۵ ص ۳۱۰).

۸۰. ابتلی ایوب سبع سنین بلاذنب: بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۷، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۵۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۴۶.

۸۱. ان ایوب لم یود شکر هذه النعمه و نظرت فی امره و اذا هو عبد عافیته فقبل عافیتک و رزقته فشکرک...: البرهان ج ۴ ص ۶۶۶، وجائت رحمه بالرغیفتین الی ایوب فانکرهما و قال لها: من این لک هذا...: البرهان ج ۴ ص ۶۷۲، نهایه الارب للنووی ج ۱۳ ص ۱۶۲.

۸۲. انّ ایوب مع جمیع ما ابتلی به لم تنتن له رائحه ولا قبحت له صوره...: الخصال ص ۳۹۹، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۳۴۸، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۰۳، البرهان ج ۴ ص ۶۶۳.

۸۳. اسماعیل بن ابراهیم قبل از مرگ ابراهیم از دنیا رفت و به مقام پیامبری نرسید، پس اسماعیل که در اینجا نام او برده شده است، اسماعیل صادق الوعد است. مراجعه کنید: (اسماعیل مات قبل ابراهیم و ان ابراهیم کان حجه لله قائما...: کامل الزیارات ص ۱۳۸، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۹۰، البرهان ج ۳ ص ۷۲۰).

۸۴. إنّ ذا الکفل منهم و کان بعد سلیمان بن داوود و کان یقضی بین الناس کما کان یقضی داوود...: تفسیر مجمع البیان ج ۷ ص ۱۰۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۴۰۵، قصص الانبیاء ص ۲۱۵،

۸۵. فرقان: آیه ۱۴-۱۳

۸۶. اوّل شهید استشهد فی الإسلام سمیّه أُمّ عمّار، طعنها أبو جهل فی قلبها بحربه فقتلها: الاستیعاب ج ۴ ص ۱۸۶۴، الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۶۴، البدایه والنهایه ج ۳ ص ۷۶، کانت بنو مخزوم یخرجون بعمّار بن یاسر وأبیه وأُمّه، وکانوا أهل بیت إسلام، إذا حمیت الظهیره یعذّبونهم برمضاء مکّه: البدایه والنهایه ج ۳ ص ۷۶، السیره النبویه لابن هشام ج ۱ ص ۲۱۱، السیره النبویه لابن کثیر ج ۱ ص ۴۹۴.

۸۷. یا سماعه! من شر الناس عند الناس، فقلت: والله ما کذبت یابن رسول الله...: الامالی للطوسی ص ۲۹۵، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۵۹، جامع احادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۲۷۰، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۴۶۸.

۸۸. این آیه را اگر بخواهیم با بطن قرآن معنا کنیم به ولایت می رسیم، در واقع باطن این خبر بزرگ، همان ولایت اهل

بیت(ع) می باشد که مردم از آن روی گردان شدند و خود را از سعادت محروم کردند:(قل هو نباء عظیم... والنباء الامامه: بصائر الدرجات ص۲۲۷، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۰۳، جامع احادیث الشیعه ج ۱ ص ۱۵۹.

۸۹. وقدّر لهم عشره آلاف عام، فلمّا قربت آجالهم أفسدوا فیها وسفکوا الدماء، وهو قول الله: (أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ)...: تفسیر العیّاشی ج۱ص ۳۱، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۸۶.

۹۰. روح اختاره الله واصطفاه وخلقه إلی نفسه وفضّله علی جمیع الأرواح، فأمر فنفخ منه فی آدم: التوحید للصدوق ۱۷۰، معانی الأخبار ص ۱۷، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۱۱، إنّ الله تبارک وتعالی أحد صمد، لیس له جوف، وإنّما الروح خلقٌ من خلقه...: التوحید للصدوق ص ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۲۸ و ج ۴ ص ۱۳، تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۳۱۶.

۹۱. (...لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ)؟ قال: یعنی بقدرتی وقوّتی: التوحید للصدوق ص ۱۵۴، عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۱۰، الید فی کلام العرب القوّه والنعمه، قال: (وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا داوود ذَا الْأَيْدِ): التوحید للصدوق ص ۱۵۳، معانی الأخبار ص ۱۶، بحار الأنوار ج ۴ ص ۴.

۹۲. (استکبرت ام کنت من العالین) من هم یا رسول الله الذین هم اعلی من الملائکه...: بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۴۲، ج ۱۵ ص ۲۱، البرهان ج ۴ ص ۶۸۴.

۹۳. جعلت فداک بماذا استوجب إبلیس من الله أن أعطاه ما أعطاه ؟ فقال: بشئ کان منه شکره الله علیه، قلت: وما کان منه جعلت فداک ؟ قال: رکعتین رکعهما فی السماء فی أربعه آلاف سنه: وسائل الشیعه ج ۴ ص ۳۷، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۴۲ جامع احادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۳۶۷، تفسیر

القمی ج ۱ ص ۴۲، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۸۵.

۹۴. یکون میقاتهم فی ارض من اراضی الفرات یقال لها الروحاء: مختصر بصائر الدرجات ص ۲۷، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۴۲، البرهان ج ۱ ص ۴۴۸.

۹۵. مؤمنون: آیه ۱۰۱-۹۹

۹۶. تفسیر انوار درخشان نوشته حسینی نجفی عرب زاده ج ۱۸ ص ۳۴۳.

۹۷. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۶ ص، ۲۸۹، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۰۷۷، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۱۲، البرهان ج ۴ ص ۶۸۷، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۴۷۴، جامع البیان ج ۲۳ ص ۲۲۴، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۱۶۷، تفسیر الثعلبی ج ۸ ص ۲۱۶، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۴۵۶، معالم التنزیل ج ۴ ص ۷۰، زاد المسیر ج ۶ ص ۳۴۸، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۵۶، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۳۸۳، روح المعانی ج ۲۳ ص ۲۳۰.

۹۸. کانت بواد من نخله الشامیه یقال له: حراض، عن یمین المصعد إلی العراق من مکّه فوق ذات عرق، إلی البستان بتسعه أمیال، فبنی علیها بیتاً، وکانوا یسمعون فیه الصوت: خزانه الأدب ج ۴ ص ۱۱۶ و ص ۲۰۰، کانت العزّی أحدث من اللّات، وکان الذی اتّخذه ظالم بن سعد بوادی نخله...: فتح الباری ج ۸ ص ۴۷۱، تفسیر القرطبی ج ۱۷ ص ۹۹، وراجع: تاج العروس ج ۸ ص ۱۰۱.

۹۹. ثمّ اتّخذوا اللّات بالطائف، وکانت صخره مربّعه، وکان یهودی یلت عندها السویق، وکانت سدنتها من ثقیف بنو عتاب بن مالک...: خزانه الأدب ج ۷ ص ۲۰۹، وکان اللاّت بالطائف لثقیف علی صخره، وکانوا یسترون ذلک البیت ویضاهون به الکعبه، وکان له حجبه وکسوه، وکانوا یحرّمون وادیه: کتاب المحبر ص ۳۱۵، وراجع: فتح الباری ج ۸ ص ۴۷۱، تفسیر القرطبی ج ۱۷ ص ۹۹.

۱۰۰. فکان أقدمها مناه، وسُمّیت العرب عبد مناه وزید مناه. وکان منصوباً علی ساحل البحر...: خزانه الأدب ج ۷ ص ۲۰۸، إنّ عمرو بن لحی نصب مناه علی ساحل البحر ممّا یلی قدید، فکانت الأزد وغسّان یحجّونها ویعظّمونها، إذا طافوا بالبیت وأفاضوا من عرفات وفرغوا من منی...: فتح الباری ج ۳ ص ۳۹۹، عمده القارئ ج ۱۹ ص ۲۰۳، تحفه الأحوذی ج ۸ ص ۲۴۲، التمهید لابن عبد البرّ ج ۲ ص ۹۸، تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۲۷۲.

۱۰۱. وکانت أعظم الأصنام عند قریش، وکانت تطوف بالکعبه وتقول: واللّات والعُزّی ومناه الثالثه الأُخری، فإنّهنّ الغرانیق العُلی وإنّ شفاعتهنّ لترتجی...: خزانه الأدب ج ۷ ص ۲۰۹، وراجع: معجم البلدان ج ۴ ص ۱۱۶، جامع البیان للطبری ج ۲۷ ص ۷۷، تفسیر القرطبی ج ۱۷ ص ۱۰۰، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۵۷، فتح الباری ج ۸ ص ۱۹۳.

۱۰۲. الحمد لله الذی لم یلد فیورّث، ولم یولد فیُشارک: التوحید للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمّه للحرّ العاملی ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۲۳۷.

۱۰۳. در این آیه چنین می خوانیم: خدا آدم را آفرید و همسرش را از او قرار داد. برای تفسیر این آیه سه دیدگاه می توان بیان کرد:

* دیدگاه اوّل:

خدا حواء را از دنده چپ آدم آفرید. این مطلب در تورات آمده است. در تورات در فصل دوم سفر آفرینش آمده شده است: خدا حوا را از دنده چپ آدم آفرید، برای همین مردان یک دنده کمتر از زنان دارند.

این مطلب صحیح نیست و از نظر علم، کاملاً مردود است.

* دیدگاه دوم:

خدا حوا را از باقیمانده گل آدم آفریده است. این دیدگاه در روایتی بیان شده است: (إن الله تبارک وتعالی قبض قبضه من طین فخلطها بیمینه – وکلتا یدیه یمین – فخلق منها آدم، وفضلت فضله من الطین فخلق منها حواء: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۱۶، البرهان ج ۲ ص ۱۱، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۲۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۶).

* دیدگاه سوم:

خدا حوا را از جنسِ آدم آفرید تا بتواند به او انس بگیرد.

لازم به ذکر است که دیدگاه دوم و سوم، قابل قبول است.

۱۰۴. فکان من الضأن اثنین: زوج داجنه یربیها الناس، والزوج الآخر الضأن التی تکون فی الجبال الوحشیه أحل لهم صیدها...: الکافی ج ۸ ص ۲۸۴،

مراه العقول ج ۲۶ ص ۳۰۳، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۶۵، البرهان ج ۲ ص ۴۸۸، تفسیر نور الثقلین ۱ ص ۷۷۴.

۱۰۵. تورات، سفر پیدایش، فصل ۲، شماره ۲۱، ۲۴.

۱۰۶. انجیل برنابا، فصل ۳۹، شماره ۲۹، ۳۵.

۱۰۷. إن الله تبارک وتعالی قبض قبضه من طین فخلطها بیمینه – وکلتا یدیه یمین – فخلق منها آدم، وفضلت فضله من الطین فخلق منها حوّا: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۱۶، البرهان ج ۲ ص ۱۱، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۲۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۶.

۱۰۸. وزیاره العلماء أحبّ إلی الله تعالی من سبعین طوافاً حول البیت، وأفضل من سبعین حجّه وعمره مبروره مقبوله...: عدّه الداعی ص ۷۵، بحار الأنوار ج ۱ ص ۲۰۵، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۶ ص ۲۳۶.

۱۰۹. من فر بدینه من ارض الی ارض... توجب الجنه و کان رفیق ابراهیم و محمّد...:بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۱، تخریج الاحادیث و الاثار ج ۱ ص ۳۵۱، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۳۳، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۹۰، نور الثقلین ج ۱ ص ۵۴۱، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۶۳۸.

۱۱۰. إن ما تحتهم یلتهب و یتصاعد منه شیء حتی یکون ظله فسمی ظله... و المراد أن النار محیطه به: روح المعانی ج ۱۲ ص ۲۴۱.

۱۱۱. الحکمه ضاله المومن، فخذ الحکمه ولو من اهل النفاق: نهج البلاغه ج ۴ ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۲ ص ۹۹.

۱۱۲. کِتاباً مُتَشابِهاً یشبه بعضه بعضا، و لا یختلف. مَثانِیَ أی تثنی فیه الأنباء و القصص، و ذکر الثواب و العقاب. تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ من آیه العذاب، و تلین من آیه الرحمه: غریب القرآن ابن قتیبه ج ۱ ص ۳۳۰.

۱۱۳. انّ قوما اذا ذکروا شیئا من القرآن او حدثوا به، صعق احدهم...: الکافی ج ۲ ص ۶۱۶، الامالی للصدوق ص ۳۲۸، وسائل الشیعه ج ۶ ص ۲۱۳، بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۳۸۶.

۱۱۴. مرّ رسول الله بقوم رفعوا أصواتهم بالدعاء، فقال: إنّکم لا تدعون أصمّ ولا غائباً، وإنّما تدعون سمیعاً وقریباً: تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۷۷، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۲۴.

۱۱۵. منظور از «عربیّا» در اینجا «فصیحا» می باشد.

۱۱۶. (وجاء بالصدق وصدق به)، قال: الذی جاء بالصدق: رسول الله وصدق به: علی بن ابی طالب: البرهان ج ۴ ص ۷۱۰ تفسیر کنز الدقائق ج ۱۱ ص ۳۰۴.

۱۱۷. ...یصوم النهار ویقوم اللیل فی ذلک المکان، ولقی الله بغیر ولایتنا، لم ینفعه شیئاً: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الکافی ج ۸ ص ۲۵۳، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص

۴۷۹، الأمالی للطوسی ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۴۲۶، ثمّ لم یوالک یا علیّ، لم یشمّ رائحه الجنّه ولم یدخلها: المناقب للخوارزمی ص ۶۷، مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۲، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإیمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، و ج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدیر ج ۲ ص ۳۰۲، و ج ۹ ص ۲۶۸، بشاره المصطفی ص ۱۵۳.

۱۱۸. نحل: آیه ۲۹-۲۸، رعد: آیه ۵، مؤمنون: آیه ۶۷-۶۳.

۱۱۹. یوسف: آیه ۴ و آیه ۱۰۰.

۱۲۰. فان روح المؤمن ترفع الی الله تبارک و تعالی فیتقبلها و یبارک علیها...: الخصال ص ۶۱۳، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۹۱، جامع احادیث الشیعه ج ۱۷ ص ۶۶.

۱۲۱. رعد: آیه ۵

۱۲۲. قصص: آیه ۸۲-۷۶

۱۲۳. و المراد هنا الجهه مجازا، و الکلام علی حذف مضاف أی فی جنب طاعه الله: روح المعانی ج ۱۲ ص ۲۷۳.

۱۲۴. (یاحسرتی علی ما فرطت فی جنب الله) یعنی فی ولایه علی علیه السلام: بحار الأنوار ج ۴ ص ۹، تفسیر فرات الکوفی ص ۳۶۹، البرهان ج ۴ ص ۷۱۹.

۱۲۵. من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میته جاهلیه: وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۲۴۶، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۸۷، اقبال الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲،

بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۲۶ ص ۵۶، الغدير ج ۱۰ ص ۱۲۶.

۱۲۶. (...في جهنم مثوى للمتكبرين) قال: من زعم انه امام و ليس بامام...: الغيبه للنعمانی ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۱۳.

۱۲۷. من حدث عنا بحديث فنحن سالوه عنه يوما...: تفسير جوامع الجامع ج ۳ ص ۲۲۶، مجمع البيان ج ۸ ص ۴۱۱، البرهان ج ۴ ص ۷۲۳.

۱۲۸. ظاهر بعضی از روایات از باقی بودن زمین و آسمان ها حکایت دارد در حالی که در هم پیچیده می شود، ولی کلاً نابود نمی شود: (وخلت من سكانها الارض و السماوات ثم يقول الله تبارك و تعالى للدنيا: يا دنيا! اين انهارك...: البرهان ج ۴ ص ۷۳۱، والسماوات بيمينه فيهزهن هزا ثم يقول...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۲۹).

۱۲۹. نور يخلقه الله تعالى بلا واسطه أجسام مضيئه كشمس و قمر: روح المعانی ج ۱۲ ص ۲۸۴.

بعضی از مفسرین نور ربّها را در اینجا به معنای عدالت خدا گرفته اند، اوّلین کسی که این تفسیر را نموده است حسن بصری می باشد، در طبقه صحابه پیامبر کسی چنین برداشتی از این آیه نداشته است. همچنین در روایات اهل بیت چنین مطلبی نیامده است.

نکته مهم است که تفسیر علی بن ابراهیم حدیثی از امام صادق(ع) نقل شده است که آن حضرت در تفسیر این آیه فرمودند: «وقتی مهدی(ع) ظهور کند، زمین با نور امام روشن می شود و مردم به نور خورشید و نور ماه نیاز ندارند»: مراجعه کنید: (اذن يستغنى الناس عن ضوء الشمس و نور القمر: تفسير القمی ج ۲ ص ۲۵۳، تفسير الصافی ج ۴ ص ۳۳۱).

این سخن امام صادق(ع)، تفسیر بطن قرآن می باشد، امّا از آن فهمیده می شود که منظور از نور در این آیه، نور ظاهری است زیرا در این سخن آمده است که مردم به نور خورشید و ماه نیاز نخواهند داشت. این شاهد بر همان تفسیری است که ذکر کردم.

۱۳۰. لكل زمان وأمه امام، تبعث كل أمه مع امامها: مجمع البيان ج ۶ ص ۱۸۸، تفسير الصافی ج ۳ ص ۱۴۹، البرهان ج ۳ ص ۴۴۳، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۷۳.

۱۳۱. سوره یس ۶۴-۵۹

۱۳۲. فرقان: آیه ۱۶-۱۱

۱۳۳. آنان از بهشت با عنوان «سرزمین» یاد می کنند، گویا منظور آنان این است که بزرگی بهشتی را که خدا به آنان داده است بیان کنند.

۱۳۴. مریم: آیه ۶۳

۱۳۵. عرش در قرآن دو معنا دارد:

۱ – حکومت و تدبیر خدا بر جهان هستی: این معنا در آیه ۴۵ سوره اعراف، آیه ۲ سوره رعد، آیه ۵۹ سوره فرقان، آیه ۴ سوره سجده آمده است.

۲ – عالم ملکوت یا دنیای فرشتگان: این معنا در آیه ۷۵ سوره زمر وآیه ۷ سوره غافر آمده است.

۱۳۶. کذا ذهبوا إلی أن الخفیف و الطواف بالعرش کنایه أو مجاز عن القرب من ذی العرش سبحانه و مکانتهم عنده تعالی و توسطهم فی نفاذ أمره عزّ و جلّ...: روح المعانی ج ۱۲ ص ۳۰۰.

۱۳۷. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۶ ص ۳۲۹، البرهان ج ۴ ص ۷۳۶، جامع البیان ج ۱۷ ص ۷۵، زاد المسیر ج ۵ ص ۹۷، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۴۱۰، الدر المنثور ج ۵ ص ۴۳۴، فتح القدیر ج ۳ ص ۲۸۵، روح المعانی ج ۲۴ ص ۳۵.

۱۳۸. ان الله عز و جل، ملأ عرشه یفضل منه کما یدور العرش اربعه اصابع باصابع الرحمن: الوهابیه والتوحید للکورانی ص ۵۸.

۱۳۹. فلما حملوا العرش وقعوا علی رکبتهم من عظمه الله فلقنوا (لا حول ولاقوه الا بالله) فاستووا...: الدر المنثور ج ۵ ص ۳۴۶، روح المعانیج ۲۴ ص ۴۵.

۱۴۰. رأیت ربّی فی صوره شاب له وفره. عن ابن عبّاس، ونقل عن أبی زرعه أنّه قال: هو حدیث صحیح: کنز العمّال ج ۱ ص ۲۲۸، کشف الخفاء ج ۱ ص ۴۳۶. الوفرَه: الشعر المجتمع علی الرأس، وقیل: ما سال علی الأُذنین من الشعر: لسان العرب ج ۵ ص ۲۸۸، القاموس المحیط ج ۲ ص ۱۵۵، تاج العروس ج ۷ ص ۵۹۵، رأیت ربّی فی المنام فی صوره شاب موفر فی الخضر، علیه نعلان من ذهب، وعلی وجهه فراش من ذهب: کنز العمّال ج ۱ ص ۲۲۸.

۱۴۱. إنّ محمّداً صلّی الله علیهوآله لم یرَ الربّ تبارک وتعالی بمشاهده العیان، وإنّ الرؤیه علی وجهین: رؤیه القلب، ورؤیه البصر، فمن عنی برؤیه القلب فهو مصیب، ومن عنی برؤیه البصر فقد کفر بالله وبآیاته، لقول رسول الله صلی الله علیه وآله صلّی الله علیهوآله: من شبّه الله بخلقه فقد کفر...: بحار الأنوار ج ۴ ص ۵۴، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۶ ص ۳۰، الغدیر ج ۳ ص ۲۲۳.

۱۴۲. صافات: آیه ۳۲-۲۶

۱۴۳. (ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین...)، قال الصادق: ذلک فی الرجعه: مختصر بصائر الدرجات ص ۴۵، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۵۶، تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۵۶، تفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۳۶، البرهان ج ۴ ص ۷۴۹.

۱۴۴. تخرج دابه الارض ومعها عصا موسی وخاتم سلیمان...: بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۳۴۵، البرهان ج ۴ ص ۲۳۰.

۱۴۵. ان الرجعه لیست بعامه و هی خاصه، لایرجع الا من محض الایمان محضا او محض الشرک محضا...: مختصر بصائر الدجات ص ۲۴، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۳۹، البرهان ج ۳ ص ۵۰۷.

۱۴۶. در این آیه چهار دیدگاه وجود دارد:

* دیدگاه اول

این آیه به روزگار رجعت اشاره دارد. دیدگاهی بود که آن را بیان کردم و آن را صحیح ترین دیدگاه می دانم.

___ اشکال به این دیدگاه:

بعضی ها به این دیدگاه اشکال می گیرند و می گویند: خدا در این آیه می گوید: ان الذین کفروا.... قالوا ربنا امتّنا اثنتین. ظاهر این آیه این است که همه کافران چنین سخن می گویند، اما اگر بگوییم این آیه درباره زمان رجعت است، این کافران محدود به کافرانی می شود که در زمان رجعت بوده اند.

___ دفاع من از این دیدگاه:

در قرآن موارد زیادی داریم که یک لفظ عام ذکر شده است ولی معنای آن خاص است. بهترین مثال آن آیه ۵۵ سوره مائده است: (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا یقیمون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون). این آیه اختصاص به حضرت علی(ع)دارد، اما تعبیر «الذین آمنوا... و هم راکعون» عام است. پس اشکال ندارد ظاهر آیه عام باشد، اما روایتی معنای آن را محدود کند.

* دیدگاه دوم

منظور از مرگ اول، آمدن عزرائیل است، منظور از مرگ دوم، صور اول اسرافیل است که روح همه انسان ها می میرد. در واقع مرگ اول، مرگ جسم انسان هاست ولی آنان به عالم برزخ می روند، با صور اسرافیل روح انسان ها می میرد.

ـــــ اشکال به این دیدگاه: انسان هایی که نزدیک قیامت زندگی می کنند، با صور اسرافیل می میرند، مرگ اول و مرگ دوم آنان یکی می شود و این خلاف ظاهر قرآن است.

* دیدگاه سوم

منظور از مرگ اول، مرگ با آمدن عزرائیل است، اما انسان ها وقتی در قبر قرار می گیرند زنده می شوند و به سوال و جواب پاسخ می دهند و سپس می میرند. پس مرگ دوم: مردن در قبر می باشد.

ـــــ اشکال به این دیدگاه: وقتی انسان می میرد، وارد عالم برزخ می شود و بازگشت او به این دنیا دلیل واضحی ندارد، سوال و جواب در همان عالم برزخ می باشد، همانگونه عذاب قبر هم در عالم برزخ می باشد، این که می گویند قبر کافر، گودالی از آتش می شود، مربوط به عالم برزخ است.

* دیدگاه چهارم

منظور از مرگِ اول وقتی است که انسان وجودی نداشت، ذرات او در خاک بود، زندگیِ اول: وقتی انسان به این دنیا می آید سپس از مادر متولد می شود، مرگِ دوم: وقتی عزرائیل جانِ او را می گیرد و بدنش را به خاک می سپارند، زندگیِ دوم: وقتی انسان در روز قیامت سر از قبر برمی دارد.

ـــــ اشکال به این دیدگاه: این دیدگاه مرگ اول را زمانی می داند که انسان هنوز به وجود نیامده است، به آن مرحله مرگ نمی گویند. مرگ، یعنی

این که من زنـده باشم، بعـد بمیرم. وقتی که خـدا مرا خلق نکرده است، من نمرده ام چون هنوز خلق نشـده ام. وقتی مرگ معنا دارد که کسـی زنـده باشـد، بعـداً بمیرد، در آن مرحله انسـان اصـلاً به وجـود نیامـده بوده است. پس نمی توان از آن مرحله به مرگ اول یاد کرد.

خلاصه آن که دیدگاه اول، بهترین دیدگاه به نظر می رسد.

۱۴۷. إذا رضـی الله عن عبـد قـال: یـا ملک المـوت ، اذهب إلی فلاـن فـأتنی بروحه، حسبی من عمله، قـد بلوته فوجـدته حیث أحبّ...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۱، معارج الیقین فی أُصول الدین ص ۴۸۸.

۱۴۸. یا عقبه لن تموت نفس مؤمنه أبداً حتّی تراهما، قلت: فإذا نظر إلیهما المؤمن أیرجع إلی الدنیا ؟ قال: لا بل یمضی أمامه...: المحاسن ج ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸.

۱۴۹. یـا ولیّ الله لاـ تجزع، فوالـذی بعث محمّـداً صـلّی الله علیهوآله لأنا أبرّ بک وأشـفق علیک من والـد رحیم لو حضـرک...: الکافی ج ۳ ص ۱۷۸، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۶،... وأمّا کنت تخافه فقـد أمنت منه، ویفتـح له باب إلی منزله من الجنّه، ویقال له: انظر إلی مسکنک فی الجنّه...: دعائم الإسلام ج ۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۷۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۱۰.

۱۵۰. والله یقضـی بـالحق. در اینجـا واژه «قضـا» را «اراده کردن» معنـا نمودم، همـانگونه که در قرآن این تعبیر، چهـار بار آمـده است: اذا قضـی امراً فانّما یقول له کن فیکون: وقتی که او چیزی را اراده کنـد...: سوره بقره آیه ۱۱۷، آل عمران ۴۷، مریم ۳۵، غافر ۶۸.

۱۵۱. والله لقد قطعوه ارباً ارباً ولکن وقاه ان یفتنوه فی دینه: تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۵۸، تفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۴۲، نور الثقلین ج ۴ ص ۵۲۱.

۱۵۲. فرجعت الیه متلطخه بالدم فقال: قد قتلت اله موسی...: تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۱۴۱، جامع البیان للطبری ج ۲۰ ص ۹۶.

۱۵۳. ذبح فی طلب موسی سبعین ألف ولید: تفسیر القرطبی ج ۱۳ ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۵۳.

۱۵۴. در ذیل آیه ۴۶ این سوره از امام صادق(ع) روایتی رسیده است که آن روایت چنین است: (لکن هذا فی البرزخ قبل یوم القیامه: مجمع البیان ج ۸ ص ۴۴۶، البرهان ج ۴ ص ۷۶۲).

این آیه عـذاب را به دو نوع تقسیم می کنـد: عـذابی که هر صـبح و شام است، عذابی که در روز قیامت است. در اینجا معلوم است که تعبیر غدوا و عشـیا از عالم برزخ سـخن می گوید. در سوره مریم آیه ۶۲ این تعبیر درباره اهل بهشت آمـده است: لهم رزقهم فیها بکرهً و عشیاً، بعضـی ها آن آیه را هم برای عالم برزخ معنا کرده انـد، امّا من آن آیه را به معنای کنایه ای گرفتم و آن را این گونه معنا کردم: اهل بهشت پیوسته پـذیرایی می شوند. زیرا در آنجا تعبیر جنات عدن دارد، جنات عدن با باغ های برزخ سازگار نیست. بله مؤمنان در برزخ در باغ هایی زیبا هستند.

۱۵۵. لکـل زمـان وأمه امام، تبعث کل أمه مع امامها: مجمع البیان ج ۶ ص ۱۸۸، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۱۴۹، البرهان ج ۳ ص ۴۴۳، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۷۳.

۱۵۶. انّ العبد اذا دعا الله تبارک و تعالی بنیه صادقه وقلب مخلص، استجیب له بعد وفائه بعهد الله...: الاختصاص ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۹۰ ص ۳۷۹، جامع احادیث الشیعه ج ۱۵ ص ۲۲۲، البرهان ج ۴ ص ۷۶۶.

۱۵۷. الأمالی للصدوق ص ۳۷۳ ، روضه الواعظین ص ۳۳۰ ، بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۳۶۹.

۱۵۸. بحار الأنوار ج ۹۳ ص۳۷۱ ، میزان الحکمه ج ۲ ص ۸۸۷.

۱۵۹. مکارم الأخلاق ص ۲۶۹ ، بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۲۹۴.

۱۶۰. مکارم الأخلاق ص ۳۸۹ ، بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۲۹۶.

۱۶۱. بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۳۰۴ _ ۳۲۳.

۱۶۲. در تفسیر این قسمت از آیات ۶۸-۵۸ سوره صافات بهره گرفته ام.

۱۶۳. اسرا: آیه ۹۳-۹۰

۱۶۴. النبی الـذی یری فی منامه و یسـمع الصوت ولایعاین الملک و الرسول الذی یسـمع الصوت...: الکافی ج ۱ ص ۱۷۶، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۴۱، الوافی ج ۲ ص ۷۳.

۱۶۵. در اینجا باید هفت روایت را بررسی کنم:

* روایت اوّل

شیخ صدوق در کتاب خصال ج ۲ ص ۶۴۰ که در آنجا نقل می کند: خلق الله عز و جل مائه الف نبی و اربع و عشرین نبی.

این روایت ضعیف است، زیرا یکی از راویان آن، دارم بن قَبیضه است در کتب رجالی شیعه توثیق نشده است. ابن غضائری در کتاب رجال خود ص ۵۸ او را ضعیف شمرده است و می گوید: به حدیث او اعتماد نباید کرد.

* روایت دوم

روایت که شیخ صدوق در من لایحضره الفیه ج ۴ ص ۱۸۰ به صورت مرسل نقل می کند: ان لله تعالی مائه الف نبی و اربعه و عشرین الف.

شیخ صدوق هیچ سندی برای این حدیث نقل نمی کند و روایت مرسل است و برای همین نمی شود به آن اعتماد کرد.

* روایت سوم

صفار قمی در کتاب بصائر الدرجات ج ۱ ص ۱۲۱ این حدیث را نقل می کند: کان عدد جمیع الانبیاء مائه الف و اربعه و عشرین الف نبی.

این روایت را عبدالرحمن بن بکیر الهجری نقل می کند. این شخص کاملاً ـ مجهول است و هیچ نامی از او در کتب رجالی نیامده است. برای همین نمی توان به این روایت هم اعتماد نمود.

* روایت چهارم

کلینی در کتاب کافی چ ۱ ص ۲۲۴ این حدیث را نقل می کند: کان جمیع الانبیاء ماه الف نبی و عشرین الف نبی.

این حدیث را عبدالرحمن بن کثیر نقل می کند، این شخص را مرحوم نجاشی در کتاب رجال خود ص ۲۳۴ ضعیف می داند و در حق او می گوید: کان ضعیفا غمز اصحابنا علیه و قالو: کان یضع الحدیث. برای همین نمی توان به این حدیث هم اعتماد کرد.

* روایت چهارم

شیخ مفید در کتاب الاختصاص ص ۲۶۴ این حدیثی نقل می کند: ثلاثماه الف نبی و عشرین الف نبی. این حدیث در طبقه اوّل ضعیف است: عن رجل عن ابی عبد الله، همچنین یکی از راویان آن، محمّد بن اورمه است که او هم ضعیف شمرده شده است.

* روایت پنجم

شیخ مفید در کتاب اختصاص ص ۲۶۵ بدن ذکر سند حدیثی را از ابن عباس نقل می کند. مشخص است که به این حدیث هم نمی توان اعتماد کرد.

* روایت ششم

مرحوم راوندی در کتاب قصص الانبیاء ص ۲۱۵ این حدیث را نقل می کند: بعث الله تعالی جل ذکره مائه الف نبی و اربعه و عشرین الف نبی.

راوندی این حدیث را مرسلاً از شیخ صدوق نقل می کند، تاریخ وفات راوندی سال ۵۷۳ هجری قمری می باشد و شیخ صدوق در سال ۳۸۱ هجری قمری فوت کرده است. تقریباً بین این دو نفر، دویست سال فاصله است. راوندی این حدیث را مرسلاً ذکر کرده است.

در سند این روایت علی بن احمد بن محمّد بن عمران الدقاق ذکر شده است، کسی که هیچ نامی از او در کتب رجال نیامده است و برای همین این روایت هم مورد اعتماد نیست. یکی از راویان دیگر این حدیث، سهل بن زیاد است که مرحوم نجاشی در کتاب رجال خود ص ۱۸۵ او را ضعیف می شمارد و درباره او چنین می گوید: کان ضعیفا فی الحدیث غیر معتمد.

* روایت هفتم

شیخ صدوق در کتاب خصال ص ۵۳۳ این حدیث را نقل می کند: مائه الف و اربعه و عشرون الف نبی.

شیخ صدوق در کتاب خصال ص ۵۳۳ این حدیث را نقل می کند: مائه الف و اربعه و عشرون الف نبی. این حدیث از احادیث اهل سنت است. شیخ صدوق این روایت را از علی بن عبد الله بن احمد الاسواری نقل می کند که هیچ اطلاعاتی درباره او وجود ندارد، راوی دیگر آن، محمّد بن قیس السجزی است که او هم مجهول است. در این سند، ما افراد مجهول می بینیم و برای همین سند ضعیف است و قابل اعتماد نیست.

خلاصه مطلب را این گونه می نویسم: این مطلب که تعداد پیامبران ۱۲۴ هزار بوده است، اصلاً قابل دفاع نیست.

اکنون باید این نکته را بنویسم: مشهور است که تعداد کتاب های آسمانی ۱۱۴ کتاب است.

ص: ۳۷۱

این مطلب دقیقاً قسمتی از روایت شماره چهارم است و نمی توان به آن اعتماد کرد.

درباره پیامبرانی که مرسل هستند، سخن گفتم، پیامبرانی که دین و آیین جدید آوردند، در روایتی تعداد آنان ۳۱۳ نفر ذکر شده است: المرسلون منهم ثلاثمائه و ثلاثه عشر رجلا.

این روایت دقیقاً قسمتی از روایت ششم است که مرحوم راوندی در کتاب قصص الانبیاء ص ۲۱۵ را نقل کرده است و ضعف آن را ذکر کردم. برای همین نمی توان به آن اعتماد کرد.

۱۶۶. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۷ ص ۴۷، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۱۰۸، التفسير الصافى ج ۴ ص ۳۵۰، البرهان ج ۴ ص ۷۷۲، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۵۳۸، جامع البيان ج ۲۴ ص ۱۱۲، تفسير السمرقندى ج ۳ ص ۲۰۶، تفسير الثعلبى ج ۸ ص ۲۸۳، تفسير السمعانى ج ۵ ص ۳۵، معالم التنزيل ج ۴ ص ۱۰۶، زاد المسير ج ۷ ص ۵۱، تفسير البيضاوى ج ۵ ص ۱۰۴، تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۱۸۸، الدر المنثور ج ۵ ص ۳۵۸، فتح القدير ج ۴ ص ۵۰۲، روح المعانى ج ۱۱ ص ۱۸۶.

ص: ۳۷۲

منابع تحقیق

این فهرست اجمالیِ منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱ . الاحتجاج

۲ . إحقاق الحقّ

۳ . أسباب نزول القرآن .

۴ . الاستبصار

۵ . الأصفى فى تفسير القرآن.

۶ . الاعتقادات للصدوق

۷ . إعلام الورى بأعلام الهدى .

۸ . أعيان الشيعه .

۹ . أمالى المفيد .

۱۰ . الأمالى لطوسى.

۱۱ . الأمالى للصدوق.

۱۲ . الإمامه والتبصره

۱۳ . أحكام القرآن.

۱۴ . أضواء البيان.

۱۵ . أنوار التنزيل

۱۶ . بحار الأنوار .

۱۷ . البحر المحيط .

۱۸ . البدایه والنهایه .

۱۹ . البرهان فی تفسیر القرآن.

۲۰ . بصائر الدرجات .

۲۱ . تاج العروس

۲۲ . تاریخ الطبریّ.

۲۳ . تاریخ مدینه دمشق .

۲۴ . التبیان .

۲۵ . تحف العقول

۲۶ . تذکره الفقهاء.

۲۷ . تفسیر ابن عربی.

۲۸ . تفسیر ابن کثیر.

۲۹ . تفسیر الإمامین الجلالین.

۳۰ . التفسیر الأمثل .

۳۱ . تفسیر الثعالبی.

۳۲ . تفسیر الثعلبی .

۳۳ . تفسیر السمرقندی.

۳۴ . تفسیر السمعانی.

۳۵ . تفسیر العزّ بن عبد السلام.

۳۶ . تفسیر العیّاشی.

۳۷ . تفسیر ابن أبی حاتم .

۳۸ . تفسير شبّر.

۳۹ . تفسير القرطبى .

۴۰ . تفسير القمّى.

۴۱ . تفسير الميزان.

۴۲ . تفسير النسفى.

۴۳ . تفسير أبى السعود.

۴۴ . تفسير أبى حمزه الثمالى.

۴۵ . تفسير فرات الكوفى .

۴۶ . تفسير مجاهد.

۴۷ . تفسير مقاتل بن سليمان.

۴۸ . تفسير نور الثقلين .

۴۹ . تنزيل الآيات

۵۰ . التوحيد .

۵۱ . تهذيب الأحكام.

۵۲ . جامع أحاديث الشيعه .

۵۳ . جامع بيان العلم وفضله .

۵۴ . جمال الأُسبوع.

۵۵ . جوامع الجامع .

۵۶ . الجواهر السنيه.

۵۷ . جواهر الكلام.

۵۸ . الحدائق الناضره.

۵۹ . حليه الأبرار.

۶۰ . الخرائج والجرائح .

۶۱ . خزانه الأدب.

۶۲ . الخصال .

۶۳ . الدرّ المنثور.

۶۴ . دعائم الإسلام.

۶۵ . دلائل الإمامه .

۶۶ . روح المعانى.

۶۷ . روض الجنان

۶۸ . زاد المسير.

۶۹ . زبده التفاسير.

۷۰ . سبل الهدى والرشاد.

۷۱ . سعد السعود .

۷۲ . سنن ابن ماجه .

۷۳ . السيره الحلبيّه .

۷۴ . السيره النبويّه .

۷۵ . شرح الأخبار.

۷۶ . تفسير الصافى.

۷۷ . الصحاح.

۷۸ . صحیح ابن حبّان .

۷۹ . عدّه الداعی.

۸۰ . علل الشرائع .

۸۱ . عوائد الأیّام.

۸۲ . عیون أخبار الرضا .

۸۳ . عیون الأثر.

۸۴ . غایه المرام.

۸۵ . الغدیر.

۸۶ . الغیبه .

۸۷ . فتح الباری.

۸۸ . فتح القدیر.

۸۹ . الفصول المهمّه.

۹۰ . فضائل أمیر المؤمنین.

۹۱ . فقه القرآن .

۹۲ . الکافی .

۹۳ . الکامل فی التاریخ .

۹۴ . کتاب الغیبه .

۹۵ . کتاب من لا یحضره الفقیه .

۹۶ . الکشّاف عن حقائق التنزیل.

۹۷ . کشف الخفاء.

٩٨ . كشف الغمّه.

٩٩ . كمال الدين.

١٠٠ . كنز الدقائق .

١٠١ . كنز العمّال.

١٠٢ . لسان العرب .

١٠٣ . مجمع البيان.

١٠٤ . مجمع الزوائد.

١٠٥ . المحاسن .

١٠٦ . المحبَّر .

١٠٧ . المحتضر.

١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل.

١٠٩ . المزار .

١١٠ . مستدرك الوسائل

١١١ . المستدرك على الصحيحين .

١١٢ . المسترشد.

١١٣ . مسند أحمد .

١١٤ . مسند الشاميّين .

١١٥ . مسند الشهاب .

١١٦ . معانى الأخبار .

١١٧ . معجم أحاديث المهدى(عج) .

۱۱۸ . المعجم الأوسط .

۱۱۹ . المعجم الكبير .

۱۲۰ . معجم مقاييس اللغه .

۱۲۱ . مكيال المكارم.

۱۲۲ . الملاحم والفتن.

۱۲۳ . مناقب آل أبی طالب.

۱۲۴ . المنتظم فی تاريخ الاُمم.

۱۲۵ . منتهی المطلب.

۱۲۶ . المهذّب .

۱۲۷ . مستطرفات السرائر .

۱۲۸ . النهايه فی غريب الحديث. ۱۲۹ . نهج الإيمان .

۱۳۰ . الوافی .

۱۳۱ . وسائل الشيعه.

۱۳۲ . ينابيع المودّه.

فهرست کتب نویسنده

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱ . همسر دوست داشتنی.(خانواده)

۲ . داستان ظهور . (امام زمان(علیه السلام))

۳ . قصه معراج .(سفر آسمانی پیامبر(صلی الله علیه وآله))

۴ . در آغوش خدا .(زیبایی مرگ)

۵ . لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)

۶ . با من تماس بگیرید . (آداب دعا)

۷ . در اوج غربت . (شهادت مسلم بن عقیل)

۸ . نوای کاروان . (حماسه کربلا)

۹ . راه آسمان . (حماسه کربلا)

۱۰ . دریای عطش . (حماسه کربلا)

۱۱ . شب رؤیایی . (حماسه کربلا)

۱۲ . پروانه های عاشق . (حماسه کربلا)

۱۳ . طوفان سرخ . (حماسه کربلا)

۱۴ . شکوه بازگشت . (حماسه کربلا)

۱۵ . در قصر تنهایی . (امام حسن(علیه السلام))

۱۶ . هفت شهر عشق . (حماسه کربلا)

۱۷ . فریاد مهتاب . (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۱۸ . آسمانی ترین عشق . (فضیلت شیعه)

۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)

۲۰ . فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱ . راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)

۲۲ . چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)

۲۳ . خدای قلب من. (مناجات، دعا)

۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)

۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)

۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))

۲۷ . لذّت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))

۲۸ . سرزمین یاس. (فدک، فاطمه(علیها السلام))

۲۹ . آخرین عروس. (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))

۳۰ . بانوی چشمه. (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)

۳۱ . سکوت آفتاب. (شهادت امام علی(علیه السلام))

۳۲ . آرزوی سوم. (جنگ خندق)

۳۳ . یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)

۳۴ . فانوس اوّل . (اولین شهید ولایت)

۳۵ . مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)

۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۳۷ . گمگشته دل. (امام زمان(علیه السلام))

۳۸ . سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹ . تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰ . خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱ . با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲ . نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳ . معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴ . سلام بر خورشید. (امام حسین(علیه السلام))

۴۵ . راهی به دریا. (امام زمان(علیه السلام)، زیارت آل یس)

۴۶ . روشنی مهتاب .(شهادت حضرت زهرا(علیها السلام))

۴۷ . صبح ساحل. (امام صادق(علیه السلام))

۴۸ . الماس هستی. (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۴۹ . حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۵۰ . تشنه تر از آب (حضرت عبّاس(علیه السلام))

۶۴ -۵۱ . تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

ص:۳۷۵

* کتب عربی

۶۵ . تحقیق « فهرست سعد » ۶۶ . تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷ . تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸ . تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹ . تحقیق « فهرست ابن الولید » . ۷۰ . تحقیق « فهرست ابن قولویه » . ۷۱ . تحقیق « فهرست الصدوق » . ۷۲ . تحقیق « فهرست ابن عبدون » . ۷۳ . صرخه النور. ۷۴ . إلی الرفیق الأعلی. ۷۵ . تحقیق آداب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) . ۷۶ . الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه . ۷۷ . الصحیح فی البکاء الحسینی . ۷۸ . الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه . ۷۹ . الصحیح فی کشف بیت فاطمه(علیها السلام).

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل ــ اصفهان ــ دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

* * *

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید.

ص:۳۷۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹